



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

۱۱ مجلہس ویرہ محرم

۱۴۲۸ھ



۱۳۹۵ھ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱ مجلس ویژه محرم ۱۴۳۸ هـ. ق

نویسنده:

احسان سلیمی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	مجلس ویژه محرم ۱۴۳۸ ق. ق
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مجلس اول
۱۲	شُکوه عقلانیت در نهضت امام حسین علیه السلام
۱۲	اشاره
۱۳	عقل در آیات و روایات
۱۴	جایگاه و اهمیت عقل
۱۷	حسین (ع)، عاقل ترین انسان ها
۱۹	معرفی عاشورا بر اساس عقل
۲۰	تجلی عقل در سبک زندگی دینی
۲۳	نقش دنیاگرایی در شکل گیری واقعه عاشورا
۲۴	بدترین تحریف عاشورا
۲۵	مجلس دوم
۲۵	جلوه هایی از سنت های الهی در نهضت عاشورا
۲۵	اشاره
۲۵	درآمد
۲۵	مفهوم شناسی سنت
۲۷	انواع سنت های الهی
۲۷	اشاره
۲۷	۱. نصرت اهل حق
۳۱	۲. پاداش به نیکوکاران
۳۱	اشاره
۳۱	بوی خوش تربت حسینی:

۳۲	شفادهی تربت حسینی:
۳۲	اجابت دعا زیر بقعه امام حسین (ع):
۳۳	۳. آزمایش انسان ها
۳۴	۴. کیفر تبهکاران
۳۴	اشاره
۳۵	ابتلا به بیماری ها:
۳۷	آتش دنیوی و رؤیای آشفته:
۳۹	کوتاهی عمر و ناکامی در دنیا:
۴۰	مجلس سوم
۴۰	نقش قیام عاشورا در قیام های حق طلبانه
۴۰	اشاره
۴۰	درآمد
۴۲	قیام های متأثر از نهضت حسینی
۴۲	۱. قیام مردم سیستان
۴۳	۲. قیام خزه در مدینه
۴۵	۳. قیام توأبین در کوفه
۴۵	اشاره
۴۷	تحلیل و بررسی:
۴۸	۴. قیام مختار در کوفه
۴۸	اشاره
۵۰	تحلیل و بررسی:
۵۱	۵. قیام زیدبن علی (ع)
۵۱	۶. قیام یحیی بن زید
۵۲	۷. سایر قیام ها
۵۲	اشاره
۵۲	قیام حسین بن علی، شهید فخر (۱۶۹هـ ق):

قیام یحیی بن عبدالله، برادر نفس زکیه (۱۸۰ ق.) : ۵۲

قیام علویان طبرستان (۲۵۰ ق.) : ۵۳

مجلس چهارم ۵۳

جلوه های بندگی خدا در کربلا ۵۳

اشاره ۵۳

درآمد ۵۳

۱. شناخت معبود ۵۳

۲. عشق به معبود ۵۵

۳. عبادت و نیایش ۵۶

۴. خشنودی ۵۸

۵. صبر ۵۹

۶. عزتمندی ۶۰

۷. تکلیف گرایی ۶۱

۸. خدمت به بندگان خدا ۶۴

مجلس پنجم ۶۸

مفهوم ولایت ۶۸

ویژگی های ولایت مداری ۶۹

اشاره ۶۹

۱. معرفت شناسی ۶۹

اشاره ۶۹

خداشناسی: ۶۹

امام شناسی: ۷۰

عشق به امام حسین (ع) : ۷۰

۲. رازونباز با معبود ۷۲

۳. اطاعت پذیری ۷۳

۴. ایثار ۷۵

۷۶	۵. بصیرت
۷۸	۶. تولّاً وتبّزاً
۸۲	مجلس ششم
۸۲	تکلیف مداری در عاشورا
۸۲	مفهوم شناسی تکلیف
۸۳	بایستگی تکلیف شناسی
۸۵	تکلیف گزایی انبیا
۸۶	امام حسین (ع) و تکلیف مداری
۸۸	جلوه ها و عرصه های تکلیف گزایی در نهضت عاشورا
۸۸	اشاره
۸۹	۱. جلب رضایت خدا و رسول (ص) :
۸۹	۲. پیروی از خواست الهی:
۹۰	۳. عدم همکاری با حاکم ظالم:
۹۰	۴. امر به معروف و نهی از منکر:
۹۱	۵. مبارزه با حاکم ستمگر:
۹۲	۶. موضع گیری در برابر جابه جایی حق و باطل:
۹۳	مجلس هفتم
۹۳	معناشناسی حقّ الناس
۹۳	اهمیت حقّ الناس
۹۶	اقسام حقّ الناس
۹۶	اشاره
۹۶	۱. حقّ معنوی
۹۶	۲. حقّ مادی
۹۶	اشاره
۹۷	تقدم حقّ الناس بر حقّ الله
۹۸	قطع نماز برای پرداخت قرض:

۹۸	بایستگی پرداخت حقّ الناس
۹۹	دفن بدن شهدا در زمین مباح:
۱۰۰	روش های جبران حقّ الناس
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	۱. حلالیت طلبیدن
۱۰۱	۲. عجله در جبران حقّ الناس
۱۰۲	۳. برگرداندن اموال
۱۰۴	۴. وصیت
۱۰۶	مجلس هشتم
۱۰۶	اهمیت وفای به عهد
۱۰۸	مراتب عهد و پیمان
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	۱. عهد و پیمان با خدا
۱۱۰	۲. عهد و پیمان با دشمن
۱۱۱	۳. عهد و پیمان با مسلمانان
۱۱۴	عهد یاران امام (ع) در شب عاشورا
۱۱۶	مجلس نهم
۱۱۶	چیستی غیرت
۱۱۶	بایستگی غیرت
۱۱۷	عرضه های غیرت ورزی
۱۱۷	۱. غیرت ناموسی
۱۲۰	۲. غیرت دینی
۱۲۲	بی غیرتی در پوشش و آرایش
۱۲۲	اشاره
۱۲۲	۱. پوشش
۱۲۴	۲. آرایش

۱۲۵	روش نهادینه سازی غیرت
۱۲۷	اهل بیت (ع) ، الگوی عفت و غیرت
۱۲۹	مجلس دهم
۱۲۹	معنای شقاوت و اقسام آن
۱۳۰	عوامل و زمینه های شقاوت
۱۳۰	اشاره
۱۳۱	۱. ترس
۱۳۳	۲. دنیاطلبی
۱۳۵	۳. پیمان شکنی و بی وفایی
۱۳۸	۴. لقمه حرام
۱۳۸	اشاره
۱۴۰	عدم قبولی عبادات:
۱۴۱	قساوت قلب:
۱۴۲	مجلس یازدهم
۱۴۲	۱. وضعیت جهان اسلام در عصر امام سجاد (ع)
۱۴۳	۲. دعا؛ بهترین شیوه مبارزه
۱۴۶	۳. معرفت و انگیزه عبادت در سیره عبادی امام (ع)
۱۴۷	۴. سیره امام سجاد (ع) در عبادت
۱۴۷	اشاره
۱۴۸	نماز در سیره عبادی امام (ع)
۱۵۰	روزه در سیره عبادی امام (ع)
۱۵۲	حج در سیره عبادی امام (ع)
۱۵۸	روضه خوانی
۱۵۸	روضه ورود کاروان به کربلا
۱۶۰	روضه حضرت رقیه (س)
۱۶۱	روضه حُز

- ۱۶۲ روضه حضرت قاسم (ع)
- ۱۶۴ روضه حضرت علی اصغر (ع)
- ۱۶۵ روضه حضرت علی اکبر (ع)
- ۱۶۷ روضه حضرت ابوالفضل (ع)
- ۱۶۹ روضه شب عاشورا
- ۱۷۰ روضه وداع امام حسین (ع)
- ۱۷۳ روضه شهادت امام حسین (ع)
- ۱۷۶ روضه شام غریبان
- ۱۷۸ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: احسان سلیمی، ۱۳۹۵

عنوان و نام پدیدآور: ۱۱ مجلس ویژه محرم ۱۴۳۸ هـ. ق / احسان سلیمی.

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و کتاب

موضوع: محرم - مبلغین

ص: ۱

مجلس اول

شکوه عقلانیت در نهضت امام حسین علیه السلام

اشاره

خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۱)

عقل و اندیشه، در اسلام جایگاه والایی دارد و قرآن کریم نیز در آیات متعدد به لزوم تعقل و تفکر در آیات آفاقی و انفسی دعوت نموده تا انسان ها در پرتو نور عقل، راه را از بیراهه بیابند و حق و باطل را از یکدیگر تمییز دهند. از این رو، گفتار و کردار پیشوایان دین نیز بر این اصل مهم استوار است و هیچ گاه سخنی را بر زبان جاری نمی کنند یا عملی را انجام نمی دهند که با عقل سلیم مخالفتی داشته باشد و در واقع، آن بزرگواران الگوی کامل عقلانیت برای بشریت به شمار می روند.

۱- انعام، آیه ۳۲: «زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزکارند، بهتر است. آیا

نمی اندیشید؟»

این روزها، مصادف با ایام عزاداری سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین (ع) است. مناسب است که در این ایام، ابعاد قیام امام (ع) از زاویه های مختلف بررسی و تحلیل شود. یکی از این زاویه ها، آن است که ما اگر بخواهیم حادثه عاشورا را از منظر عقل بررسی کنیم، آیا کار صحیحی است یا خیر؟

این مطلب مشهور که در حادثه عاشورا، عقل عاجز است، اینجا میدان عقل نیست و نباید سراغ توجیحات عقلی رفت؛ بلکه باید از عشق و ابزار و آثار آن سخن گفت؛ آیا این کلام، درست است؟ و با معارف دینی ما سازگاری دارد یا خیر؟ بنده عقیده دارم که این نگاه به واقعه عاشورا، غلط است و عاشوراییان باید بدانند که در مکتب حسین (ع)، عقل منزلتی بس عظیم دارد و بنیان نهضت حسینی، بر عقل و اندیشه سلیم استوار است.

عقل در آیات و روایات

در قرآن کریم بارها خدای متعال آیات و نشانه های خود را بیان می کند و بعد می فرماید: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ». در واقع، خداوند با این آیات، اشخاصی را که اهل تعقل نیستند، به نوعی مذمت می کند. واقعاً عجیب است که بسیاری از انسان ها به این نعمت بزرگ، یعنی عقل که خدا به بشر داده، توجه نمی کنند. در واقع، کسی که از این نعمت خدادادی غافل باشد، اصلاً حیات انسانی را درک نکرده و مفهوم اصلی زندگی را دریافته است.

در آیات و روایات، مطالب فراوانی در مورد عقل مطرح شده است؛ مثل چیستی عقل و اینکه آنچه موجب تکامل عقل است، کدام است؟ آنچه مانع رشد عقل یا موجب فساد آن است، چیست؟ اجزای عقل کدام اند؟ و مانند آن. اینها مطالبی است که باید مورد توجه قرار گیرد و فهم آن نیز از طریق آیات و روایات ممکن است.

مرحوم کلینی در اصول کافی پیش از شروع بحث توحید و مباحث اعتقادی، اولین مطلبش «کتاب العقل» است. در این کتاب، روایات متعددی در مورد عقل وجود دارد. بنده کلمات قصار امیر مؤمنان، علی (ع) را به طور اجمالی بررسی کرده ام؛ ۲۵۸ عبارت در مورد عقل در کلام ایشان مطرح شده است؛ از جمله، امام علی (ع) فرموده: پیامبران آمدند تا عقل انسان ها را رشد دهند؛ «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». ۱۹. شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۴۳. باید راجع به هریک از کلمات حضرت، ساعت ها بحث کرد. حیف است که از این سفره آماده استفاده نکنیم. از این رو، لازم است مقداری با آیات و روایات ارتباط برقرار کنیم و مفاهیم آن را درک نماییم تا بتوانیم مسیر زندگی مان را بر مبنای عقلانیت قرار دهیم.

جایگاه و اهمیت عقل

آنچه امروزه به عنوان سبک زندگی مطرح می شود، نیازمند همسویی با آیات و روایات است و اولین و مهم ترین عامل برای دستیابی به سبک زندگی دینی، این است که زندگی ما بر پایه عقل باشد. زندگی ای که عقلانی نباشد، رنگ دینی ندارد.

امام باقر (ع) فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ... ۲۰۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۰: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ أَمَرْتُ وَإِيَّاكَ أَنْهَيْتُ وَإِيَّاكَ أَعْاقَبْتُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ.» وقتی خداوند عقل را آفرید، آن را به زبان آورد [وقوه تکلم به آن بخشید].» مراد از عقل در این روایت، قوه ای است که شما توسط آن، خیر را از شر تشخیص داده، خوبی را از بدی یا حق را از باطل تمیز بدهید. وقتی انسان سؤال می کند: چگونه حادثه عاشورا به

وجود آمد؟، تمام ریشه یابی ها به این برمی گردد که مردم آن زمان، عقل خودشان را پوشاندند و اصلاً دنبال تشخیص حق از باطل نرفتند. عقل، آن قوه ای است که انسان می تواند حق را از باطل تشخیص بدهد. خدای متعال وقتی عقل را آفرید، آن را به زبان آورد و به آن قوه تکلم داد. «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ...؛ سپس، به او فرمود: بیا، و او آمد. آن گاه فرمود: برو، و او رفت.»

اینجا بحث های بسیاری وجود دارد که منظور از اقبال و ادبار عقل چیست؟ در زبان روایات، انسانی که اطاعت خدا می کند، انسانِ عاقل است و انسانی که معصیت خدا می کند، انسانِ غیرعاقل است؛ یعنی اگر انسان در زندگی عقل را ملاک قرار دهد، عقل به او می گوید به سوی خدا اقبال کن و به اطاعت حق مشغول باش. حال، اگر عقل را کنار بگذارد، به سراغ فساد و بی بندوباری و جنگ و خون ریزی می رود. اینکه خدا به عقل فرمود: بیا، و او هم جلو آمد و یا فرمود: برو عقب، و او هم رفت، کنایه از این است که به وسیله عقل، خداوند اطاعت یا معصیت می شود. بعد فرمود: «ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ؛ به عزت و جلالم سوگند که در میان تمام مخلوقاتی که آفریدم، خلقتی محبوب تر از عقل در نزد من وجود ندارد.»

به طور کلی، از بین موجودات مجرد و مادی، خداوند فقط خطاب به عقل می فرماید: تو از هر چیزی در نزد من محبوب تر هستی. این کلام، بیانگر توجه و اهتمام زیاد حق تعالی به عقل است. سپس، خداوند جمله ای مهم تر فرمود که: «وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ؛ هرکسی از بندگانم را که بیشتر دوست داشته باشم، تو را در او کامل تر می کنم.» بنابراین، هرچه عقل کامل تر شود، اطاعت و تقرب انسان به خدا بیشتر می گردد.

همچنین، از روایات استفاده می شود که اگر به عقل توجه کنیم، تمام خصلت های پسندیده در وجود آدمی محقق می شود؛ اما اگر عقل را کنار

گذاشتیم، حیا، عفت و غیرت نیز کنار می رود و به جایش ظلم و فساد به میدان می آید؛ چنان که اصیغ بن نباته از امیر مؤمنان (ع) روایت می کند: «هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى آدَمَ (ع) فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَدَعَيْتَنِي... ۲۱۱. همان: «هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى آدَمَ (ع) فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَدَعَيْتَنِي فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرَائِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ انصِرِفَا وَدَعَا.» جبرئیل بر حضرت آدم (ع) نازل شد و گفت: امر شده ام که تو را مخیر سازم تا یکی از سه چیز را اختیار نمایی...»

«فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرَائِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ؛ آدَمَ (ع) فرمود: این سه تا چیست که یکی را انتخاب کنم؟ فرمود: عقل، حیا و دین.» «فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ؛ آدَمَ گفت: من، عقل را اختیار کردم.» «فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ انصِرِفَا وَدَعَا؛ جبرئیل به حیا و دین گفت: [آدم عقل را اختیار کرد،] پس، شما بروید.» «فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ؛ آن دو به جبرئیل گفتند: خدا ما را مأمور کرده که هر جا عقل باشد، ما هم باشیم.» آن گاه جبرئیل گفت: اگر چنین مأموریتی دارید، بمانید.

در حدیث آمده است: «مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ ۲۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۴۸۴. کسی که عقل ندارد، دین ندارد.» در همین روایت می خوانیم: «مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ لَا حَيَاءَ لَهُ؛ کسی که عقل ندارد، حیا ندارد.» بنابراین، عقل، محبوب ترین مخلوق خداست و خدا هر کسی را که خیلی دوست دارد، عقلش را کامل تر می کند. هر جا عقل باشد، تمام صفات پسندیده انسانی هم هست. در بعضی روایات وارد شده که فرد عاقل، قانع است. آدمی که حرص و طمع دارد، در حقیقت، عقلش را کنار گذاشته؛ اما آن که عقل دارد، به آنچه خدا از مال و مقام و اعتبار دنیا به او داده، قناعت می کند.

اینها، معیارهایی است برای شناخت صفات انسانی و اینکه بینیم واقعاً قناعت در زندگی ما هست یا نیست؟ اگر قناعت نیست، معلوم می شود که از عقلمان استفاده نمی کنیم.

حسین (ع) ، عاقل ترین انسان ها

کسی که عاقل است، پیوسته شکرگزار خداست. در روایات اشاره شده، از صفات بسیار مهمی که اولیای خدا به دنبال آن هستند، یقین است. در واقع، کسی که عقلش را به کار بیندازد، به مرحله یقین می رسد و اساساً انسان، بدون عقل نمی تواند به یقین برسد. اطاعت خدا، از دیگر آثار کمال عقل است و از جمله چیزهای بسیار مهمی که باید به آن برسیم، همین است. امام حسین (ع) خطاب به معاویه فرمود: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ ۲۳۱». محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷. عقل، جز با پیروی از حق، کامل نمی شود.»؛ یعنی آنها که دنبال حق می روند، افراد عاقلی هستند. آنان که جانشان را به میدان شهادت می آورند، عاقل ترین انسان ها هستند. امام حسین (ع) ، عاقل ترین انسان هاست؛ زیرا آن حضرت برای حفظ دین و احیای سنت نبوی قیام نمود. شهادت امام (ع) و یاران پاک بازش، به احیای مکتب محمدی کمک کرد و خون پاک اباعبدالله (ع) درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید؛ تا آنجا که گفته شده است: «إِنَّ الْإِسْلَامَ مُحَمَّدِيُّ الْحُدُوثِ، حُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ ۲۴». جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۱۴۹.

اگر که دین مصطفی هنوز در جهان به پاست *** از آن سر بریده تو هست و از نوای تو

این است معنای فرمایش پیامبر که فرموده: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» ۲۵. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۸. حسین از من، و من از حسین هستم. ۲۶. محمد مهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۲، ص ۳۴۷-۳۴۸.

از زمان رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) در تمام بحران‌ها، یک عده‌ای از مسلمانان در جنگ شهید می‌شدند و دیگران می‌گفتند: اینها بی خود جانشان را دادند. اگر عقل داشتند، می‌ماندند و زندگی دنیوی شان را ادامه می‌دادند؛ اما حق آن است که این سخنان، بر خلاف منطق دین و مرام امام حسین (ع) است. بنابراین، نباید گفت که امام حسین (ع) را فقط عشق الهی به میدان کربلا آورد. اگر فقط پای عشق در میان باشد، می‌گوییم چه لزومی دارد که ما از ایشان تبعیت کنیم؟ عشق، برای کسی الزام آور و تکلیف ساز نیست. انسان در معنویت به مراحل عالی‌ای می‌رسد و با معشوق خودش، یعنی خدای تبارک و تعالی معاشقه می‌کند؛ این، اصلاً برای دیگران قابل تحصیل نیست و امری فردی است. برخی، حادثه عاشورا را نتیجه عشق می‌دانند و بعد با صدها سؤال مواجه می‌شوند و در نتیجه، یک سری خرافه‌ها و بدعت‌ها را به این حادثه اضافه می‌کنند. روی همین مبنا، می‌گویند حالا که مسئله عشق است، پس هر کاری می‌شود کرد. حالا که می‌شود دین و عقل را کنار گذاشت، بر مبنای عشقمان کار می‌کنیم. باید ببینیم عشق چه فرمانی می‌دهد؛ در حالی که این عقل است که عشق آفرین است؛ یعنی یاران امام، پیش از آنکه عاشق‌ترین انسان‌ها باشند، عاقل‌ترین مردمان بودند و عقل‌گرایی آنها سبب شد که حجت خدا را به خوبی بشناسند و عاشقانه تا آخرین نفس و قطره خون خویش در کنار امام بمانند و از حریم دین دفاع کنند.

آری، عمل حسین (ع) عاشقانه بود؛ اما نه اینکه عقل را انکار کند؛ بلکه با تأیید آن، از آن فراتر می رود. راه عشق، از عقل می گذرد؛ یعنی عشق حقیقی، مبتنی بر عقل و شناخت و معرفت است. تا معرفت حاصل نشود، عشق ایجاد نمی گردد؛ چنان که امام حسین (ع) فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَيِدُوهُ...» ۲۷. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۲؛ همان، ج ۲۳، ص ۸۳ و ۹۳؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۹. ای مردم! خدا بندگان را نیافرید، مگر برای اینکه او را بشناسند و هرگاه او را شناختند، [عاشق او شوند و] عبادتش کنند.»

امام صادق (ع) از امام حسین (ع) و او از پیامبر (ص) نقل فرمود که: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَهَا» ۲۸. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۳؛ شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱۲، ص ۶۹؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۳. برترین انسان ها، کسی است که عاشق عبادت باشد.»

عقل و شناخت، دعوت کننده به عبادت و اطاعت است و عشق، قدم نهادن در وادی عبادت و بندگی است. امام حسین (ع)، در بالاترین درجه شناخت و در عالی ترین مرحله عشق بود. به همین جهت، به آسانی همه دارایی، خانواده و فرزندان را در راه عبادت و بندگی پروردگارش فدا کرد تا رضایت او را به دست آورد. دیگر عاقلان، در هر مرتبه ای که بودند، هیچ کدام او را با استدلال و منطق محکوم نکردند؛ بلکه اقدام امام را با مصلحت اندیشی های دنیاگرایانه سازگار نمی دیدند یا توان همراهی با ایشان را نداشتند.

معرفی عاشورا بر اساس عقل

اگر امروز می خواهیم حادثه عاشورا را به دنیا معرفی کنیم، باید روی جنبه عقلانی آن تکیه کنیم و بگوییم کار امام حسین (ع) از شهادت خود تا طفل

شیرخوار و یارانش، همگی مبتنی بر مسائل عقلی مسلم بوده است. اصلاً در فرهنگ دینی ما اطاعت خدا، موجب کمال عقل انسان است. فردی که در خانه می نشیند و کاری ندارد که امروز دین از بین می رود یا نمی رود، چنین شخصی اصلاً آدم عاقلی نیست. آدم عاقل، آن است که به میدان می آید، فریاد می زند، دفاع می کند و آنجایی هم که لازم باشد، جان خودش را می دهد.

امام حسین (ع) در گفت و گو با معاویه فرمود: «لَا يَكْمِلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ». اگر بشر می خواهد در دنیا به کمال عقل برسد و فاصله اش را با بهائم کم کند، باید از عقل خویش استفاده کند؛ وگرنه چه فرقی با آنها دارد؟ به عنوان مثال، کسی در تاریکی چراغ قوه دارد و دیگری ندارد؛ اما آن که دارد، روشن نمی کند و از آن بهره نمی برد؛ انسانی که عقل دارد، ولی آن را به کار نمی گیرد، این گونه است. عقل باید تکامل پیدا کند و انسان مسلمان باید توجه داشته باشد که امروزش نسبت به روز گذشته، چقدر تکامل یافته و رشد عقلی پیدا کرده است. این امر، موجب حیات و عزت و عروج معنوی انسان است.

امام صادق (ع) فرمود: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيْمَانِ وَالْكُفْرِ إِلَّا قَلِيلٌ الْعُقْلَاءُ ۲۹». کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷. آنچه انسان را از مرز ایمان به کفر می اندازد، کم عقلی است. اگر انسان از عقلش درست استفاده نکند، گرفتار انحراف می شود و سراغ پیروی از شهوات می رود و اندک اندک در دایره کفر قرار می گیرد. پس، آنچه انسان را در عرصه ایمان نگه می دارد، عقل اوست.

تجلی عقل در سبک زندگی دینی

یکی از مباحث مهم و ضروری برای جامعه ما، سبک زندگی است. امروزه، کسانی که این بحث را دنبال می کنند، باید توجه داشته باشند که جامعه ما،

هرچند اسلامی و انقلابی است، ولی فاصله فراوانی با سبک زندگی دینی دارد. برای رسیدن به این هدف، بایسته است که توجه به عقل، محور کارها قرار گیرد. در روایات اسلامی بارها این مطلب نقل شده که گاهی خدمت آن بزرگواران از فردی تعریف می کردند و می گفتند که فلانی آدم خوبی است، نماز شب و نافله هایش ترک نمی شود، هر سال حج می رود و پیوسته روزه است؛ اما آن حضرات می پرسیدند: عقل او چگونه است؟

یعنی آیا در زندگی خود از عقلش استفاده می کند؟ اگر انسان عقل را به میدان بیاورد، عقل به او می گوید که ارتباط با خدا چگونه باید باشد؟ عقل به او می گوید که نباید دیگری را آزار بدهد و این گونه، سبک زندگی انسان هم اصلاح می شود.

امام باقر (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده: «لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ إِذْ أُفْضِلَ مِنَ الْعَقْلِ ۳۰۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۸: «لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ إِذْ أُفْضِلَ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَيْرِ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَشْتَتِكُثُرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ وَلَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ عُمُرِهِ وَلَا يَتَّبِعُ بَطْلَابِ الْحَوَائِجِ قَبْلَهُ الدُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى نَصَةَ يَبُهِ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوَّةُ وَالْعَاشِرَةُ لَمَّا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتْقَى ...». خدای بلندمرتبه به چیزی بالاتر از عقل عبادت نمی شود.»؛ یعنی هرچه انسان عقلش را به کار گیرد، عبادت است. هرچه انسان از عقلش در میدان های مختلف شخصی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی بهره ببرد، عبادت است. بعد حضرت فرمود: «وَلَمَّا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ؛ مؤمن، عاقل نخواهد بود، مگر اینکه ده خصلت داشته باشد.» در این مجال، به طور گذرا به خصال مذکور اشاره می کنیم؛ از جمله اینکه: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ؛ از او امید خیر برود.» مؤمن عاقل، همیشه دنبال کار خیر است و تمام آرزویش این است که کار نیک انجام دهد.

دوم اینکه: «وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ؛ از جانب او، به کسی بدی نرسد.»؛ یعنی دنبال بدی کردن به دیگران نیست. دیگر آنکه: «يَسْتَكْبِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ؛ اگر کسی کار خیر کوچکی انجام داد، آن را بزرگ می‌شمارد.» فرض کنید که در یک هیئت مذهبی، شخصی استکانی را از اینجا برمی‌دارد و به جای دیگر می‌گذارد. آدم عاقل، آن است که کار خیر دیگران را، هرچند کم باشد، بزرگ می‌شمارد. برعکس، کار خیر خودش را، هرچند زیاد است، ناچیز می‌انگارد؛ مثلاً می‌گوید: من، اگرچه پنجاه سال است نماز شب می‌خوانم، ولی این چیزی نیست و کاری نکرده‌ام. یا با آنکه سی سال است برای انقلاب سینه می‌زنم، اما کاری برای آن نکرده‌ام.

امام راحل (ره) با آن همه زحمت‌هایی که نه فقط برای مردم ایران، بلکه برای بشریت متحمل شد و انقلاب اسلامی را رهبری کرد، در نهایت، فرمود: خدایا! اگر از من قصوری یا تقصیری سر زده، طلب بخشش می‌کنم!

این، نشانه مؤمن عاقل است؛ برعکس، کسی که کار کوچکی انجام داده و همواره می‌خواهد کارش را به رخ دیگران بکشد و خودش را معرفی کند، معلوم می‌شود که عقلش را کنار گذاشته و دچار خودبینی شده است؛ اما مؤمنی که از نعمت عقل بهره‌مند است، خوبی‌های خودش را کم می‌شمارد و به آنها توجه نمی‌کند؛ «يَسْتَفِئِلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ.»

در روایت مزبور آمده است که مؤمن عاقل: «وَلَمَّا يَسْأَلُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمُرِهِ؛ در تمام طول عمرش، در جست‌وجوی علم است و از آن خسته نمی‌شود.» باید خانواده‌ها، به خصوص پدر و مادرها، بیشتر در امر یادگیری همت بگمارند تا سطح علمی‌شان رشد کند. یکی از موضوعاتی که در سبک زندگی مطرح است، یادگیری است. باید معارف دینی و احکام و عقاید خود را

به درستی فراگیریم. متأسفانه، آنچه از جامعه دینی ما مورد انتظار است، فعلاً وجود ندارد. آدم عاقل، آن است که وقتی صبح از خواب بلند می شود، بگوید من امروز چه چیزی یاد بگیرم، چه آیه و حدیثی و یا چه مطلب اخلاقی را بیاموزم؟

در ادامه آن روایت آمده است: «الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ»؛ یعنی مؤمن، عزت واقعی را نزد خدا جست و جو می کند. از این رو، اگر عزت ظاهری و دنیوی پیدا نکند و در دنیا مورد توجه دیگران قرار نگیرد، برایش محبوب تر است. «وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى»؛ فقیر بودن، برایش محبوب تر از ثروتمندی است.»

حضرت در پایان می فرماید: «وَالْعَاشِرَةُ وَمَا الْعَاشِرَةُ لَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتَقَى»؛ یعنی همه کس را از خودش بهتر و باتقواتر بداند. امام در تبیین این عبارت می فرماید: بالأخره غیر از خود این فرد، مردم دو گروه هستند: یک گروه واقعاً متقی تر از او هستند که باید در مقابل آنها خضوع کند و بگوید خدایا! من را هم مثل اینها قرار بده. گروه دیگر، افرادی هستند که به حسب ظاهر فاسق اند؛ اما انسان عاقل، این فرد فاسق را هم باید از خودش بهتر بداند. چرا؟ در روایت دارد که ممکن است که عاقبت این فاسق، ختم به خیر شود؛ اما این انسان که هم اینک باتقواست، عاقبتش ختم به خیر نشود. این، اثر عقل است؛ اینکه انسان نسبت به خاتمه و عاقبت زندگی اش نگران باشد، سبب می شود که همیشه دیگران را بر خودش مقدم و بهتر بداند.

نقش دنیاگرایی در شکل گیری واقعه عاشورا

همان طور که پیش از این بیان شد، ۲۵۸ عبارت از سخنان امیر مؤمنان (ع) راجع به عقل است. شایسته است که انسان هر روز یکی از این کلمات حکیمانه

را بخواند و درباره آن اندیشه کند؛ از جمله، حضرت می فرماید: «سَبَبُ فَسَادِ الْعَقْلِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ آنچه عقل انسان را فاسد می کند، دوستی دنیاست.»

یکی از مهم ترین عوامل به وجود آمدن حادثه عاشورا، دوستی دنیا و علاقه به جاه و مقام و دستیابی به طلا و نقره بود. با اینکه آنان یقین داشتند امام حسین (ع) برحق است و با وجود اینکه می دانستند ایشان فرزند رسول خداست، اما عقلشان را کنار گذاشتند، حب دنیا آنها را بیچاره کرد و در مقابل، امام حسین (ع) در اوج عقل و فهم، حق را از باطل تشخیص داده بود؛ همچنان که حضرت علی اکبر به پدرش عرض کرد: «يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ قَالَ بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالُوا فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ. ۳۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۲. امام حسین (ع) می دانست که برای حفظ دین خدا، جز شهادت راهی وجود ندارد و باید خود و فرزندان و اصحابش شهید شوند و اهل بیتش اسیر گردند تا دین حقیقی باقی بماند. آن حضرت، با آگاهی کامل به میدان آمد و هیچ تزلزلی به خویش راه نداد.

اینکه فرموده: «لَمَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ»، بیانگر این مهم است که باید حق را بشناسیم و اگر واقعاً می خواهیم عقلمان کامل شود، در هر زمان و شرایطی، پیرو حق باشیم. در همین روایت، وقتی امام حسین (ع) این کلام را به معاویه فرمود، معاویه اعتراف کرد و گفت: شما افرادی هستید که غیر از حق، چیزی در وجودتان نیست.

بدترین تحریف عاشورا

در خصوص عقل، تکامل، اسباب کمال، موانع و علل فساد عقل، آیات و احادیث فراوانی در متون دینی ما بیان شده است. خداوند می فرماید: محبوب تر

از عقل، مخلوقی نیافریدم و آن که را دوست دارم، عقلش را کامل می‌کنم.

حال، با وجود چنین مطالب غنی دینی و معارف اصیلی، می‌توان گفت که در قیام امام حسین (ع) عقل راه ندارد؟ و آن حضرت از سر عشق به میدان آمده است؟ بدیهی است که این حرف، غلط است و در واقع، یکی از بدترین تحریف‌های عاشورا این است که عمل حسین بن علی (ع) را بر مبنای عشق قرار دهیم که برای دیگران تکلیف‌آور نیست. آنچه متأسفانه در شعر بعضی شاعران مشاهده می‌شود، این است که می‌خواهند قضیه امام حسین (ع) را از مدار عقلانیت خارج کنند؛ درحالی که باید این نکته را برای مردم تبیین کرد که نهضت آن حضرت، بر اساس عقل بوده است. این عقل سلیم است که آدمی را به اطاعت خدا وامی‌دارد و خود را در معرض شهادت قرار دهد؛ شهدای انقلاب اسلامی نیز روی همین مبنای دینی و عقلانی جان خود را فدا نمودند. در حقیقت، عاقل‌ترین انسان‌ها، شهدا هستند؛ چون به کمال عقلانیت رسیدند. اگر ما هم این گونه عمل کنیم و عقل صحیح و سلیم را معیار کارهایمان قرار بدهیم، جلوی خیلی از خرافه‌ها، بدعت‌ها و انحراف‌ها گرفته می‌شود.

مجلس دوم

جلوه‌هایی از سنت‌های الهی در نهضت عاشورا

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین حسین عبدالمحمدی (۱)

درآمد

در طول تاریخ بشری، همواره سنت‌های ثابت و همیشگی یا قوانین دائمی و بدون تغییری وجود داشته و دارند که هر یک به گونه‌ای همسو با حکمت خداوندی تحقق می‌یابند. در قرآن کریم به شماری چند از این سنت‌ها اشاره شده که از آن جمله می‌توان به: یاری مؤمنان از سوی حق تعالی، پاداش به نیکوکاران، آزمایش انسان‌ها و عذاب تبه‌کاران اشاره نمود. بدیهی است، شناخت و توجه به این سنت‌ها، نقش بسزایی در رشد و شکوفایی فرد و جامعه ایفا کرده، زمینه دستیابی به کمالات انسانی را فراهم می‌سازند.

در این نوشتار، ضمن اشاره به مفهوم سنت، به انواع سنت‌های الهی در قرآن پرداخته شده و جلوه‌های آنها نیز در نهضت عاشورای حسینی مورد بررسی قرار گرفته است.

مفهوم شناسی سنت

«سنت» در لغت، به معنای سیره و روش (۲) و در اصطلاح اصول فقه، عبارت

١- عضو هيئة علمي جامعه المصطفى العالميه

٢- ابن منظور، لسان العرب، ج ٣١، ص ٢٢٦

است از قول، فعل و تقریر معصوم (ع) (۱)

«سنت الهی»، یعنی «ضوابطی که در افعال الهی وجود دارد» (۲) یا روش هایی که خداوند بر پایه آنها امور عالم و آدم را تدبیر و اداره می کند. بنابراین، سنت، یعنی قوانین ثابت و اساسی تکوینی یا تشریحی الهی که هرگز دگرگونی ندارد (۳) در قرآن کریم، سنت به هر دو معنا استعمال شده است: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (۴) هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی.»

انواع سنت های الهی

اشاره

در قرآن کریم، اصل جریان سنت های الهی در میان امت های گذشته بیان گردیده است؛ چنان که فرموده: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (۵) به یقین، پیش از شما سنت هایی بوده است. پس در زمین گردش کنید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» آیه یادشده، هم بر جریان سنت ها و قوانین الهی در تاریخ تأکید دارد و هم بر پژوهش رویدادهای تاریخی به منظور عبرت گرفتن از آنها.

در ادامه، به بیان مهم ترین سنت های الهی از نگاه قرآن پرداخته، جلوه های آن را در نهضت عاشورا بررسی می کنیم.

۱. نصرت اهل حق

یکی از سنت های الهی، نصرت و یاری اهل حق است که در آیات متعدد

ص: ۱۵

۱- احمد فتح الله، معجم ألفاظ الفقه الجعفری، ص ۲۳۷

۲- محمد قلعجی، معجم لغة الفقهاء، ص ۲۵۰

۳- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۱

۴- فاطر، آیه ۴۳

۵- آل عمران، آیه ۱۳۷

به آن تصریح شده است؛ یعنی خداوند یاری رهبران و مؤمنان صابر را بر خود لازم دانسته است. اینکه مکتب پیامبران الهی در طول تاریخ همواره رو به رشد بوده و خط مخالفان آنان همواره رو به زوال، به خوبی این حقیقت را نشان می دهد؛ «وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ (۱) و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ ولی در برابر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند، صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید. [تو نیز چنین باش؛ زیرا] برای کلمات [و سنت های] خداوند، تغییردهنده ای نیست. قطعاً از اخبار پیامبران برای تو آمده است.»

«کلمات»، به معنای سنت های الهی است؛ چنان که در برخی آیات دیگر نیز کلمات به همین معنا بکار رفته است؛ «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۲) بی شک، فرمان ما برای بندگان که به رسالت فرستاده شده اند، از پیش معین شده است. همانا ایشان اند که پیروزند و همانا سپاه ماست که پیروز است.»

نویسنده تفسیر نور در توضیح این آیه می نویسد: یکی از وعده ها و سنت های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنان است؛ «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۳) البته برخی با توجه به آیه «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» معتقدند: معنای دفاع و یاری الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدت نیست؛ بلکه دفاع درازمدت را نیز شامل می شود؛ زیرا در آیات دیگر می فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ

ص: ۱۶

۱- انعام، آیه ۳۴

۲- صافات، آیه ۱۷۱ ۱۷۳

۳- روم، آیه ۴۷

لِلْمُتَّقِينَ (۱) آری، ممکن است در یک درگیری و جنگ، مؤمنان به ظاهر شکست بخورند؛ ولی اهداف و تفکر آنان پیروز شود؛ «وَلْيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصِرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۲) و قطعاً خداوند کسی که [دین] او را یاری کند، یاری می دهد. همانا خداوند نیرومند و شکست ناپذیر است.»

در نهضت عاشورا، این سنت الهی تحقق یافت؛ یعنی با وجود اینکه تعداد سپاه امام حسین (ع) نسبت به سپاه یزید بسیار اندک بود، اما حضرت به اهداف بلند خود دست یافت. پس از شهادت امام حسین (ع) وقتی که ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد (ع) گفت: «يا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن حسین! چه کسی [در این مبارزه] پیروز شد؟، امام (ع) فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَاذْنُ ثُمَّ اقِمَا» (۳) اگر می خواهی بدانی چه کسی [یزید یا امام حسین (ع)] پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگو [آن گاه بین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند].»

امام (ع) با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید، محو اسلام و نام رسول خدا (ص) بود؛ ولی همچنان طنین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بر مآذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا، حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید، به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) گواهی می دهند (۴).

امام حسین (ع) نیز از شهادت و تحقق هدف الهی، به عنوان پیروزی یاد نمود: «هر که به من پیوندد، شهید می شود؛ اما اگر نپیوندد، به فتح و پیروزی نمی رسد.» (۵)

ص: ۱۷

۱- اعراف، آیه ۱۲۸

۲- حج، آیه ۴

۳- شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۷۷

۴- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۵۹

۵- محمد مهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۲، ص ۳۱۵

«یزید را در داستان کربلا- برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز، برعکس، مغلوب و شکسته خورده می نگریم؛ ولی پس از مدّت کوتاهی علایم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابه جا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمنده، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد. (۱)»

تاریخ به خوبی گواهی می دهد که بعد از قیام عاشورا، امویان مشروعیت خود را از دست دادند و کمتر از چهار سال حاکمیت، پرونده بنی امیه برای همیشه بسته شد. محمود عقّاد در فرازی دیگر می نویسد: «دستاورد یکی از روزهای دولت بنی امیه (فاجعه روز عاشورا)، این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت. (۲)»

آیت الله آصفی نیز می نویسد: چنین جنبشی با این درجه از اصالت و ژرفا و توانمندی، باید بر جبهه مخالف به سرکردگی امویان پیروز شود. پیروزی، به معنای موفقیت نظامی در همه وقت نیست؛ بلکه پیروزی جبهه حق بر جبهه باطل است. در این نبرد میدانی و فرهنگی، موفقیت از آن جبهه حسینی است که جبهه انبیا و اوصیا و صلحاست و خدا، ضامن پیروزی آنان است؛ اما طایغان و ستمگران، شکست خوردگان این نبردند. (۳)»

ص: ۱۸

۱- عباس محمود عقّاد، ابوالشهداء، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۱۲

۲- همان، با اندکی تصرّف

۳- محمد مهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۱، ص ۲۹۲

یکی از سنت های خداوند این است که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. این حقیقت، در آیات متعدد آمده است: «أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»^(۱) همانا خداوند پاداش ایمان آورندگان را ضایع نمی سازد.» و یا فرموده: «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^(۲) صبر کن که به تحقیق خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.»

همان گونه که از اطلاق آیات استفاده می شود، پاداش الهی فراتر از پاداش های دنیوی است. در اینجا به برخی پاداش های فداکاری اباعبدالله (ع) که در دنیا به او عنایت شده، اشاره می کنیم:

بوی خوش تربت حسینی:

برخی افراد، از تربت امام حسین (ع) بویی خوش استشمام می کردند؛ برای نمونه، پس از آنکه بر قبر حسین بن علی (ع) آب بستند تا مکان آن معلوم نباشد و بعد از چهل روز آب فرونشست، عربی بیابان نشین به قتلگاه کربلا رفت و درحالی که خاک ها را مشت مشت برداشته و می بوید، به کنار قبر حضرت رسید و گریست و گفت: پدر و مادرم به فدایت، چه قدر خوش بویی و چه قدر خوش بوست تربت تو! و بعد این شعر را خواند:

أَرَادُوا لِيُخْفُوا قَبْرَهُ عَن عِبَادِهِ *** فَطِيبُ تُرَابِ الْقَبْرِ دَلَّ عَلَى الْقَبْرِ (۳): «خواستند از روی دشمنی، قبرش را مخفی کنند؛ اما بوی خاک قبرش نشانه آن شد.»

ص: ۱۹

۱- آل عمران، آیه ۱۷۱

۲- هود، آیه ۱۱۵

۳- ابن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۲۲

خاصیت شفادهی تربت قبر امام حسین (ع)، یکی از ویژگی‌ها و امتیازاتی است که خداوند به آن حضرت عطا نموده است. فردی به نام «سالم» نقل می‌کند: مبتلا به دل درد شده بودم و معالجات اثربخش نبود. روزی به زنی از اهالی کوفه، به نام «سَلَمَه» برخوردیم؛ گفت: ای سالم! می‌خواهی تو را به اذن الهی درمان کنم؟ گفتم: بالاترین خواسته ام، همین است. او قلدح آبی به من داد، نوشیدم و دردم ساکت شد. پس از گذشت چند ماه، از آن زن پرسیدم: مرا با چه چیزی علاج کردی؟ پاسخ داد: به دانه ای از این تسیح! پرسیدم: این تسیح از چیست؟ گفت: از خاک قبر حسین (ع). گفتم: ای رافضیه! مرا با این مداوا کردی؟ با این سخن، آن زن غضبناک برخاست و خارج شد و درد شکم، بدتر از پیش، بر من مستولی گشت (۱).

اجابت دعا زیر بقعه امام حسین (ع) :

مرحوم سید بن طاووس می‌نویسد: شیخ فقیه زاهد عارف، احمد بن فهد حلی روایت کرده که حضرت صادق (ع) مریض شد و امر فرمود کسی را اجیر کنند برای آن جناب نزد قبر حسین (ع) دعا کند. پس، کسی را یافتند و به او گفتند. گفت: می‌روم، ولی حسین (ع) امام واجب الطاعه است و امام صادق (ع) نیز امام واجب الطاعه است. پس، به سوی امام صادق (ع) برگشتند و حضرت را به کلام آن شخص خبر دادند. آن حضرت در جواب فرمود: امر، چنان است که آن شخص گفته؛ ولی ندانسته که خدای تعالی را بقعه‌هایی چند است که دعا در آنها مستجاب می‌شود و آن بقعه که قبر حسین (ع) باشد، از آن بقعه هاست (۲).

ص: ۲۰

۱- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۳۱۹

۲- ابوالفضل تهرانی، شفاء الصدور، ص ۲۹۲

از سنت های الهی که در آیات متعدد به آن تصریح شده، سنت آزمایش است. اساساً جهان، صحنه آزمایش الهی است؛ «وَلَتَبْلُوَنكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱) قَطْعاً هَمَّهُ شَمَا رَا بَا چِزِی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و [نیز] کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان.» و یا فرموده: «... حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ (۲) [ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم] تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیان اند؟»

خداوند در آیه دیگر، فلسفه خلقت را آزمایش انسان ها می داند: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۳) پُرْبَرَكْت و زوَال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیز تواناست.»

از این آیات استفاده می شود که آزمایش الهی، قانونی کلی و سنتی دایمی است و خداوند بندگان خویش را برای شکوفایی استعدادهای نهفته و پرورش آنان می آزماید. در واقع، امتحان خدا به کار باغبانی پُر تجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمین های آماده می پاشد. این دانه ها به وسیله مواهب طبیعی شروع به رشد می کنند و به تدریج با مشکلات می جنگند و در برابر طوفان های سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان، ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پُر ثمر به بار آید.

ص: ۲۱

۱- بقره، آیه ۱۵۶

۲- محمد، آیه ۳۱

۳- . ملک، آیه ۲۱

نهضت عاشورا، جلوه گاهی برای بروز این سنت الهی است. نهضت عاشورا، زمینه ای پدید آورد تا همگان امتحان و غربال شوند. در یک طرف، فرزند رسول خدا (ص) با عده ای از پارسایان روزگار با اهداف الهی قرار دارند و در طرف دیگر، یک حاکم فاسد با عده ای از جنایتکاران با اهداف شوم مادی که به طور آشکار فسق می کنند. جبهه حق، کاملاً از جبهه باطل قابل تشخیص بود؛ اما با این حال، عده بسیاری از مسلمانان در جبهه باطل قرار گرفتند و فرزند پیامبر را به شهادت رساندند و اهل بیتشان را به اسارت بردند؛ البته عده ای نیز از این آزمون بزرگ، سر بلند بیرون آمدند. اینان کسانی بودند که تا آخرین قطره خون و نفس خویش با امام بودند؛ کسانی که امام حسین (ع) آنان را بهترین و باوفاترین یاران خواند(۱)

۴. کیفر تبهکاران

اشاره

از سنت های الهی، کیفر تبهکاران و ستمگران است. از جمله حکمت های این مطلب که خداوند انسان را امر نموده در زمین سیر کند و از سرنوشت پیشینیان عبرت گیرد، همین امر است. اگر انسان تاریخ را مرور کند، باور خواهد کرد که دنیا توسط مدیری توانا، حکیم و عادل اداره می شود؛ «قُلْ سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ(۲)» بگو: روی زمین گردش کنید. سپس، بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان [آیات الهی] چه شد؟» همچنین، می فرماید: «قُلْ سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ(۳)» بگو: در روی زمین سیر کنید. پس، ببینید عاقبت کار گنهکاران به کجا رسید؟»

ص: ۲۲

۱- ابن نما، مشیر الأحرار، ص ۵۲

۲- انعام، آیه ۱۱

۳- نمل، آیه ۶۹

شکی نیست که تأثیر مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق، راه فنا و نابودی را پیمودند، بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتاب هاست؛ زیرا این آثار، حقیقت را قابل لمس می سازد.

علامه طباطبایی (ره) در این باره می نویسد: اینکه امر فرموده در زمین سیر کنند، برای این است که از سرگذشت امت های گذشته عبرت بگیرند و سرانجام پادشاهان و فراعنه طاغی را ببینند که چگونه قصرهای رفیعشان به دردشان نخورد... و چیزی به جز سرگذشتی که مایه عبرت باشد، باقی نماند(۱).

سرنوشت شوم قاتلان سیدالشهداء (ع) نیز این حقیقت را نشان می دهد که خداوند متعال نسبت به ظلمی که به بندگان مخلص خود می شود، بی تفاوت نیست و انتقام خون آنان را خواهد گرفت و این، یک سنت الهی است. از سوی دیگر، سرنوشت ستمگران عاشورا، مایه عبرت برای دیگران است. در ادامه، به برخی از کیفرهای الهی که دشمنان امام حسین (ع) در دنیا به آن دچار شدند، اشاره می کنیم.

ابتلا به بیماری ها:

از برخی روایات برمی آید که تمامی کسانی که در قتل یا در جنگ با امام حسین (ع) همکاری کردند، به بیماری هایی همچون: جنون، جذام، برص (پسی) مبتلا شدند(۲). مثلاً جابر بن زید اُردی (غارتگر عمامه حضرت)، به محض بر سر نهادن آن، گرفتار جنون شد.

غارتگر لباس حضرت نیز با پوشیدن آن، گرفتار برص شد و چهره اش متغیر گشته و موهایش ریخا(۳) و یا از دستان اُبجر بن کعب پس از غارت لباس

ص: ۲۳

۱- سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۸۸

۲- ر.ک: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۳۱

۳- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۶۵

حضرت، در زمستان ها خونابه می ریخت و هنگام تابستان، دست هایش همچون چوب خشک می شد(۱).

کسانی که در جریان منع آب نقش مستقیم داشتند یا زبان به شماتت گشوده بودند، با نفرین امام، گرفتار مرض استسقا (تشنگی) شدند؛ چنان که در روز عاشورا، مردی از سپاه عمرسعد خطاب به امام گفت: «ای حسین! آیا این آب را نمی بینی که [گویا در صفا و زلالی] چون صفحه آسمان است؟ به خدا از آن، قطره ای نمی چشی تا در حال تشنگی بمیری.» امام حسین (فرمود: «بارخدا! او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرزا!» یکی از دوستانش می گوید: او پس از واقعه عاشورا، بیمار شد و من به عیادتش رفتم. به خدایی که جز او خدایی نیست، او را دیدم آب می خورد؛ اما سیر نمی شد. سپس، آن را قی می کرد. دوباره آب می خورد، ولی سیراب نمی شد و این، کارش بود تا زمانی که جان داد(۲).

درباره عمرو بن حجاج (از یاران عمر سعد) نیز نقل شده که بانگ برآورد: «ای حسین! اینک آب فرات است که [حیوانات پستی چون] سگان بدان زبان می زنند و خوک ها و درازگوشان از آن می آشامند؛ اما قطره ای بهره تو نخواهد گشت؛ تا اینکه حمیم جهنم را بیاشامی.» [امام حسین (ع)] بر آنها نفرین کرد که در حال عطش بمیرند و او (عمرو بن حجاج) نیز از شدت عطش هلاک شد(۳).

درباره مردی از قبیله اُبان بن دارم نیز نقل شده که تیری به فک مبارک امام زد و امام خون ها را به آسمان می پاشید و می فرمود: «این گونه».(۴) این مرد با نفرین حضرت، مبتلا به مرضی شد که بر اثر آن، در شکمش احساس حرارت شدید و

ص: ۲۴

۱- همان، ص ۶۴

۲- شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۷

۳- ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۹

۴- گویا مراد حضرت این بوده که: این گونه با خدا ملاقات خواهم کرد

در پشتش، احساس سرمای شدید می کرد و در مقابلش، یخ و پشت سرش، آتش می نهادند و از شدت عطش، کاسه های بزرگ پُر از آب سر می کشید؛ ولی سیراب نمی شد و بدین وضع بود تا شکمش پاره شد(۱).

برخی نیز گرفتار قطع یا نقص عضو شدند؛ مثلاً نقل شده: فردی که خبر شهادت امام را به عنوان بشارت برای مردم آورد، پس از مدتی کوتاه، نابینا گشت و دست او را گرفته، این سو و آن سو می بردند(۲). سنان بن انس نیز گرفتار جنون و لالی شد. وی پس از آنکه با افتخار در برابر حجاج بن یوسف خود را قاتل حسین (ع) معرفی کرد و حجاج نیز این کار را «امتحانی نیکو» قلمداد کرد، به خانه اش رفت و گرفتار جنون و لالی شد(۳).

آتش دنیوی و رؤیای آشفته:

گونه ای دیگر از عقوبت های دنیوی جنایتکاران صحنه عاشورا، این بود که خداوند پیش از گرفتاری آنان به عذاب آتش اخروی، از عذاب آتش دنیا به آنان چشاند. در امالی شیخ طوسی آمده است:

در زمان حجاج بن یوسف، گروهی از ما، مخفیانه از کوفه خارج شده و به کربلا رفتیم. از آنجا که محل شیکنایی نداشتیم، اتاقکی گلین در کنار فرات بنا کردیم و در آن شیکنا گزیدیم. در این حین، مرد غریبی آمد و گفت: فردی رهگذرم و می خواهم امشب مرا در این اتاقک جای دهید. ما نیز چنین کردیم. وقتی خورشید غروب کرد، چراغی را که با نفت می سوخت، روشن کردیم و نشستیم و درباره حسین (ع) و مصیبت او و درباره قاتلانش مشغول صحبت

ص: ۲۵

۱- ابن نما، مثير الأحزان، ص ۷۱؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۴

۲- ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۴۳، ح ۲۹۴

۳- همان، ص ۲۵۰، ح ۳۱۰

شدیم. سخن به اینجا رسید که خداوند هریک از قاتلان او را به یک بلیه و بیماری در جسمش مبتلا ساخته است. در این هنگام، آن مرد گفت: من نیز جزء قاتلان حسین بودم. به خدا قسم! تاکنون هیچ بدی و بیماری متوجه من نشده است. بنابراین، سخن شما دروغ است. ما سکوت کرده، دیگر چیزی نگفتیم.

در این هنگام، شعله چراغ ضعیف شد و آن مرد برخاست تا فتیله آن را با دستش اصلاح کند. ناگاه آتش، کف دستش را فرا گرفت، او برخاست و دوان دوان خود را درون آب فرات انداخت؛ اما آتش، سطح آب را احاطه کرد و او دائماً سرش را داخل آب می کرد تا از آتش روی آب مصون بماند و چون سر بر می آورد، سرش می سوخت و مجبور بود دوباره سر در آب کند. این وضع آن قدر تکرار شد تا به هلاکت رسید(۱).

مرتکبان سنگدل جنایات کربلا، بر اثر جنایات فجیعی که مرتکب شدند، به جز عقوبت هایی که گفته شد، در عالم خواب و استراحت نیز گرفتار کابوس های وحشتناکی می شدند که به منزله هشدار و نسبت به وضعیت دهشتناک آنان پس از مرگ بود؛ از جمله، روایت عبدالله بن رباح قاضی است. هنگامی که وی، سبب کوری فردی نابینا را از او پرسید، آن شخص چنین پاسخ داد:

من دهمین نفری بودم که در قتل حسین سهیم شدم؛ ولی شخصاً نیزه و شمشیر و تیری به او نردم. پس از قتل حسین، به خانه رفتم و پس از نماز عشا خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم کسی نزد آمد و گفت: نزد رسول خدا بیا! گفتم: مرا با رسول خدا چه کار؟ ولی آن شخص گریبانم را گرفت و به صحرائی برد که رسول خدا (ص) در نقطه ای از آن نشسته و آستین ها را بالا زده بود و نیزه ای در دست داشت و فرشته ای نیز در مقابلش ایستاده و شمشیری از آتش در دست او بود. او تمامی نه نفر همراهان مرا با ضربتی از آتش کشت. با دیدن این صحنه،

ص: ۲۶

من در برابر رسول خدا زانو زدم و سلام کردم. حضرت پاسخی نداد و پس از مکثی طویل، فرمود: «ای دشمن خدا! حرمتم را هتک کردی و عترتم را کشتی و حق مرا پاس نداشتی!» عرض کردم: ای رسول خدا! من شمشیر و نیزه و تیری نزد من. فرمود: «ولی سیاهی لشکر بودی؛ نزدیک بیا!» چون نزدیک رفتم، طشت پرخونی را دیدم که در برابرش بود و فرمود: «خون حسین است.» از آن بر چشمانم مالید. ناگاه از خواب پریدم و خود را نابینا یافتم (۱).

کوتاهی عمر و ناکامی در دنیا:

گزارش های متعدد، گویای آن است که قاتلان یا شرکت کنندگان در قتل امام حسین (ع)، پس از این جنایت، بهره چندانی از عمر خود نبردند. درباره عمر بن سعد نقل شده: هنگامی که امام حسین (ع) به وی فرمود: «مایه روشنی دیده ام آن است که تو پس از من، از گندم عراق، زیاد نخواهی خورد» (۲) وی با کمال جسارت و با حال استهزا پاسخ داد: «ما را جو کافی است!» (۳) اما حوادث پس از عاشورا، درستی پیشگویی امام (ع) را روشن ساخت؛ زیرا عمر بن سعد، پیش از آنکه به آرزویش، یعنی حکومت ری، دست یابد، پس از سالیانی اندک، به دستور مختار ثقفی، به هلاکت رسید (۴).

غارتگران حرم حسینی نیز بدون بهره مندی از اموال غارت شده، سرانجام به فقر دچار گردیدند؛ به عنوان نمونه، درباره مالک بن بسر کندی نقل شده که وی روز عاشورا، پس از غلبه ضعف بر امام، شمشیری بر سر حضرت فرود آورد و بر

ص: ۲۷

۱- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۶۶؛ ابن نما، مثير الأحزان، ص ۸۰.

۲- شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۲.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۰.

۴- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۶، ص ۶۰.

اثر این ضربه، کلاه حضرت از سرش افتاد، او آن را برداشت و پس از آن، مشمول نفرین حضرت گشت که به او فرمود: «خوردن و آشامیدن بر تو گوارا مباد و خداوند با ظالمان محشورت گرداند.» وی، کلاه غنیمتی را نزد همسرش برد؛ ولی با اعتراض او مواجه گشت که: «آیا لباس غارت شده حسین را به خانه ام می آوری؟ از این پس، من و تو زیر یک سقف نخواهیم بود.» و آن مرد پس از آن، تا آخر عمر، همواره در حال فقر و نداری به سر می برد(۱)

مجلس سوم

نقش قیام عاشورا در قیام های حق طلبانه

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین عبدالکریم پاک نیا تبریزی(۲)

درآمد

امام حسین (ع) فرمود: «فَلَكُمْ فِئَ أُسْوَةٍ؛(۳) قیام من، سرمشق شماست.»

تأسیس کربلا نه فقط بهر ماتم است***دانش سرای مکتب اولاد آدم است

از خیمه گاه سوخته تا ساحل فرات***تعلیم گاه رهبر خلق دو عالم است(۴)

نهضت کربلا، بعد از شهادت امام حسین (ع)، با سخنرانی های بیدارگرانه امام سجاد (ع) و زینب کبری (جاودانه شد. اگرچه به ظاهر در عاشورای سال ۶۱ق. پیروزی از آن یزیدیان بود و نبرد نابرابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید، ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین (ع) و یاران او

ص: ۲۸

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۲.

۲-*. استاد سطح عالی حوزه علمیه قم و از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی

۳- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۳.

۴- شعر از: میر اسماعیل بلخی (ره) .

بود؛ چراکه حضرت در آن قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش، مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است (۱). از همین رو، بعد از جریان کربلا، نهضت های حق طلبانه و رهایی بخش، مانند: قیام توّابین، قیام حرّه و قیام مختار به وجود آمد که نگرش ها را درباره حکومت امویان تغییر داد و پرسش های متعددی را فراروی همگان ارائه نمود؛ از جمله اینکه: چرا فرزند پیامبر (ص) در یک جنگ نابرابر شرکت نمود؟ چرا آن حضرت کودکان و اهل بیت خویش را همراه خود برد؟ چرا جهان اسلام در برابر قیام امام سکوت کرد؟

در این نوشتار، به بررسی شماری از قیام هایی که به تأسی از نهضت حسینی و یا برای خون خواهی امام و یارانش شکل گرفتند، می پردازیم.

قیام های متأثر از نهضت حسینی

۱. قیام مردم سیستان

یکی از قیام های که پس از حادثه عاشورا، برای خون خواهی امام حسین (ع) به وقوع پیوست، قیام مردم سیستان بر ضدّ حاکمان اموی بود. مردم سیستان، پس از پذیرش اسلام در سال ۳۰ قمری، در راه خدا و ولایت علی (ع) بسیار کوشیدند و افتخارات مهمی را به نام خود ثبت کردند (۲) در تاریخ سیستان

ص: ۳۰

۱- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۶.

۲- شاه سیستان، «ایران، پسر رُستم، پسر آزادخو، پسر بختیار»، پس از مشورت با موبد موبدان، شخصی را نزد ربیع بن زیاد فرستاد و اعلام کرد: «ما از نبرد عاجز نیستیم؛ زیرا شهر ما، شهر مردان و پهلوانان است؛ اما با خدای بلندمرتبه نمی توان جنگید؛ چه ما در کتاب ها خوانده ایم که شما سپاهیان خدایید و به سوی ما خواهید آمد و محمد (ص) فرستاده خداست. بنابراین، صلح کردن، از جنگ و خون ریزی بهتر است.» (تاریخ سیستان، ص ۸۱)

می خوانیم که پس از شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت (ع)، مردم سیستان با شنیدن این خبر، به خون خواهی اباعبدالله الحسین (ع) بر ضد یزید و حکمران او در سیستان، عبّاد بن زیاد (برادر عُبَیدالله بن زیاد)، قیام کردند. با اینکه در آن موقع، حکمران سیستان، سپاه و نیروی انتظامی و نیز محکمه قضا را در اختیار داشت و کاملاً بر اوضاع مسلط بود، ولی همین که عده ای از مردم قیام خود را آغاز کردند، عبّاد بن زیاد با برداشتن بیست میلیون درهم بیت المال، به بصره فرار کرد؛ به طوری که سیستان ماه ها بدون والی ماند(۱).

۲. قیام حرّه در مدینه

شورش مدینه در سال ۶۳ یا ۶۲ق. رخ داد و به فاجعه «حرّه»(۲) مشهور گردید. این حادثه از آنجا سرچشمه گرفت که پس از شهادت امام حسین (ع)، موجی از خشم و نفرت در مناطق اسلامی بر ضد حکومت یزید برانگیخته شد. در شهر مدینه نیز که مرکز خویشاوندن پیامبر و صحابه و تابعین بود، مردم به خشم آمدند. حاکم مدینه، عثمان بن محمد، به دستور یزید گروهی از بزرگان شهر را به نمایندگی از طرف مردم مدینه، به دمشق فرستاد تا در بازگشت، مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند. به دنبال این طرح، عثمان هیئتی مرکب از «منذربن زبیر بن عوام»، «عبیدالله بن ابی عمرو مخزومی»، «عبدالله بن حنظله، غسیل الملائکه» و چند تن دیگر از شخصیت های بزرگ مدینه را جهت دیدار با یزید به دمشق فرستاد؛ تا اینکه نمایندگان به شام آمدند و یزید پذیرایی باشکوهی از آنان در کاخ خود ترتیب داد و به هر کدام هدایا و خلعت های هنگفتی بخشید.

ص: ۳۱

- ۱- تاریخ سیستان، ص ۱۰۰ ۱۰۱.
- ۲- حرّه، به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و به علت پیدایش این فاجعه در آن منطقه، به «واقعۀ حرّه» معروف شده است. (ابن منظور، لسان العرب، واژه «حرّه»)

او فکر می کرد که آنان با دریافت این پول ها و با آن پذیرایی در کاخ سبز دمشق، در بازگشت به مدینه، از او تمجید خواهند کرد؛ اما این دیدار، نه تنها به نفع او تمام نشد، بلکه کاملاً نتیجه معکوس داشت. نمایندگان، به جز منذر بن زبیر به مدینه بازگشتند و نتیجه گزارش، این بود:

«وَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُزْمِيَ بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ. إِنَّ رَجُلًا يَنْكُحُ الْأَمْهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْأَخْوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ... (۱) به خدا سوگند! ما علیه «یزید» قیام نکردیم مگر زمانیکه ترسیدیم که اگر علیه او قیام نکنیم، هدف سنگهای آسمانی قرار گیریم و این بدان جهت بود که وی با کنیزان اولاددار و با دختران و خواهران همبستر می شد و باده گساری می کرد و نماز را نیز ترک گفته بود»

به دنبال این جریان، مردم مدینه با عبدالله، پسر حنظله، بیعت کردند و حاکم مدینه و همه بنی امیه را از شهر بیرون کردند. این گزارش که به یزید رسید، «مسلم بن عقبه» را که از سرسپردگان بنی امیه بود، با لشکر انبوهی برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده؛ اگر تسلیم نشدند، با آنان بجنگ و وقتی پیروز شدی، سه روز هرچه دارند، از اموال و چارپایان و سلاح و طعام، همه را غارت کن و در اختیار سربازان بگذار... سپاه شام، مدینه را مورد حمله قرار داد و جنگ خونینی بین دو گروه درگرفت و سرانجام، شورشیان شکست خوردند و سران نهضت کشته شدند. مُسلم به مدت سه روز دستور قتل عام و غارت شهر را صادر کرد که مُسلم را به جهت این جنایات، «مُسرف» نامیدند (۲).

ص: ۳۲

۱- ابن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۹.

۲- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۷، حوادث سال ۶۲ق؛ مسعودی، مروج الذهب، وقایع سال ۶۲ق؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، حوادث سال ۶۲ق.

ابن قتیبہ می نویسد: یکی از سربازان شامی، به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت. سرباز از او اموالی را طلب کرد؛ زن اظهار داشت: هرچه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند. سرباز سنگ دل یزیدی، طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او، چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد^(۱).

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند؛ آن گونه که قصاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد که قدم ها در میان آنها فرو می رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساندند و از آنها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفتند^(۲) در این فاجعه، از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن، و از سایر مسلمانان ده هزار تن به قتل رسیدند^(۳).

۳. قیام توأین در کوفه

اشاره

حادثه کربلا، همانند خورشید فروزان، همه جا را فرا گرفته است. این امر را می توان به جهت وجود ویژگی هایی چون خدا محوری و ستم ستیزی در سیره امام حسین (ع) و یاران او جست وجو کرد. افزون بر این، باید یکی از دلایل جاودانگی آن را نیز حضور پُر ثمر اهل بیت (ع) در این نهضت دانست که در جهت پیام رسانی، تأثیر بسزایی داشته است؛ زیرا خون و پیام، در هر انقلابی مکمل یکدیگر بوده، ارزش پیام رسانی، هرگز کمتر از خون و شهادت نیست. از این رو، اولین جرقه های قیام را بعد از عاشورا، امام سجاد (ع) و زینب کبری (ع)

ص: ۳۳

۱- دینوری، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹.

۳- دینوری، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۳۹.

با خطابه های روشنگر و آتشین خود کلید زدند. خطبه زینب (س)، مردم کوفه را منقلب نمود و هریک از کلمات او، همانند بمب بود که بر کاخ ابن زیاد فرود می آمد. این خطبه، چنان تحولی در مردم کوفه ایجاد نمود که به اشتباه خود پی برده، در صدد قیام برآمدند و نسل های آتی نیز با الهام از آن خطابه، به سوی انقلاب های سیاسی و فرهنگی گام برداشتند و ثمره آن، در دهه های بعد آشکار شد. بر این اساس، پس از خطبه زینب (س)، زمزمه های انتقام از قاتلان امام حسین (ع) بر سر زبان ها افتاد. قیام توّابین به منظور خون خواهی امام و با انگیزه های الهی و با شعار «یا لثاراتِ الحُسَین» به رهبری سلیمان بن صُیُرد خزاعی آشکارا آغاز گردید. توّابین در ۵ ربیع الأول سال ۶۵ق. از نخيله راهی دمشق شدند. هنگامی که سپاه به کربلا رسید، از اسب ها پیاده شدند و گریان خود را به قبر امام (ع) رسانده، اجتماع پُرشوری را تشکیل دادند. سلیمان و همراهانش دست به ناله و مناجات برداشته، با خدا عهد کردند و گفتند: خدایا! ما فرزند پیامبرت را تنها گذاشتیم و خوار کردیم. گذشته ما را ببخش و توبه مان را بپذیر که تو قطعاً توبه پذیر و بخشنده ای! خدایا! بر حسین و یاران راستگو و شهیدش رحمت بفرست! ای پروردگار ما! تو شاهد باش که ما عهد می بندیم که بر همان دین و راه حسین (ع) و یارانش که بر آن شهید شدند، قدم بگذاریم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، یقیناً ما از زیان کاران خواهیم بود(۱).

آنان بر اساس این پیمان، تا آخرین قطره خون خود با عوامل بنی امیه به مبارزه پرداختند. توّابین در اطراف شام و در محلی به نام «عین الورد» با لشکر ابن زیاد درگیر شدند. عبیدالله بن زیاد فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید، بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز، با

ص: ۳۴

انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، با لشکر شام جنگیدند و گروه بسیاری از آنان را به قتل رساندند. فرماندهی لشکر توأیین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نَفیل و پس از او، رفاعه بن شداد فرماندهی لشکر را عهده دار شد. در این نبرد، سران انقلاب توأیین، به جز رفاعه بن شداد، همگی به شهادت رسیدند(۱).

تحلیل و بررسی:

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین (ع) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شست و شوی لگه ننگ بی وفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنان وقتی از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت؛ چنان که جناب سلیمان بن صرد خزاعی نیز این مطالب را به آنها گوشزد کرده بود و توأیین نیز در پاسخ به سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما، توبه از گناهان خویش و خون خواهی فرزندان دختر رسول خداست.»

آنان در واقع، می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شست و شو دهند. به همین دلیل، در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد؛ ولی با این حال، حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد. او، مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد.»

ص: ۳۵

توآیین در آغاز قیام، کنار قبر امام حسین (ع) رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسط برخی از آنان شعار «یا لثاراتِ الْحُسَیْنِ» سر داده شد. همه این تلاش‌ها و جانبازی‌ها، به وسیله کسانی صورت می‌گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای ابن زیاد که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل، سفیر امام حسین (ع) را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس از حادثه عاشورا، چنان روحیه‌ای پیدا کردند که جان برکف، دست به قیام زدند تا اینکه کشته شدند^(۱).

۴. قیام مختار در کوفه

اشاره

بعد از قیام توآیین، در سال ۶۶ق. قیام دیگری نیز به رهبری مختار بن ابی عبیده ثقفی که مردی هوشمند، سیاست مدار و از علاقه مندان اهل بیت (ع) بود، با تأثیر از پیام عاشورا صورت گرفت. در مدتی که واقعه کربلا رخ داد، مختار به همراه میثم تمّار، عاشق امیر مؤمنان (ع)، در زندان عبیدالله بن زیاد به سر می‌برد. میثم تمّار در زندان بر اساس خبر غیبی علی (ع) به مختار گفت: «تو از زندان آزاد خواهی شد و به خون خواهی امام حسین (ع) قیام خواهی کرد و این ستمگر را که امروز من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود، سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!»^(۲)

روز جمعه ۱۵ ربیع الأول سال ۶۶ه.ق مختار وارد قصر کوفه شد و نماز جمعه به امامت او اقامه گردید. وی قبل از نماز، دو خطبه ایراد کرد و در آن، اهداف قیام خویش را تبیین نمود و پس از آن، مراسم بیعت برگزار شد. او خطاب

ص: ۳۶

۱- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه‌ها و انگیزه‌ها، ص ۶۷۳.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۳.

به مردم گفت: با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خون خواهی اهل بیت (ع) و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفای بیعت کنید(۱)

مختار نیز حرکت خود را با شعار «یا لثاراتِ الْحُسَيْنِ» آغاز کرد و شیعیان اهل بیت (ع) را به قیام واداشت. او بعد از تسلط بر حکومت کوفه، حدود ۲۸ نفر از قاتلان شهدای کربلا را به جزای اعمالشان رسانید و قصاص نمود. امام باقر (ع) قیام وی را تأیید نمود و به ابومحمد حکم، فرزند مختار، فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ مَا تَرَكَ لَنَا حَقًّا عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا طَلَبَهُ قَتَلْنَا وَطَلَبَ بِيَدِنَا(۲) خداوند پدرت را رحمت کند، خداوند پدرت را رحمت کند! او حق ما را طلب کرد. قاتلان ما را کشت و به خون خواهی از ما اهل بیت (ع) قیام نمود.»

لشکر مختار وقتی بر سپاه عبیدالله بن زیاد غالب شد، سر ابن زیاد را به مدینه برای امام سجاد (ع) فرستاد. هنگامی که سر ابن زیاد به محضر امام سجاد (ع) رسید، امام در حال تناول غذا بود. امام سجاد (ع) در این باره می فرماید: «هنگامی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند، او در حال غذا خوردن بود و سر پدرم در مقابلش بود. در آن لحظه، گفتم: خدایا! زنده باشم و بینم روزی که سر ابن زیاد در مقابل من قرار دارد.(۳)

مختار بعد از هجده ماه حکومت، وقتی خود را در مقابل سپاه مصعب بن زبیر در محاصره دید، با عده ای از همراهانش از قصر بیرون آمد و پس از مقاومت جوانمردانه، به شهادت رسید. این واقعه، روز ۱۴ ماه مبارک رمضان سال ۶۷ق. اتفاق افتاد(۴)

ص: ۳۷

۱- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۷۱.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳.

۳- همان، ص ۳۳۶.

۴- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۸.

جوهره اصلی قیام مختار، چیزی جز خون خواهی امام حسین (ع) و انتقام از جانان کربلا نبود و مختار نیز به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «یا لثاراتِ الْحُسَيْنِ»، خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد. بدیهی بود که در آن روزگار، هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثر و کارساز باشد. از سوی دیگر، وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیر مؤمنان (ع)، به ویژه محمد حنفیه و فرستادن سرهای جنایت کاران کربلا به نزد امام سجاد (ع)، به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر (ص) پیوند داد. او همواره خود را نماینده محمد حنفیه معرفی می کرد و رهبری قیام را به او نسبت می داد و روزی که کوفه را فتح کرد، مردم را به شرط خون خواهی امام حسین (ع) و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

اگرچه حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانان کربلا بود، به خوبی دست یافت و بارها قلب امام سجاد (ع) و بنی هاشم را خرسند نمود؛ هرچند سرانجام، خودش فدای این راه شد (۱).

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد *** از گردنم این دین ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت *** خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

ص: ۳۸

۱- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۸۴.

۵. قیام زیدبن علی (ع)

قیام زید، فرزند امام سجاد (ع) نیز متأثر از عاشورا است. توجه به امر به معروف و نهی از منکر و قیام همه جانبه علیه ستمگران، درسی بود که زید از جدش امام حسین (ع) گرفته بود. او با تکیه بر بیعت پانزده هزار نفر از اهالی کوفه، بر ضد هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، قیام کرد. نخست، قزاق و اشراف اهل عراق با او بیعت کردند؛ ولی به هنگام نبرد با یوسف بن عمر ثقفی که عامل عراق بود، فرار کردند. زید پس از مقاومت بسیار و زخم های فراوان، در اوایل ماه صفر سال ۱۲۱ق. به شهادت رسید (۱). امام رضا (ع) فرمود: «پدرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد شنید که می فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَفَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ (۲) خدا عمومیم زید را بیمارزد! او مردم را به سوی «رضا از آل محمد» می خواند و اگر پیروز می شد، به وعده اش وفا می کرد.»

۶. قیام یحیی بن زید

از دیگر قیام های متأثر از عاشورا و اهداف مقدس آن، قیام یحیی بن زید (۳) نوه امام سجاد (ع)، بر ضد حکام مستبد بنی امیه است که در واقع، او به وصیت پدرش عمل نمود. او با هفتاد نفر در برابر سپاه ده هزار نفری نصرین سیار، حاکم امویان در خراسان، ایستاد و آنها را شکست داد و فرمانده آنها را به قتل رساند. او و یارانش در سال ۱۲۵ق. در نبرد با عوامل بنی امیه به شهادت رسیدند (۴) شهادت وی، در خصوص قیام عمومی و نابودی آل امیه، تأثیر فراوانی داشت.

ص: ۳۹

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۳ ۱۴۴.

۲- شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳- یحیی بن زیدبن علی بن حسین (ع)، یکی از چهار پسر زیدبن علی است.

۴- ابن اثیر، البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۷.

گفتنی است، قیام‌های دیگری نیز در طول تاریخ رخ داد که ریشه در نهضت عاشورا دارد. در ادامه، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

قیام حسین بن علی، شهید فخر (۱۶۹ ه.ق) :

این قیام، از نهضت‌های مهم دیگری است که در پی انقلاب کربلا رخ داد. حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، نوه حسن مثنی و نواده امام مجتبی (ع)، در سال ۱۶۹ ق. بر ضد هادی عباسی (خلافت از ۱۶۹ تا ۱۷۰ ق.) قیام کرد و در منطقه فخر با سپاه هادی مواجه شد و در جنگی نابرابر، او و یارانش به شهادت رسیدند^(۱).

قیام یحیی بن عبدالله، برادر نفس زکیه (۱۸۰ ق.) :

یحیی بن عبدالله محض، نواده امام حسن (ع)، یکی از بزرگان خاندان هاشمی و چهره ممتاز و برجسته‌ای به شمار می‌رفت و از یاران خاص امام صادق (ع) و مورد توجه آن حضرت بود. یحیی در جریان قیام «حسین، شهید فخر»، بر ضد حکومت ستمگر عباسی، در سپاه شهید فخر شرکت داشت و از سرداران بزرگ سپاه او محسوب می‌شد. یحیی پس از شهادت حسین (شهید فخر)، با گروهی به «دیلیم» رفت و در آنجا با عوامل هارون عباسی به مبارزه پرداخت؛ اما بر اثر توطئه هارون، در حدود سال ۱۸۰ ق. به شهادت رسید^(۲). البته قتل او، نه تنها از نفوذ علویان در دیلم و طبرستان نکاست، بلکه زمینه مناسبی را برای تشکیل اولین دولت مستقل شیعی در قلمرو خلافت عباسی، یعنی علویان طبرستان، فراهم آورد.

ص: ۴۰

۱- گردآوری از کتاب: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۲۶.

۲- همان، ص ۳۰۸.

قیام علویان طبرستان (۲۵۰ ق.) :

از انقلاب های موفق که منجر به تشکیل دولتی مستقل شد، قیام عالم بزرگ و فقیه دین دار، حسن بن زید است که ساکن ری می باشد. وی به دعوت مردم طبرستان، به آن دیار رفت و در ۲۵۰ ق. پس از پیروزی های درخشان، بر عاملان عباسی غلبه کرد و دولت علویان طبرستان را ایجاد نمود و به «داعی کبیر» ملقب گردید. حکومت علویان طبرستان، حدود ۶۰ سال به طور مستقل از حکومت مرکزی عباسی، با قدرت تمام به حیات خود ادامه داد.

مجلس چهارم

جلوه های بندگی خدا در کر بلا

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر ثنائی (۱)

در آمد

صدها سال پیش در سرزمینی تفتیده و خشک، حادثه ای رخ داد که بعدها نام «عاشورا» گرفت و با پیام هایی متعالی، قدم به عرصه تاریخ نهاد و سرانجام با دل های آزادگان و حق جویان عالم، پیوندی جاودانه یافت. این حادثه اگرچه در زمانی محدود و در مکانی خاص پدید آمد، اما جلوه های الهی آن، جهان را فراگرفت و بر بلندای جان و اندیشه بشری ماندگار شد.

حال، این پرسش پیش روست که علت جاودانگی و جهانی شدن قیام امام حسین (ع) چیست؟ و عاشورای حسینی چگونه مرزهای جغرافیایی را پشت سر نهاده، حتی صاحبان نظران غیرمسلمان را نیز شیفته خود نموده است؟ بی تردید، عوامل متعددی در این زمینه تأثیر داشته اند که یکی از مهم ترین آنها، تجلی بندگی و تسلیم خالصانه در برابر خداوند است که به تمامه در این قیام هدایت آفرین تجلی یافته است. در این نوشتار، شماری از جلوه های بندگی الهی را در قیام حسینی بررسی می کنیم.

۱. شناخت معبود

بندگی حقیقی، همواره با معرفت عجین است؛ معرفتی عمیق نسبت به جلال و جمال حق که به دل راه یافته و موجب کرنش آدمی در برابر باری تعالی می گردد؛ زیرا بدون معرفت، انجام اعمال عبادی چیزی بیشتر از حرکت های جسمانی نخواهد بود. بنابراین، معرفت، لازمه بندگی واقعی است.

انسان برای اینکه به بندگی راستین نایل شود، به شناخت معبود خویش محتاج است و باید بداند که هر لحظه نیازمند پروردگار است و اوست که سرچشمه همه نعمت هاست: «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲) ای مردم! شما نیازمند به خدایید و تنها خداست که بی نیاز و شایسته ستایش است.»

نیاز انسان به شناخت خدا، حقیقتی فطری است که در واقع، در سرشت آفرینش هر موجودی نهفته است. سخنان و رفتارهای

حکیمانه امام حسین (ع) در تمامی مراحل قیام عاشورا نیز گواه روشنی بر اهمیت شناخت و نیاز به معبود در مسیر کمال است.

إِلٰهِي تَرَى حَالِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي *** وَأَنْتَ مُنَاجَاتِي الْخَفِيَّةَ تَسْمَعُ (۳)

«ای خدای من! تو حال زار مرا می بینی و از فقر و پریشانی ام آگاهی و رازون نیاز و نجوای پنهانم را می شنوی. (۴)

در حقیقت، آن که شناختش به خدا بیشتر است، نیازش نیز به مبدأ آفرینش افزون تر است. امام حسین (ع) در دعای عرفه فقر و نیازمندی خود به معبود را

ص: ۴۱

۱- پژوهشگر حوزه علمیه قم

۲- فاطر، آیه ۱۵.

۳- حسین میدی، دیوان امیر المؤمنین (ع)، ص ۲۶۵.

۴- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات امام علی (ع).

چنین بیان می نماید: «إلهي أنا الفقير في غنای فكيف لما أكون فقيراً في فقرياً(۱) خدایا! من چنانم که در حال توانگری هم فقیرم، پس چگونه در حال تهیدستی ام فقیر باشم.»

معرفتی که برخاسته از دل و آمیخته با سرشت آدمی باشد، سبب می شود انسان به تدریج وجود همیشه حاضر خدا را حس کند و خویش را در محضر او ببیند. امام حسین (ع) در دعای عرفه می فرماید: «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... (۲) [خدایا!] چه وقت از نظر غایب بوده ای که نیازمند دلیلی باشی تا به سوی تو راهنما باشد.»

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را **** کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غایب نبوده ای که شوم طالب حضور **** پنهان نبوده ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من **** با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

۲. عشق به معبود

عشق و معرفت، لازم و ملزوم یکدیگرند و هرچه قلمرو معرفت گسترده تر باشد، میزان علاقه به محبوب نیز بیشتر خواهد بود. امام حسین (ع) عاشق خداست و همین عشق خالصانه است که او را نزد حق تعالی آبرومند ساخته است. به همین

ص: ۴۲

۱- سیدبن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲- همان، ص ۵۱۰.

سبب، ارادتمندان آستانش چنین از خدا به واسطه او درخواست آبرو می کنند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۱) خدایا! به واسطه حسین که سلام بر او باد مرا در دنیا و آخرت نزد خودت آبرومند ساز.» اهل بیت امام نیز همین عشق را داشتند. از رهگذر عشق به خداست که زینب کبری (س) همه آنچه را بر او گذشت، زیبا دید و در برابر سؤال کینه توزانه ابن زیاد فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً (۲) به جز زیبایی، چیزی ندیدم.»

۳. عبادت و نیایش

شناخت خداوند، زمینه عشق به معبود را فراهم می کند و عشق نیز زمینه ساز ستایش و عبادت صادقانه حق است. خلوت با معبود و رازونیز در قالب عبادت، عالی ترین جلوه بندگی است؛ چنان که حسین (ع) در این خلوتگاه، سر تعظیم بر آستان قدس فرود می آورد و هم آوا با فرشتگان الهی، معبود را تسبیح می نماید و راز خلقت را نیز در گرو پرسش حق می داند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ حَيَّلَ ذِكْرَهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَمَاذَا عَرَفُوهُ عَيْدُوهُ وَاسْتَتَعَنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهَا (۳) خداوند، موجودات را جز برای شناخت خودش خلق نکرد و چون او را شناختند، باید او را عبادت کنند و با عبادت او، از عبادت غیر او بی نیازی جویند.»

دعا و مناجات، بسان آب حیات در زندگی اباعبدالله (ع) جریان داشت؛ اما اوج آن، در شب و روز عاشورا بازگو شده است که به بیان فرازهایی از آن بسنده می شود:

ص: ۴۳

۱- شیخ طوسی، مصباح المتعبد، و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۷۴.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۳- حسین حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۰.

۱. در عصر تاسوعا، امام به برادرش ابوالفضل (ع) فرمود: نزد دشمن برو و امشب را مهلت بخواه تا به عبادت پروردگارم بپردازم. آن گاه فرمود: «لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَهُوَ يَعْلَمُ إِنِّي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِ (۱)» امید است که امشب را نماز گزارده، با خدای خویش نیایش کنیم؛ چون او می داند که من نماز را دوست دارم.»

۲. در شب عاشورا، خیمه گاه حسین (ع) جلوه گاه زیباترین صحنه نیایش و عبادت بود. از این رو، گفته شده: «وَبَاتَ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِي النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ (۲)» یاران امام، به تبع او، شب تا به صبح مانند زنبور عسل در زمزمه بودند و در حال رکوع و سجود و قیام و قعود به سر می بردند.»

۳. از زینب (س) نقل شده: «در شب عاشورا، از خیمه خود بیرون شدم تا به خیمه برادرم حسین بروم و او را دلجویی نمایم. وقتی نزدیک خیمه او رسیدم، دیدم برادرم در اوج مناجات و نیایش است. با خود گفتم: در چنین لحظه ای، سزاوار نیست مزاحم او بشوم؛ برگشتم. (۳)»

۴. اینها، نمونه هایی از جلوه های بندگی است؛ اما پُرفروغ تر از اینها، نیایش هایی است که امام در واپسین لحظات زندگی خود، در حالی که بر روی خاک افتاده بود بیان کرد: «... يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ،

يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهَا (۴) .. ای که هیچ معبودی به حق جز تو نیست! ای فریادرس فریادخواهان! هیچ صاحب اختیار و معبودی جز تو ندارم، ای دادرس بی پناهان!»

ص: ۴۴

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.

۲- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳- مهدی حائری، معالی السبطين، ص ۲۱۰.

۴- عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسين (ع)، ص ۳۵۷.

از دیگر جلوه های بندگی، رضایت مندی و خشنودی از افعال و اختیار الهی است. این خشنودی، زمانی حاصل می شود که انسان باور نماید: کار های خدا مبتنی بر عدل و حکمت می باشد. از این رو، امام در دعای عرفه، اراده الهی را جلوه عدالت بیان نموده، خود را در برابر آن تسلیم می داند: «عَدْلٌ فِينَا قَضَاؤُكَ» (۱) دعای امام حسین (ع). قضای تو در حق ما، عدل است.»

بر این اساس، حرکت در جهت انجام امر الهی و جلب رضای پروردگار، سرلوحه تمام حالات و حرکات امام حسین (ع)، اهل بیت و یاران ایشان بوده و تا آخرین لحظه نیز به این عهد وفادار ماندند؛ چنان که امام در کنار قبر رسول خدا (ص) گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأَنْكِرُ الْمُنْكَرَ وَإِنِّي أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتَ مِنْ أَمْرِي مَا هُوَ لَكَ رِضَىٰ وَلِرَسُولِكَ رِضَىٰ وَلِلْمُؤْمِنِينَ رِضَىٰ» (۲) خدایا! من خوبی را دوست دارم و از بدی بیزارم و از تو می خواهم ای صاحب شکوه و عظمت، به حق این قبر و آن که در آن آرمیده، آنچه مورد رضای تو و رضای رسالت و رضای مؤمنان است، برایم مقرر نمایی.»

اوج رضایت مندی، آن زمان به نمایش گذاشته شد که امام خود را در میان لشکر دشمن مشاهده کرد و فریاد زد: «الهی رِضَىٰ بِرِضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ...» (۳) خدایا! به رضای تو خشنودم، تسلیم فرمان تو هستم...»

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل هجران *** پسندم آنچه را جانان پسندد

ص: ۴۵

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۵۰۶،

۲- قاضی نورالله شوشتری، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۳- همان، ص ۶۰۹.

از جلوه های عبودیت، صبر در برابر رنج ها و سختی هایی است که انسان در راه خدا متحمل می شود. آنچه حماسه کربلا را به اوج ماندگاری رساند، روحیه مقاومت و صبر امام حسین (ع) و یاران ایشان بود. امام از همان آغاز حرکت خویش، نیروهایی را به همراهی طلبید که در راه تحقق اهداف خدای متعال، استوار و مقاوم باشند. امام فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَضْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَطَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَالْأَلَّا فَلْيَنْصِرْ رِفَّ عَنَّا» (۱) ای مردم! هر کدام از شما که تحمل تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه ها را دارد، همراه ما بماند؛ و گرنه باز گردد.»

امام هنگام خروج از مکه فرمود: «نَضْبِرُ عَلَى بَلَاءِهِ وَيُؤَفِّقُنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ» (۲) ما بر بلائی الهی صبر می کنیم و او نیز پاداش صابران را به ما می دهد.» یاران امام نیز در رجزهای خویش، شعار مقاومت سر می دادند. خالد بن عمر می گفت: «ای بنی قحطان! برای کسب رضای رحمان و رسیدن به مجد و عزت صبر کنید. (۳) سعد بن حنظله نیز چنین رجز می خواند: «برای رسیدن به بهشت، بر شمشیرها و نیزه ها صبر می کنم. (۴)»

از سفارش های امام به هم رزمان و خواهرنش و دیگر زن ها، صبر و شکیبایی بود. در توصیه ای که حضرت به خانواده خود داشت، فرمود: «خواهرم! ام کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید، صورت خود را

ص: ۴۶

۱- قندوزی، ینابیع الموده، ص ۴۰۶.

۲- ابن نما، مثير الأحران، ص ۴۱.

۳- جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۷۸.

۴- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۱۰۱.

نخراشید و سخنی که از شما شایسته نیست، بر زبان نیاورید. (۱) امام در روز عاشورا در وداع با اهل حرم از آنان می خواهد که برای روزهای سخت و غم بار آینده آماده باشند. از زمزمه های آن حضرت، درحالی که بر زمین افتاده بود، صبر بر قضای الهی بود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ... (۲).

۶. عزتمندی

در آموزه های قرآنی، همه عزت از آن خداوند است: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. ۱۵۹. نساء، آیه ۱۳۹. بنابراین، عزت رسول و مؤمنان، برگرفته از عزت خداست: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ. ۱۶۰. منافقین، آیه ۸.

یکی از راه های دستیابی به عزت، اطاعت و بندگی خداوند است. انسان خداپاور، بندگی را عزت می داند و بدان افتخار می نماید: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا ۱۶۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۱. خدایا! این عزت مرا بس که بنده تو هستم و این افتخار مرا بس که تو خدای من هستی.»

یکی از فضایل امام حسین (ع)، «عزت» است؛ به گونه ای که اگر بخواهیم برای آن حضرت لقبی مناسب برگزینیم، «عزیز» است. مهم ترین مطلب درباره عزت از دیدگاه امام حسین (ع)، تأکید ایشان بر این اصل قرآنی است که عزت، از آن خداوند است: «يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالشُّمُوِّ وَالرَّفْعَةِ وَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ

ص: ۴۷

۱- محمد موسوی، تسلیه المجالس وزینه المجالس، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسين (ع)، ص ۲۸۳.

يَعْتَزُّونَ؛ ١٦٢. سيدبن طاووس، الإقبال، ج ١، ص ٣٤٣. ای کسی که خود را به جایگاه بلند اختصاص داده ای؛ به گونه ای که دوستان با تمسک به عزت تو، کسب عزت می کنند.»

عزت گرایی امام، سبب شد که حضرت در مقابل ستم ظالم تسلیم نشود و فرهنگ عزتمندی و آزادی را نهادینه نماید و مرگ در راه خدا را سعادت، و زندگی ذلت بار را ننگ بداند: «إِنِّي لَمَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. ١٦٣. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٩٢. هنگامی که امام (ع) در مجلس خصوصی ولید، از بیعت با یزید سر باز زد ١٦٤. همان، ص ٣٢٥. خطاب به ولید فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوتیم. ما کانون مرکز رسالت الهی هستیم... یزید که مردی شارب الخمر و قاتل نفس محترمه است و آشکارا مرتکب فسق و فجور می گردد، شخصیتی مثل من، هرگز با او بیعت نخواهد کرد. ١٦٥. سیدبن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ٢٣.

از دیگر سخنان حماسی و عزت آفرین امام حسین (ع)، شعار «هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ» است؛ آن گاه که امام در برابر بیعت خواستن یزید فرمود: «ناپاک ناپاک زاده، مرا بین دو چیز، شمشیر و ذلت، مخیر قرار داده؛ اما ذلت، از ما بسیار دور است. ١٦٦. شیخ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ٢، ص ٢٥.

٧. تکلیف گرایی

درباره علت نهضت امام حسین (ع) دیدگاه های متفاوتی ارائه شده است؛ برخی، دعوت مردم کوفه را علت قیام می دانند و بعضی دیگر باور دارند که عدم بیعت

امام حسین (ع) با یزید، سبب نهضت عاشورا می باشد. همچنین، برخی معتقدند که امر به معروف و نهی از منکر، علت اصلی قیام می باشد؛ اما حقیقت این است که بین این عوامل، هیچ تنافی نیست؛ بلکه اینها مکمل یکدیگرند؛ زیرا دعوت مردم کوفه، عدم بیعت و امر به معروف و نهی از منکر، بستر و زمینه های انجام تکلیف الهی هستند که علت اصلی قیام می باشد.

تکلیف، به معنای توجه به عمل و حرکت به سوی آن به انگیزه انجام اوامر خداوند و کسب رضایت اوست؛ البته تکلیف، در شرایط مختلف فرق می کند و گاهی اوقات مطابق خواسته انسان است و گاهی نیز مخالف. مسلمان چون در برابر خدای خویش تعهد کرده، عملکرد او نیز باید طبق خواست الهی باشد. در این صورت، اگرچه به ظاهر هم شکست بخورد، ولی در واقع، پیروز است؛ چون در انجام وظیفه خود کوتاهی نکرده است. به تعبیر قرآن کریم، به «إِخِدَى الْحُسَيْنِینَ ۱۶۷». توبه، آیه ۳۷ دست می یابد. امامان شیعه، در شرایط مختلف طبق تکلیف عمل می کردند و حادثه عاشورا، یکی از جلوه های عمل به وظیفه بود. امام حسین (ع) وقتی می خواست از مکه به سوی کوفه حرکت کند، بعضی اصحاب، از جمله ابن عباس، او را نصیحت می کرد که رفتن به سوی عراق، صلاح نیست؛ ولی امام به او فرمود: با آنکه می دانم تو از روی خیرخواهی چنین می گویی، اما من تصمیم خود را گرفته ام ۱۶۸. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱.

اینها همگی نشان دهنده آن است که امام و یاران ایشان، برای انجام تکلیف مهیا شده بودند و نتیجه هرچه باشد، برایشان راضی کننده بود؛ چنان که در شب عاشورا یاران امام خطاب به حضرت گفتند: به خدا سوگند! هرگز از تو

جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو می کنیم و اگر کشته هم شویم، تکلیف خویش را انجام داده ایم؛ «فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا وَفِينَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا. ۱۶۹. محسن عاملی، أعيان الشيعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

گفتنی است، بر اساس مبنای تکلیف گرایی، انسان تکلیف گرا تابع نتیجه نیست؛ بلکه او در صدد انجام تکلیف الهی است. انجام تکلیف، آثار مهمی نیز در بردارد؛ مثلاً- از آثار مطلوب آن، احساس پیروزی دائمی است؛ چراکه نفس انجام تکلیف، خود، نتیجه است و از سوی دیگر، همیشه پیروزی، به معنای پیروزی نظامی نیست. گاهی سلاح مظلومیت، برنده تر از سلاح آهنین است و خون شهدا در مبارزه حق بر ضد باطل، پایه های سلطه جور را سست می کند و جباران پس از رسوایی، شکست خورده، نابود می شوند. این، مفهوم پیروزی خون بر شمشیر است. نهضت عاشورا، چون بر پایه حق خواهی و تکلیف بود و شهدا برای یاری حجت الهی، جان خود را فدا کردند، خداوند نیز به حرکتشان آثار فراوان داد و در واقع، آنان پیروز شدند و امویان نابود گشتند ۱۷۰. جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۲۴۰.

در زیارت امام حسین (ع) می خوانیم: شهادت می دهم که تو کشته شدی، ولی نمردی؛ بلکه به امید حیات تو، دل های پیروانت زنده می شود و با فروغ نور تو، رهجویانت هدایت می شوند. گواهی می دهم که تو آن نور خدایی که هرگز خاموش نشده و خاموش نمی شود. تو آن چهره پاینده الهی هستی که از بین نخواهی رفت... به خدا سوگند! آن که تو را یاری و حمایت کرد، خوار نیست و مغلوب و شکست خورده نیست ۱۷۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۴۲.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق *** ثابت است بر جریده عالم، دوام ما

یکی از آثار دیگر تکلیف مداری، حفظ اسلام است. پس از شهادت امام حسین (ع) وقتی ابراهیم بن طلحه خطاب به امام سجاد (ع) عرض کرد: «یا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن حسین! چه کسی [در این مبارزه] پیروز شد؟»، امام (ع) فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ، وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمِ ۱۷۲۱. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۷۷. اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگو.» امام (ع) با این پاسخ، به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا (ص) بود؛ ولی همچنان طنین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان همواره به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) گواهی می دهند ۱۷۳۳. مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۵۹.

۸. خدمت به بندگان خدا

یکی از عرصه های عبودیت، خدمت به بندگان خداوند است. این امر، به گونه ای اهمیت دارد که امام حسین (ع)، رفع نیازمندی مردم در شمار نعمت الهی خوانده است: «إِعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَتَحَوَّلَ إِلَيْ غَيْرِكُمْ ۱۷۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷. بدانید که نیازمندی های مردم، از نعمت های الهی است. پس، نعمت ها را پژمرده نسازید؛ یعنی: مبادا با رنجاندن مردم نیازمند، کفران نعمت کنید. در این صورت، نعمت ها از شما روی گردان می شوند.» از سوی دیگر، اسلام بندگان خدا را عیال خدا دانسته، محبوب ترین انسان را کسی می داند که خدمتگزار عیال خدا باشد. پیامبر (ص) فرمود: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ

الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ مَنْ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ مُؤْمِنٍ سِرُّوراً ۱۷۵. همان، ج ۷۲، ص ۶۶. مردم، عائله و جیره خواران خداوند هستند. پس، محبوب ترین مخلوقات نزد خدا، کسی است که سودش به عائله خدا برسد و خانواده مؤمنی را خوشحال نماید.»

ابان بن تغلب نقل می کند که در خدمت امام صادق (ع) در حال طواف خانه خدا بودم. کسی مرا صدا کرد و من جواب او را ندادم. در دور دوم طواف، مجدداً مرا صدا کرد و پاسخ او را ندادم. امام صادق (ع) فرمودند: مگر تو را صدا نمی زند؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا! فرمودند: شیعه است؟ گفتم: آری، شیعه است و از من درخواستی دارد. فرمودند: چرا درخواست او را اجابت نمی کنی؟ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! مشغول طواف هستم. فرمودند: طواف را رها کن و به سوی او برو ۱۷۶. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱.

بر این اساس، امام حسین (ع) به فقیران کمک می نمود. حضرت (ع) سعی می کرد علاوه بر آنکه حاجت کسی را برآورده می نماید، آبروی او را نیز حفظ کند. مردی از انصار، خدمت امام آمد تا درخواستی کند. حضرت فرمود: آبروی خود را نگهدار و حاجت خویش را در نامه ای بنویس و بیاور که خواسته ات را به خواست خدا برآورده سازم. آن مرد نوشت: فردی پانصد دینار از من طلب دارد و با اصرار آن را می خواهد. به او بفرما به من مهلت دهد. چون امام نامه را خواند، وارد منزل شد و کیسه ای را که هزار دینار داشت، بیرون آورد و به او فرمود: با پانصد دینار آن، بدهی خود را پرداز و با پانصد دینار دیگر، زندگی خود را بچرخان ۱۷۷. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۷.

همچنین، روزی امام حسین (ع) به ملاقات بیماری بدهکار به نام اسامه بن زید رفت. او در بستر بیماری آه و زاری می کرد و مکرر می گفت: ای وای از دست غم و اندوه! حضرت از او پرسید: چه اندوهی داری؟ اسامه گفت: بدهکارم و غم و غصه شصت هزار درهم قرض، تمام وجودم را فرا گرفته است. امام فرمود: ناراحت نباش! من بدهی های تو را پرداخت می کنم. اسامه گفت: می ترسم قبل از پرداخت بدهی هایم، بمیرم. حضرت فرمود: من تمام بدهی های تو را پیش از مرگ تو می پردازم. امام همچنان که وعده داده بود، قبل از مرگ اسامه، تمام قرض های وی را پرداخت ۱۷۸. حسین بروجردی، ترجمه جامع احادیث الشیعه، ج ۲۳، ص ۷۶۹.

سحر دیدم درخت ارغوانی **** کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان، آهسته گفتم **** بهارت خوش که فکر دیگرانی

. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی. ۹۳. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی. *.

ولایت، به کسر واو و فتح آن، در لغت از ماده «وَلَّى» بر وزن «فَلَس» به معنای نزدیکی، تسلط، محبت، زمامداری و سرپرستی آمده است؛ اما معنای اصلی آن، نزدیکی دو چیز به ۷۱۷۹۰. سعید الخوری الشرتونی، أقرب الموارد، ج ۵، ص ۸۳۲ ۸۳۳؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۴ است. این نزدیکی، شامل نزدیکی مادی و معنوی می شود ۱۸۰ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ماده «ولی». در اصطلاح دینی، مراد از قُرب، نزدیکی معنوی است و ولایت، به معنای پیروی، تسلیم و اطاعت از پیشوای الهی و اعتقاد به این مطلب است که امامان معصوم، پس از پیامبر اسلام، از سوی خداوند بر مردم ولایت دارند ۱۸۱. جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۲۱۲. ولایت به این معنا، در غدیر خم به حضرت علی (ع) اعطا شد ۱۸۲. مائده، آیه ۶۷. متأسفانه، این ولایت بعد از رحلت رسول اکرم (ص) غصب گردید و کسانی بر مسند قدرت قرار گرفتند که شایستگی آن را نداشتند. قیام امام حسین (ع) نیز به منظور پاسداری از دین و برگشت امامت به صاحبان اصلی آن شکل گرفت. از این رو، وقتی فرماندار مدینه از امام بیعت خواست، حضرت ولایت را حقّ خاندان پیامبر دانسا ۱۸۳. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۷۰. و رهبری یزید را به معنای برچیده شدن اسلام خواند ۱۸۴. ابن نما، مثير الأحران، ص ۲۵.

ولایت مداری، یعنی اعتقاد به ولایت ائمه (ع) و پیرو و فرمان بردار آنان بودن. در جریان کربلا، این ولایت مداری به اوج خود رسید و یاران امام، به شایستگی از دین و امامت دفاع نمودند.

ولایت مداری، ویژگی هایی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. معرفت شناسی

اشاره

این ویژگی را در سه محور مهم مورد بررسی قرار می دهیم:

خداشناسی:

یاران امام حسین (ع)، بینشی ژرف نسبت به خداوند داشتند. این معرفت، آن چنان عمیق بود که نه شبهات در آن خللی ایجاد می کرد و نه شک ها در حریمش راه می یافت. این ویژگی بنیادین، در رفتار و گفتار اصحاب امام تجلی کاملی یافته است؛ مثلاً حبيب بن مظاهر روز عاشورا به هنگام وداع با امام عرض کرد: «ای مولای من! به خدا سوگند که دوست دارم نمازم را در بهشت بخوانم و سلام شما را به جدتان برسانم.» بعد از شهادتش نیز امام به بالین او آمد و فرمود: «لِلَّهِ دُرُكٌ يَا حَبِيبُ! لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلِهِ وَاحِدًا ۱۸۵». طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۳۲۷. آفرین بر تو ای حبيب! تو مرد بافضیلتی بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی.»

خطبه های پرشور اهل بیت امام حسین (ع) نیز در کوفه و شام، بیانگر بینش عمیق ایشان نسبت به خداوند است. ایشان با تحمل مصیبت و شکنجه ها، با ایراد خطابه هایی اثربخش به افشاگری طاغوتیان پرداخته اند که نمونه چنین خطابه هایی کمتر شنیده شده است. این مهم به دست نمی آید، مگر با بینش عمیق ایشان نسبت به خدا؛ به عنوان مثال، در مجلس ابن زیاد وقتی از زینب (س)

سؤال می شود: چگونه دیدی آنچه را خداوند با برادر و خاندانت کرد؟، فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا ۱۸۶۱». سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰. جز زیبایی، ندیدم.»

امام شناسی:

هریک از یاران سیدالشهداء، از معرفت ژرفی نسبت به امام برخوردار بودند. این نوع شناخت، با معرفت خداوند ارتباط دارد و نتیجه آن، یاران امام را به وفاداری و اطاعت محض نسبت به حجت الهی وادار کرد. از سوی دیگر، بینش عمیق نسبت به امام، سبب رهانمودن تمام ارزش های مادی و محوشدن ایشان در امام شد؛ برای مثال، حرّ بن یزید ریاحی بعد از پیوستن به امام، به تمام مقامات دنیوی پشت پا زد و در رکاب امام به شهادت رسید ۱۸۷۱. <http://www.mahdi۳۱۳.ir> و یا زهیر بن قین بعد از ملاقات با امام، با تمام وجود از حضرت دفاع نمود تا آنکه به درجه رفیع شهادت نایل آمد ۱۸۸۱. ر.ک: طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳.

عشق به امام حسین (ع) :

لازمه شناخت عمیق، عشق به امام حسین (ع) است؛ زیرا این امر سبب گردید که یاران امام بیشتر به مقام حضرت آشنا شوند و ارادت اصحاب اباعبدالله (ع) به او، از مرز محبت های معمولی فراتر رود؛ به گونه ای که در مقابل امام، خود را فراموش کرده، برای یاری ایشان از جان، مال و آبروی خویش بگذرند. جلب رضایت معشوق، برای ایشان از همه چیز لذیذتر می نمود و این گونه بود که برای خشنودی امام و پیشوای خویش بزرگ ترین ایثارها را به آسانی انجام می دادند.

این امر، در گفتار و رفتارشان نمایان بود. در شب عاشورا سعید بن عبدالله حنفی خطاب به امام عرض کرد: «قسم به خدا! اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده گردیده، [زنده] زنده سوزانده می شوم و سپس تکه تکه می گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام شود، از شما جدا نمی شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم. ۱۸۹. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲-۹۳.

آری، امام حسین (ع) محبوب دل هاست و در قلوب همه بشریت، به خصوص اهل ایمان، جای گرفته است؛ چنان که پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ لِقْتِيلَ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَمَا تَبْرُدُ أَيْدِيَهُمْ». محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸. همانا شهادت حسین، حرارتی در دل های مؤمنان ایجاد کرده که هرگز سرد نمی شود.»

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست **** دشمن اگرچه تشنه به خون گلوی ماست

گردیم دور یار، چو پروانه دور شمع **** چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست

از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم **** در راه وصل، این تن خاکی عدوی ماست

خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم **** بس این قدر که در همه جا گفت و گوی ماست

ما را طواف کعبه به جز دور یار نیست **** کز هر طرف رویم، خدا روبه روی ماست

یکی از عرصه های ولایت مداری، معنویت گرایی است و این امر، بیشتر در عبادت حق و رازونباز با خداوند نمود پیدا می کند. کربلا، تجلی نیایش و عبادت بود؛ چنان که عبادت یاران امام در شب عاشورا، جلوه خاصی به خود گرفت و صدای عبادت و نماز شب در خیمه ها پیچیده بود: «یاران امام، به تبع او، شب تا به صبح مانند زنبور عسل در زمزمه بودند و در حال رکوع و سجود و قیام و قعود به سر بردند. ۱۹۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۴۱. در عصر تاسوعا، امام به برادرش ابوالفضل (ع) فرمود: «نزد دشمن برو و امشب را مهلت بخواه تا عبادت نمایم.» آن گاه فرمود: «لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَهُوَ يَعْلَمُ إِنِّي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِهَا ۱۹۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳. امید است که امشب را نماز گزاریم و با خدای خویش نیایش کنیم؛ چون او می داند که من نماز را دوست دارم.»

آری، پیام عاشورا اهمیت دادن به نماز و رازونباز با معبود است. در وصف سلوک معنوی شیخ جعفر کاشف الغطاء آمده است:

«شبی برای خواندن نماز شب از خواب برمی خیزد. فرزند جوانش را هم از خواب بیدار می کند و از او می خواهد با هم برای خواندن نماز به حرم مطهر امام علی (ع) بروند. پسرش که در آن وقت شب، برخاستن از خواب برایش سخت بود، بهانه می آورد؛ اما شیخ پافشاری می کند که حتماً باید با هم به حرم بروند. فرزندش با اکراه برمی خیزد و وضو می گیرد و با پدر به حرم مطهر امام علی (ع) می روند. هنگامی که به درب صحن مطهر می رسند، مرد فقیری را می بینند که نشسته و دست به طرف مردم دراز می کند. شیخ جعفر از فرزندش می پرسد: این

شخص در این وقت شب اینجا چه می کند؟ پسرش می گوید: برای گدایی از مردم به اینجا آمده. شیخ می گوید: این آدم برای مبلغی اندک، این وقت شب، از خواب و آسایش خود دست شسته و دست به سوی مردم دراز می کند. آیا تو به اندازه او به وعده های خدا درباره شب زنده داران اعتماد نداری که می فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ۱۹۳. سجده، آیه ۱۷. فرزند جوانش از شنیدن این جمله، به شدت منقلب می شود؛ به طوری که تا آخر عمر نماز شب او ترک نشد ۱۹۴. محمد ضیاآبادی، شب مردان خدا، ص ۴۷-۴۸.

۳. اطاعت پذیری

اطاعت پذیری، دارای درجات گوناگون است و برای رسیدن به مرتبه عالی آن، باید تسلیم محض امام و مقتدای خویش بود؛ آن گونه که قرآن درباره اطاعت از رسول اکرم (ص) می فرماید: «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند» ۱۹۵. نساء، آیه ۶۵.

امیرمؤمنان (ع) نیز ولایت مداری را این گونه بیان می کند:

«به اهل بیت پیامبران نگاه کنید و بدان سو که می روند، بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از هدایت بیرون نبرده، به پستی و گمراهی باز نخواهند آورد. اگر ایستادند، بایستید و اگر برخاستند [و قیام کردند]، شما نیز برخیزید. بر آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان بازپس نمانید که هلاک می گردید» ۱۹۶. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۹۷، ص ۱۴۳.

ص: ۶۰

نمونه این گونه ولایت مداری را باید در وجود مؤمنانی همانند «عبدالله بن ابی یعفر» یافت که به امام صادق (ع) می گوید: «سوگند به خدا! اگر اناری را دو نیم بکنید و نیمی را حرام و نیمی را حلال اعلام نمایید، من گواهی می دهم آنچه را حلال دانسته ای، حلال و آنچه را حرام اعلام کردی، حرام است. ۱۹۷. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۹۸.

یاران امام حسین (ع) نیز اطاعت مداری خویش را به روشنی به نمایش گذاشتند؛ زیرا با آنکه امام، بیعت خویش را از آنان برداشته بود، اما عاشقانه از مقتدای خود اطاعت کردند. عمرو بن قرظ، در هنگام اقامه نماز ظهر، خود را در برابر شمشیرها و تیرهای دشمنان قرار داد تا به امام آسیبی نرسد و آن گاه که از شدت جراحات به زمین افتاد، رو به امام کرد و پرسید: «ای پسر پیامبر! آیا وفا کردم؟» امام فرمود: «آری! تو در بهشت، پیش روی منی و زودتر به بهشت می رسی. سلام مرا به پیامبر برسان. ۱۹۸. محسن عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

امروز جامعه اسلامی ما، از هر روز بهتر درک می کند که اطاعت از ولی امر، عزت امت را به دنبال دارد و هرکسی دنبال سربلندی است، باید مطیع اولیای الهی و پیشوایان معصوم و جانشینان آن بزرگواران باشد؛ چنان که امام سجاد (ع) فرمود: «وَطَاعَةُ وُلَاةِ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزَّةِ ۱۹۹. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۸۳. پیروی از اولیای امر، تمام عزت است.»

تبعیت از ولی خدا، نه تنها شوکت شکوه و عزت فردی به همراه دارد، بلکه سبب عزت نظام اسلامی نیز می شود. دشمنان فهمیده اند که برای شکستن عظمت مسلمانان، باید رهبران صالح را از آنان دور کنند؛ زیرا ستون خیمه نظام اسلامی، ولی امر است. از این رو، تلاش می کنند او را تضعیف کرده، بین مردم و رهبری فاصله ایجاد کنند و بدیهی است، رهبری که در میان مردم خریدار ندارد،

نمی تواند تأثیری هم بر آنان داشته باشد. علی (ع) فرمود: «لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعَا» ۲۰۰. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۶. کسی که از او اطاعت نمی شود، رأیی ندارد.»

۴. ایثار

ایثار، مقدم داشتن دیگری بر خود و یکی از ارزش های والای اخلاقی است که در قرآن و روایات ستایش شده است. قرآن از مؤمنانی یاد می کند که با وجود نیازمندی خودشان، دیگران را بر خویش مقدم می دارند؛ «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» ۲۰۱. حشر، آیه ۹. آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.»

در عاشورا، نخستین ایثارگر، سیدالشهداء (ع) بود که جان خود را فدای دین خدا کرد و از مردم نیز خواست کسانی که حاضرند خون خود را در این راه نثار کنند، با او هم سفر شوند ۲۰۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. اصحاب حضرت نیز هر کدام ایثارگرانه جان خویش را فدای امام خود کردند. از این رو، در طول حوادث عاشورا، صحنه های زیبایی از ایثارگری دیده می شود. وقتی نیروهای ابن زیاد آگاه شدند که مسلم بن عقیل در خانه هانی است، هانی را احضار و از او خواستند که مسلم را تسلیم کند. او می توانست با سپردن مسلم به دست آنان، جان خویش را نجات بخشد؛ اما هانی حاضر شد کشته شود، ولی او را تسلیم نکند؛ چنان که در مقابل درخواست تهدیدآمیز آنان گفت: «به خدا سوگند! اگر تنها و بی یاور هم بمانم، هرگز او را تسلیم شما نخواهم کرد؛ مگر آنکه در راه حمایت از او بمیرم. ۲۰۳. خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، ج ۱، ص ۲۰۵.

ص: ۶۲

وقتی مسلم بن عقیل را به دارالاماره بردند، تصمیم به کشتن او گرفتند. مسلم گریست و یکی از حاضران گفت: کسی که در پی چنین خواسته‌هایی باشد، نباید گریه کند. مسلم گفت: بر خودم گریه نمی‌کنم؛ بلکه بر حسین (ع) و خانواده او می‌گریم. همان، ص ۲۱۱. این نیز ایثارگری او را نشان می‌دهد که در آستانه شهادت، نه بر حال خویش که بر حسین (ع) می‌گرید.

اظهارات ایثارگرانه یاران امام در شب عاشورا، مشهور است؛ چنان که مسلم بن عوسجه به امام عرض کرد: «هرگز از تو جدا نخواهم شد. اگر سلاحی برای جنگ با آنان هم نداشته باشم، با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسم. ۲۰۵. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۹۷.

جلوه دیگری از ایثار، کار زیبای ابوالفضل (ع) بود. روز عاشوا وقتی با لب تشنه وارد شریعه فرات شد تا آب آورد، پس از پُر کردن مشک، دست زیر آب برد تا بنوشد؛ اما یادآوری کام تشنه کودکان و امام حسین (ع)، به او اجازه نداد که آب بنوشد و امام حسین (ع) و کودکان تشنه باشند. ۲۰۶. جواد محدثی، پیام‌های عاشورا، از ص ۵۹ به بعد.

آب، شرمنده ز ایثار عَلم دار تو شد *** که چرا تشنه از او این همه بی تاب گذشت

۵. بصیرت

نهضت‌ها و انقلاب‌ها را می‌توان به دو قسم: انقلاب‌های ناآگاهانه و انقلاب‌های آگاهانه تقسیم نمود. انقلاب‌های ناآگاهانه با بهره‌گیری از غفلت

یاران و مردم شکل می گیرد. رهبران این قیام ها سعی دارند که از غفلت مردم استفاده نمایند و اجازه رشد سیاسی و بصیرت را به یاران نمی دهند. این قیام ها، به دلیل عدم بصیرت یاران، نمی توانند الگویی برای نهضت های دیگر باشند.

دسته دیگر از انقلاب ها، با انتخاب و بصیرت یاران و مردم به وجود می آیند. نهضت های انبیا (ع)، از این دسته هستند؛ زیرا آنان برای پیروزی در برابر دشمن، هرگز از غفلت یاران و مردم بهره نمی گیرند. قیام کربلا نیز مبتنی بر بصیرت افزایی شکل گرفت؛ با این تفاوت که بصیرت در قیام امام، دوسویه است: یک سوی آن، بصیرت رهبری است و سوی دیگر، بصیرت یاران امام. امام حسین (ع) اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود و خباثت دشمن را می شناخت و می دانست که در یک جنگ نابرابر شرکت نموده و آینده جنگ به نفع او نیست. امام با وصیت نامها ۲۰۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۸۹: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطْرًا...». خطبه خوانیا ۲۰۸. ابن أعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا...». نامه نگار ۲۰۹. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۰۷؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۰: «أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ...». و گفتمان به بصیرت افزایی و رشد فرهنگی پرداخت تا مردم با اهداف قیام حسینی آشنا شوند و آگاهانه تصمیم بگیرند.

از سوی دیگر، یاران امام نیز با بصیرت بودند. اینان با شناخت عمیق از امام و دشمن یا حق و باطل، به امام حسین (ع) پیوستند و در واقع، قیام آنان به دور از تحریک دشمنان و فریب کاری جناح باطل صورت گرفت؛ چنان که علی (ع) از بصیرت اصحاب خود یاد نمود و فرمود: «حَمَلُوا بَصِيرَةً عَلَيْهِمْ عَلَى أَسِيَّافِهِمْ ۲۱۰». محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۱۶. بصیرت های خویش را بر شمشیر هایشان سوار کردند.» یعنی اگر در میدان نبرد

تیغ می زدند، از روی بصیرت بود. از این رو، امام سجاد (ع) یکی از ویژگی های عباس (ع) را بصیرت بیان کرد: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صَلْبَ الْإِيمَانِ. ۲۱۱. ابن نما، مشیر الأحرار، ص ۲۵۴. نافع بن هلال، شب عاشوار پس از سخنان امام حسین (ع) برخاست و ضمن اعلام وفاداری گفت: «إِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا ۲۱۲. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۰. ما بر همان انگیزه ها و بصیرت ها هستیم [و آن ها از دست نداده ایم].»

شایان توجه است که یاران امام، نه تنها تحت تأثیر فریب کاری های دشمن قرار نگرفتند، بلکه دشمن شناسی را از افتخارات خود دانستند. بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ هَنَكَامٌ گفت و گو با سپاه دشمن، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً ۲۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵. سپاس خدایی را که بصیرت و شناخت مرا درباره شما افزون ساخت.»

شهید مطهری می نویسد: «... [در خصوص] انقلاب امام حسین (ع)، در درجه اول باید بدانیم که انقلاب آگاهانه است؛ هم از ناحیه خودش و هم از ناحیه اهل بیت و یارانش. ۲۱۴. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۶. تَوَلَّآ وَتَبَرَّآ

یکی از ویژگی های یاران امام حسین (ع)، تَوَلَّآ وَتَبَرَّآست؛ یعنی با دوستان خدا، دوست هستند و با دشمنان او، دشمن. زندگی یک مسلمان ایجاب می کند که خط فکری و سیاسی خود را نسبت به حق و باطل مشخص کند و بی طرف نماند؛ بلکه مطیع ولی خدا باشد و با دشمنان دین و مخالفان رهبر صالح، دشمنی داشته باشد؛ چراکه اکمال دین، در همین امر است.

امام

ص: ۶۵

رضا (ع) فرمود: «كَمَالُ الدِّينِ وَوَلَايَتُنَا وَالْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا» ۲۱۵. ابن ادریس، الحاوی لتحریر الفتاوی [والمستطرفات]، ج ۳، ص ۶۴۰. کمال دین، ولایت ما و بیزاری جستن از دشمنان ماست.»

در عصر امام حسین (ع)، حق در وجود حضرت متجلی بود و باطل در چهره یزید. یاران امام، از فرزند پیامبر حمایت کردند و مخالف جبهه یزید بودند. سخنان و رجزهایشان نیز نشان دهنده این حقیقت بود. ابوالشعثاء کندی در رجز خویش می گوید:

يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ *** وَلَا بِنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ ۲۱۶. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۲۳۸.

ای پروردگار من! من حتماً حسین را نصرت می دهم و از ابن سعد دوری و بیزاری می جویم.»

در شب عاشورا بریر بن خضیر اظهار می کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ فِعَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ۲۱۷. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵. خدایا! من از کار این گروه به پیشگاه تو تبرّی می جویم.» نافع نیز می گوید: «با هر که دوستدار تو باشد، دوستی می کنیم و با هر که دشمنت باشد، دشمنی می نمایم. ۲۱۸. همان، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲۱۹. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۱۶۳. در زیارت امام حسین (ع) می خوانیم: «إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكُمْ وَبِمَحَبَّتِكُمْ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ؛ ۲۱۹ من با زیارت و محبت شما به

خداوند نزدیک می شوم و از دشمنانتان به خدا بیزاری می جویم. ۲۲۰. ر.ک: جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۲۱۶ به بعد.

حکّم بن عتّیبه می گوید: «روزی در محضر امام باقر (ع) نشسته بودیم، ناگهان پیرمردی که بر عصای بلندی تکیه کرده بود، وارد شد. جلوی در ایستاد و

گفت: سلام و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد ای فرزند رسول خدا! و سپس ساکت شد. امام باقر (ع) پاسخ او را داد. پیرمرد رو به حاضران کرد و به آنان نیز سلام داد و همگی جواب سلامش را دادند. آن گاه روی خود را به سمت امام باقر (ع) کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا نزدیک خود بنشان که به خدا سوگند! من به شما و دوستدارانتان علاقه مندم. به خدا سوگند! این دوستی ها برای دنیا نیست و به خدا قسم! من دشمن دارم دشمنانتان را و از آنان بیزارم. به خدا سوگند! این دشمنی و بیزاری به این دلیل نیست که آنان فردی از اطرافیانم را کشته باشند. به خدا سوگند! من حلال شما را حلال می دانم و حرامتان را حرام می شمارم و چشم به فرمانتان دارم. قربانت گردم! آیا [به این ترتیب] درباره من امید [سعادت و نجات] داری؟

امام باقر (ع) فرمود: «پیش بیا.» سپس، او را نزد خود نشانید و فرمود: «ای پیرمرد! همانا مردی نزد پدرم علی بن حسین (ع) شرفیاب شد و همین پرسشش را مطرح کرد. پدرم به او فرمود: اگر [با این حال] بمیری، بر رسول خدا (ص)، علی، حسن، حسین و علی بن حسین (ع) وارد شوی و دلت خنک شود، قلبت آرام گیرد، دیده ات روشن گردد و به همراه نویسندگان اعمال با روح و ریحان از تو استقبال شود و این، در وقتی است که جان به اینجای تو رسد و با دست به گلوی خود اشاره نمود و اگر زنده بمانی، آنچه را موجب چشم روشنی ات هست، بینی و در بالاترین درجات بهشت با ما خواهی بود.»

پیرمرد گفت: چه فرمودی ای ابا جعفر؟ [پیرمرد با تعجب از امام خواست تا کلامش را تکرار کند.] امام (ع) همان سخنان را برای او تکرار کرد. پیرمرد گفت: الله اکبر! ای ابا جعفر! اگر بمیرم، بر رسول خدا، علی، حسن، حسین و علی بن حسین (ع) وارد شوم و دیده ام روشن گردد، دلم خنک شود، قلبم آرام

گیرد و به همراه نویسندگان اعمالم با رُوح و ریحان مورد استقبال قرار گیرم؛ هنگامی که جانم به اینجا رسد و اگر زنده بمانم، بینم آنچه را دیده‌ام بدان روشن گردد و با شما باشم در بالاترین درجات بهشت؟ این جملات را گفت و آن قدر گریه کرد تا نقش بر زمین شد. حاضران نیز که حال پیرمرد را دیدند، به گریه و زاری پرداختند.

امام باقر (ع) [که چنان دید،] با انگشت خود قطرات اشک را از گوشه‌های چشم آن پیرمرد پاک کرد. پیرمرد سربلند کرد و عرضه داشت: «دستت را به من بده قربانت گردم!» حضرت دستش را به پیرمرد داد و او دستشان را می‌بوسید و بر دیده و رُخ خود می‌گذازد و سپس خداحافظی کرد و به راه افتاد. [وقتی پیرمرد در حال رفتن بود،] امام باقر (ع) نگاهی به او کرد و رو به حاضران فرمود: «هرکس می‌خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد بنگرد. ۲۲۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۷۶.

* از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. ۱۰۹*. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. * از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. ۲۲۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵*. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. * از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. ۲۲۳. همان، ص ۳۲۹*. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

ایشان برای اجابت دعوت مردم کوفه قیام نمود تا حکومت اسلامی تشکیل دهد؛ اما باید گفت: مجموع اینها بستر و زمینه های انجام تکلیف هستند و امام حسین (ع)، انگیزه ای جز عمل به تکلیف الهی نداشته است.

نوشتار پیش رو، طی چند محور، به بررسی جایگاه تکلیف مداری در نهضت عاشورا می پردازد.

مجلس ششم

تکلیف مداری در عاشورا

مفهوم شناسی تکلیف

تکلیف در لغت، از ماده «كَلَّفَتْ» به معنای امر به چیزی است که همراه با دشواری باشد و در اصطلاح اهل شرع، یعنی اوامر و نواهی خداوند به بندگانش که مستلزم ثواب و عقاب نیز باشد ۲۲۴. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۱۵.

بنابراین، تکلیف شرعی، یعنی انجام اموری که شارع مقدس انسان را به آن امر نموده، یا ترک افعالی که شارع از آن نهی کرده است. می دانیم که اوج عظمت انسان، در عمل به تکلیف الهی است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛... ۲۲۵. مؤمنون، آیه ۱۰۱. همانا گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.» هنگامی که از امام صادق (ع) از تفسیر تقوا پرسیدند، در پاسخ فرمود: «أَنْ لَّمَا يَفْقَهُدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَمَّا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ ۲۲۶. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵. تقوا، یعنی اینکه خداوند در جایی که تو را امر کرده، غایب نبیند و جایی که نهی کرده، حاضر نبیند.» از این رو، تکلیف گرایی، یعنی تنظیم تمام گفتار، اعمال و پندار بر محور دستورهای الهی، و مراقبت بر خارج نشدن از این محور.

اولین گام و مهم ترین شرط عمل به وظایف، شناخت تکلیف است. اگر آدمی زمان و شرایط تکلیف خویش را نشناسد، نمی تواند اموری را که خدای متعال از او خواسته، به درستی انجام دهد و چه بسا ممکن است که بر خلاف آنچه وظیفه الهی اوست، عمل کند و مصداق این آیه گردد که: «قُلْ هَيْلٌ نُّبِئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» ۲۲۷. کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. بگو آیا به شما خبر دهم که زیان کارترین [مردم] در کارها چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا گم [و نابود] شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند.» بر همین اساس، در اسلام موضوع تفقه در دین مطرح شده که نتیجه آن، تکلیف مداری است. امام صادق (ع) فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ» ۲۲۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲. هنگامی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، او را دین شناس می سازد.» بنابراین، شناخت تکلیف، امر بسیار مهمی است و در واقع، از جمله عوامل مهم گمراهی، عدم شناخت تکلیف است. گروه هایی مانند خوارج، بدان جهت گمراه شدند که تکلیف خود را که اطاعت از امام است، نمی دانستند یا برداشت نادرستی از دین داشتند.

در روایت است که امام صادق (ع) فرمود: من شنیدم برخی مردم از شخصی بسیار تعریف می کنند؛ علاقه پیدا کردم او را بینم. روزی دیدم که در جایی ایستاده و مردم اطراف او را گرفته اند. خود را از وی مخفی کردم؛ اما رفتار او را زیر نظر گرفتم. هنگامی که مردم از او جدا شدند، به دنبالش راه افتادم. دیدم به یک نانوايي رسيد و دو گرده نان به صورت دزدی از نانوايي برداشت و حرکت

کرد. بسیار تعجب کردم؛ ولی با خود گفتم شاید با نانوا حساب و کتابی داشته باشد! سپس، دیدم به یک انار فروش رسید. از غفلت او استفاده کرد و دو انار دزدید و حرکت کرد. تعجب من بیشتر شد. باز گفتم شاید حساب و کتابی با انار فروش دارد؛ ولی چرا به صورت دزدی برداشت؟ به دنبال او حرکت کردم تا اینکه آن شخص به فقیر و مریض رسید؛ نان را به فقیر، و انار را به مریض داد. وقتی کارش تمام شد، به نزدش رفتم و به او گفتم: ای بنده خدا! از مردم تعریف تو را شنیده بودم؛ ولی کار تو مرا به شکفتی و ادا داشت. جریانت را برایم بیان کن تا فکر من راحت شود؟ گفت: چه جریانی؟

گفتم: نان و انار دزدیدی؛ ولی آنها را انفاق کردی! گفت: شما اول به من بگو کیستی؟ گفتم: مردی از اولاد آدم و از امت محمد (ص). گفت: از کدام گروه؟ گفتم: از اهل بیت رسول خدا (ص). گفت: از کدام شهر؟ گفتم: از مدینه. گفت: شاید شما جعفر بن محمد بن علی هستی! گفتم: آری. گفت: چه فایده که شرافت تو و انتسابت به رسول خدا (ص) برای تو اثر نداشته و توصیف کسی را که کار نیک می کند، تحمّل نمی کنی! آیا به قرآن آشنایی داری؟ گفتم: چه جهلی دارم؟ گفت: این قرآن است که می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» ۲۲۹. انعام، آیه ۱۶. کسی که کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش دارد و کسی که گناهی مرتکب شود، همان یک گناه برایش منظور می شود. من دو نان دزدیدم، دو گناه کردم و دو انار نیز دزدیدم، دو گناه کردم؛ می شود چهار گناه؛ اما هنگامی که آنها را صدقه دادم، چهل حسنه و ثواب شاملم شد. چهار گناه را از چهل ثواب کم کنم، برایم سی و شش ثواب باقی می ماند!

گفتم: مادرت در عزایت بگرید که تو نسبت به قرآن جاهل هستی. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مَنَ الْمُتَّقِينَ» ۲۳۰. مائده، آیه ۲۷. همانا خداوند از پرهیزکاران می پذیرد.» تو دزدی کردی، گناه بود و مال مردم را به دیگری دادی، آن هم گناه بود؛ دیگر ثوابی در کار نبود ۲۳۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۷.

تکلیف گزایی انبیا

انبیای الهی، تکلیف مدارترین انسان ها بودند. اینان هر آنچه را خداوند امر نموده، انجام می دادند؛ هر چند سخت و دشوار بوده باشد؛ نمونه بارز آن، حضرت ابراهیم (ع) است. اگر خداوند ابراهیم خلیل الله (ع) را به عنوان اسوه معرفی کرده و او قهرمان توحید است، به دلیل تکلیف مداری ایشان است. ابراهیم (ع) تا سنین بالا دارای فرزند نبود. سپس، خداوند فرزندی زیبا و دارای کمالات به نام «اسماعیل» به او عنایت کرد. هنگامی که اسماعیل به سیزده سالگی رسید، به ابراهیم (ع) دستور داده شد که فرزند دلبندهش را با دست خود قربانی کند. ابراهیم (ع) بر سر دو راهی سختی قرار گرفت؛ یک طرف، علاقه به فرزند که از غرایز بسیار نیرومند و قوی است و از سوی دیگر، تکلیف و امر خداوند که باید بدان عمل کند؛ آن هم تکلیف بسیار دشوار که سر بریدن اسماعیل است!

تکلیف مداری، ابراهیم (ع) را وادار می سازد که از فرزندش چشم پوشد و بر انجام فرمان الهی تصمیمی قاطع بگیرد. جالب اینجاست که فرزندش اسماعیل (ع) نیز که تربیت شده همین پدر است، هنگامی که پدر دستور الهی را

با او در میان گذاشت و گفت: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» ۲۳۲. صفات، آیه ۱۰۲. فرزندم! من در خواب دیدم که باید تو را قربانی کنم. بنگر که نظر تو چیست؟»، او نیز تکلیف الهی را بر حبّ خویش مقدم داشت و پاسخ داد: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» ۲۳۳. صفات، آیه ۱۰۲. پدرم! هرچه دستور داری، اجرا کن. به خواست خدا، مرا از صابران خواهی یافت.»

امام حسین (ع) و تکلیف مداری

برای روشن شدن بحث، خوب است به این پرسش پاسخ دهیم که آیا امام حسین (ع) برای رسیدن به هدف خویش، از هر وسیله ای بهره بُرد؟ یا اینکه تنها از وسایل مجاز و مورد رضای حق استفاده کرد؟

در مکاتب مادی، هدف، وسیله را توجیه می کند و پیروان چنین مکاتبی، برای رسیدن به اهدافشان، به هر وسیله ای دست می یازند. بدیهی است که در سایه این گونه مکتب ها، بنیادهای اخلاقی جامعه فرو می ریزد، ارزش های انسانی کم رنگ می شود و آمار بزهکاری فزونی می یابد؛ اما در مکتب الهی که بر اخلاق و ارزش های الهی و انسانی بنا نهاده شده، وضع به شکلی دیگر است. در این مکتب، اخلاق، اصل است و هدف، دستیابی به کمال است؛ اما برای رسیدن به این هدف متعالی، نمی توان به هر وسیله یا روشی متوسل شد؛ بلکه اسلام برای نیل به مقصد، صراط مستقیمی قرار داده که انحراف از آن، در واقع، به معنای روی گردانی از هدف است.

زاممدار اسلامی، با سعادت جامعه سروکار دارد و می خواهد جامعه را

اصلاح کند؛ اما نه به هر وسیله ای. در اسلام، سیاست، به مفهوم قدرت نیست؛ به معنای سامان دادن امور مردم و هدایت آنها به سوی خیر و صلاح است. امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه و امتناع از بیعت با یزید، فرمود: «أَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ۲۳۴». محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. من، برای اصلاح اوضاع امت جدم، رسول خدا، قیام کردم.» در آیین اسلام، مسلمان حق ندارد از وسیله نامشروع برای رسیدن به سعادت استفاده کند؛ اما در سیاست ماکیاولی، می توان برای نیل به هدف، از تمام ابزارها استفاده کرد؛ چون سعادت، مورد نظر او نیست؛ بلکه هدف چنین سیاستی، فقط تحصیل قدرت و حفظ آن است.

امام حسین (ع) نهضت خود را بر اساس تکلیف الهی طرح ریزی نمود؛ زیرا او وارث همه انبیاست و پیامبران الهی نهضت خویش را بر اساس تکلیف بنا نهادند. اگر ابراهیم (ع) تصمیم بر ذبح فرزند سیزده ساله اش می گیرد، امام حسین (ع) نیز به منظور انجام تکلیف خود، فرزند شش ماه را قربانی می نماید و به جای یک قربانی، ده ها قربانی می دهد و خود نیز قربانی تکلیف الهی می شود. آن حضرت به اسارت اهل بیت خویش رضایت داد و هیچ گاه منتظر نتیجه نماند؛ زیرا اولیای خدا، تابع و مأمور به تکلیف اند؛ نه نتیجه.

نکته مهم اینکه برخی در تشخیص هدف و وسیله، به خطا رفته، وسیله را هدف می انگارند؛ متأسفانه این امر، حتی در عزاداری امام حسین (ع) نیز نمود پیدا کرده است. استاد شهید مطهری (ره) داستانی را در این باره گزارش می کند که ذکر آن مناسب است:

«حاجی نوری، در کتابش نوشته است: یکی از علمای نجف که اهل یزد بود، برای من نقل کرد [و] گفت: من در جوانی، یک سفری پیاده و از راه کویر،

به خراسان می رفتم. در یکی از دهاتِ حدود نیشابور و تربت، مسجدی بود. من چون جایی نداشتم، به مسجد رفتم. مردی آمد آنجا پیش نمازی کرد. مردم هم نماز خواندند. بعد رفت منبر برای مردم صحبت کند. یک وقت من با کمال تعجب دیدم که فرّاش مسجد، یک دامن سنگ آورد بالای منبر، تحویل این آقا داد. حیرت کردم که برای چیست؟ تا رسید به روضه،... دستور داد چراغ ها را خاموش کردند. چراغ ها را که خاموش کردند، دیدم شروع کرد به سنگ پراندن به مستمعین. فریادِ آخ سرم، آخ دستم، آخ سینه ام بلند شد، غوغا شد. بعد چراغ ها را روشن کردند. دیدم سرها مجروح شده و باد کرده و مردم درحالی که اشکشان می ریزد، بیرون می روند. رفتم سراغ او و گفتم: آقا این چه کاری بود کردی!

گفت: من امتحان کرده ام، اینها با هیچ روضه ای گریه نمی کنند. چون گریه بر امام حسین (ع) اجر و ثواب زیادی دارد و من دیدم راهش منحصر به این است که با سنگ به سر اینها بزنم. از این راه، اینها را می گریانم؛ چون هدف، وسیله را مباح می کند. هدف، گریه بر امام حسین (ع) است؛ ولو اینکه آدم، یک دامن سنگ به سر مردم بزند! ۲۳۵. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۹۴.

جلوه ها و عرصه های تکلیف گرایي در نهضت عاشورا

اشاره

امام حسین (ع) با وجود آنکه به واسطه اخبار غیبی از سرنوشت پیش روی خود اطلاع داشت، ولی چون در برابر پاسداری از اسلام ناب و مقابله با حاکمان فاسد و ستمگر، احساس تکلیف می کرد، خالصانه قیام نمود و همه سختی های این مسیر را به جان خرید. بنابراین، صحنه کربلا را باید عرصه تکلیف گرایي دانست که به شکل های مختلف نمود پیدا کرد.

اینک به شماری از نمونه ها، جلوه ها و عرصه های تکلیف گرایی در نهضت عاشورا اشاره می کنیم.

۱. جلب رضایت خدا و رسول (ص) :

امام حسین (ع) در تمام مراحل قیام، از رضایت خداوند سخن گفت و بر اراده الهی و امتثال تکلیف در جریان نهضت خود تأکید فراوان داشت و در واقع، به چیزی جز رضایت حق نمی اندیشید. از این رو، پس از تصمیم گیری برای حرکت به سوی مکه، به زیارت قبر پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: «... وَأَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتُ لِي مِنْ أَمْرِي مَا هُوَ لَكَ رِضَى، وَلِرَسُولِكَ رِضَى، وَلِلْمُؤْمِنِينَ رِضًا ۲۳۶. علی احمدی میانجی، مکاتیب الأئمه (ع)، ج ۳، ص ۱۱۱. ای پروردگار صاحب جلال و کرامت! تو را به حق این قبر و آن که در آن آرمیده، سوگند که از تو می خواهم آنچه مورد رضا و خشنودی تو و مورد رضایت پیامبر توست، برای من اختیار کنی.»

۲. پیروی از خواست الهی:

امام حسین (ع) در مسیر حرکت به کوفه، در بین راه با فرزدق شاعر مواجه شد و پرسید: از مردم کوفه چه خبر؟ فرزدق گفت: «سَيَأْتِي الْحَبِيبَ قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَأَسِيْفُهُمْ عَلَيْكَ وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ؛ از شخص آگاهی پرسیدی. من خوب آنان را می شناسم. دل های مردم، با شماست؛ اما شمشیرهایشان بر ضد شماست و قضا و قدر الهی، از آسمان نازل می شود و خداوند آن گونه که بخواهد، خواهد شد.»

امام حسین (ع) در پاسخ به او فرمود: «صَيَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ وَكُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ بَيْنَهُ وَالتَّقْوَى

سَرِیرَتَه؛...۲۳۷. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷. درست گفتی! کار در دست خداست و او هر آنچه بخواهد و مصلحت بداند، انجام می دهد و هر روز تدبیر و فرمان تازه ای دارد. بنابراین، اگر قضا و قدر، آن گونه که ما دوست داریم و در اندیشه آن هستیم، فرود آمد، خدای فرزانه را بر نعمت های گرانسپاس می گزاریم و او یاری دهنده و یاری رسان بر ادای سپاس و حق شناسی است؛ اما اگر قضا و قدر هماهنگ با خواسته ما نبود و مصلحت چیز دیگری بود، باز هم آن کسی که نیت و هدفش حق و عدالت و کران تا کران درون و برون زندگی اش به پروای خدا و ارزش های انسانی آراسته است، از شاهراه حق و فضیلت به بیراهه نرفته است.»

۳. عدم همکاری با حاکم ظالم:

از جمله تکالیفی که اباعبدالله الحسین (ع) بدان تصریح نموده، عدم سازش و همکاری با حاکم ظالم است. امام در پاسخ ولید، فرماندار مدینه که پیشنهاد بیعت با یزید را داد، فرمود: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لَا يَبَايِعُ مِثْلَهَا ۲۳۸. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵. ای امیر! یزید فردی فاسق، شراب خوار و قاتل مردم بی گناه است و آشکارا فسق و فجور می کند. شخصیتی مثل من، با یزید بیعت نخواهد کرد.»

حضرت نفرمود: من بیعت نمی کنم؛ بلکه فرمود: هرکسی در شرایط من باشد، با کسی که مثل یزید باشد، بیعت نمی کند. این، یک تکلیف الهی است.

۴. امر به معروف و نهی از منکر:

تکلیف دیگری که امام حسین (ع) برای آن قیام نمود، امر به معروف و نهی از منکر بود. گرچه این تکلیف، وظیفه همه افراد جامعه است، اما امام که

عالم و حافظ دین و شریعت است، خود را در برابر این تکلیف الهی بیشتر از دیگران مسئول می داند و برای این امر مهم، خود را به مخاطره می اندازد. نکته جالب توجه این است که امام این وظیفه را منوط به شروطی مانند تأثیرگذاری نمی کند؛ بلکه در همه حال، از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک وظیفه یاد می کند؛ چنان که حضرت سیدالشهداء (ع) در وصیت نامه خود، به این دو فریضه الهی تصریح می نماید: «أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۵. مبارزه با حاکم ستمگر:

امام حسین (ع)، نه تنها با ظالمان همکاری نکرد، بلکه خود را ملزم به مبارزه با حاکم ستمگر می دانست. این در حالی بود که برخی سیاست مداران عصر امام، باور داشتند که عدم همکاری با حاکم ظالم، کافی است؛ ولی آن حضرت، نه تنها خود به این امر اقدام نمود که در فراخوانی عمومی، همگان را به این مبارزه دعوت کرد. امام این مطلب را در نامه ای که به سران کوفه نوشت، اظهار داشت: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسِيئًا تَجَلَّأَ لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِنًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهَا ۲۴۰. ابی مخنف کوفی، وقعه الطف، ص ۱۷۲. هر کس حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند، عهد خود را می شکند، مخالفت سنت پیامبر (ص) عمل می کند و بین بندگان خدا با گناه و دشمنی عمل می کند، اما با گفتار و رفتار خویش با او مخالفت نکند و او را تغییر ندهد، بر خداوند حق است که او را در همان جایگاهی قرار دهد که آن ستمگر قرار می دهد. شما خوب می دانید که این گروه (یزید و پیروان او)

پیروی از شیطان را ملتزم شده اند و از اطاعت خدا روی برتافته اند و فساد را علنی کرده، حدود خدا را به تعطیلی کشانده اند، اموال عمومی را به غارت برده اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند.»

۶. موضع گیری در برابر جابه جایی حق و باطل:

گاهی شرایط جامعه اسلامی به گونه ای تغییر می باید که باطل، جای حق را می گیرد و حق، باطل انگاشته می شود و انسان ها نه تنها به حق عمل نمی کنند، بلکه جلوی باطل هم نمی ایستند. در این شرایط است که انسان تکلیف مدار باید از خود واکنش نشان دهد و به مخالفت و مبارزه بر ضد باطل و اهل آن برخیزد.

امام حسین (ع) در یکی از سخنان خویش در مسیر کربلا، به این امر اشاره می کند و می فرماید: «... أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَمَّا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا ۲۴۱». ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۷. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند، و از باطل باز نمی ایستند؟ باید انسان معتقد طرفدار حق، دل به لقاء الله بندد (و براستی آماده شهادت شود)، زیرا که من مرگ را چیزی جز خوشبختی، و زندگی با ستمگران را چیزی جز مایه دلتنگی نمی بینم.»

نهضت امام حسین (ع)، بر پیروان و رهروان ایشان در طول تاریخ نیز اثر گذاشت؛ چنان که امام خمینی (ره) بارها می فرمود: همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم نه مأمور به نتیجه ۲۴۲. امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۵. امام امت، حتی پذیرش تلخ قطعنامه ۵۹۸ را تکلیف الهی خود خواند و فرمود: و شما را می شناسم؛ شما هم مرا می شناسید. در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد تکلیف الهی ام بود ۲۴۳. همان، ص ۹۶.

. پژوهشگر حوزه علمیه قم. ۱۲۱. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

معناشناسی حق الناس

حق، اسم مصدر است و جمع آن، حقوق می باشد. در لغت، معانی مختلفی دارد که مهم ترین آنها عبارت اند از: عدل، ضد باطلا ۲۴۴. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ماده «حق». راستی، ثابت، مال، ملک، نصیب و بهره معین از چیزی برای کسی ۲۴۵. احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج ۱، ص ۳۲۱. بنابراین، واژه «حق» معنا و مفهوم گسترده ای دارد؛ ولی در اصطلاح فقهی، حق، یعنی تسلط انسان بر مال و عین خارجی و یا امتیاز انتفاع و بهره برداری از منافع یک شیء.

حق الناس، اصطلاحی فقهی است که در ابواب گوناگون فقهی مطرح است. این تعبیر، از نظر ترکیبی، اضافه حق به ذی حق است و در لغت به معنای «حق مردم» می باشد و در برابر حق الله قرار دارد. حق الناس، در واقع، حقوقی است که آحاد جامعه در برابر یکدیگر دارند و از نظر شرعی و عرفی، ملزم به رعایت آنها هستند.

اهمیت حق الناس

قرآن کریم، رعایت حق الناس را در ضمن آیات فراوانی توصیه نموده است؛ مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ۚ ۲۴۶. نساء، آیه ۲۹. ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل [و از طرق نامشروع] نخورید؛ مگر اینکه تجارتنی با رضایت شما انجام گیرد.»

این آیه در واقع، زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به «معاملات و مبادلات مالی» بیان می کند و به همین دلیل، فقها در تمام ابواب معاملات، به این آیه استدلال می کنند. آیه مذکور خطاب به افراد باایمان می گوید: «اموال

یکدیگر را از راه باطل نخورید؛ یعنی هرگونه تصرف در مال دیگری که بدون مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد، ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان «باطل» که مفهوم وسیعی دارد، قرار داده است. می دانیم «باطل»، در مقابل «حق» است و هر چیزی را که ناحق و بی پایه باشد، دربرمی گیرد ۲۴۷. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۵۶. در آیه دیگر می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَعْدَ بَعْضِكُمْ بِبَعْضٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَاكْتُبُوا ۚ ۲۴۸. بقره، آیه ۲۸۲. ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدّت داری [به دلیل وام یا دادوستد] به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید.»

این آیه، طولانی ترین آیه قرآن کریم است که درباره حقّ الناس می باشد و در آن برخی نکات مهم، مانند: کتابت، اقامه شهود و وجود گواهان برای قرض الحسنه آمده است. برخی سوره های قرآن همچون: مطفین، حجرات و همزه نیز به موضوع و مباحث مربوط به حقّ الناس اشاره کرده اند.

تأکید اسلام بر رعایت حقّ الناس، به گونه ای است که اگر حقوق مردم را ضایع کرده باشد، توبه اش پذیرفته نخواهد شد؛ یعنی ممکن است خداوند حقّ خود را در صورت پشیمانی فرد مسلمان ببخشد؛ اما حق مردم را در هیچ شرایطی نمی بخشد؛ زیرا حقّ الناس، مربوط به بنده است. از این رو، در حدیث آمده است که با اولین قطره خون شهید، همه گناهانش بخشیده می شود؛ غیر از حقوق مردم و این، نشان دهنده اهمیت رعایت حقّ دیگران است و حتی شهادت که بالاترین فضیلت است نیز نمی تواند پاک کننده این گناه باشد.

امام صادق (ع) فرمود: «مِمَّا عِبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ ۚ ۲۴۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۴۲. خداوند به چیزی بافضیلت تر از ادای حق مؤمن، پرستیده نشده است.»

امام باقر (ع) نیز فرمود: «كُلَّ ذَنْبٍ يُكْفَرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا الدَّيْنَ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يَقْضِي صَاحِبُهُ أَوْ يَغْفُو الَّذِي لَهُ الْحَقُّ ۲۵۰. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۹۴. شهادت در راه خدا، کفار هر گناهی است؛ مگر بدهکاری مالی که کفار آن، ادای آن یا پرداختش به وسیله آشنا و همراه او یا بخشش طلبکار است.» همچنین، حضرت فرمود: «أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِتُدْنُو بِهِ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَاؤُهَا ۲۵۱. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۳. اولین قطره خون شهید، کفار گناهان اوست؛ مگر مسئله بدهکاری که کفار اش، ادای آن است.»

مردی از انصار فوت کرد؛ درحالی که دو دینار بدهکار بود. نبی اکرم (ص) بر او نماز نخواند؛ تا اینکه بعضی از اقوامش ضامن ادای دین او شدند. آن گاه حضرت بر او نماز خواند ۲۵۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۹۳.

ابوتمامه، یکی از شیعیان حضرت جواد (ع) است. به آن جناب عرضه داشت: می خواهم معتکف مکه و مدینه شوم؛ ولی بدهکارم. حضرت فرمود: به منطقه خود برگرد تا بدهی خود را پردازی. سعی کن خدا را با قرض داشتن ملاقات نکنی که مؤمن، خیانت نمی کند ۲۵۳. همان، ص ۹۴.

امام حسین (ع) در نکوهش لشکر کوفیان فرمود: «مِلَّتْ بُطُونُهُمْ مِنَ الْحَرَامِ ۲۵۴. همان، ج ۶۵، ص ۱۵۴. شکم هایشان، از حرام پُر شده است.» بدیهی است که یکی از مصادیق حرام، ضایع کردن حقوق مردم است.

حقّ الناس را می توان به دو نوع «معنوی» و «مادی» تقسیم نمود.

۱. حقّ معنوی

معمولاً مردم تصور می کنند که حقّ الناس، صرفاً به اموال و حقوق مادی اختصاص دارد؛ اما باید توجه داشت که حقّ الناس، اعم از حق مادی بوده، شامل حقوق اخلاقی و معنوی نیز می شود؛ مانند محترم شمردن جان و مال و ناموس مردم و یا پرهیز از بی عدالتی در گفتار و کردار. بنابراین، احترام به آبروی مردم نیز از جمله حقوق معنوی انسان هاست؛ یعنی به گونه ای رفتار کنیم که دیگران از دست و زبان ما در امان باشند؛ به بیان دیگر، باید از هر کاری مانند: غیبت، تهمت و دروغ بستن به دیگران که باعث هتک حرمت دیگران می شود، پرهیز نمود.

۲. حقّ مادی

حقّ الناس مادی را می توان به ابعاد مختلف تقسیم کرد؛ ولی از یک نگاه، حقّ الناس یا شخصی است و یا عمومی. حقّ الناس عمومی، به آحاد جامعه تعلق دارد که از آن به «بیت المال» تعبیر می شود. اگرچه رعایت حقوق شخصی نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است، اما اهمیت بیت المال دوچندان است؛ چون صاحبان بیت المال ممکن است میلیون ها و یا میلیاردها انسان باشد. به همین جهت، کسی که بیت المال را ضایع نماید، در واقع، باید پاسخگوی بسیاری از مردم باشد که جبران آن نیز امکان ندارد. علی (ع) در نهج البلاغه بارها بر اهمیت و رعایت بیت المال تأکید نموده است؛ چنان که می فرماید: «وَاللَّهُ لَوُ

وَحَدَّثَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَمَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدِّدَتْهَا ۲۵۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۶؛ صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۵، ص ۲۳. به خدا سوگند! بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم، به صاحبان اصلی آن بازمی گردانم؛ هرچند با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند.»

باوجود اهمیت حقّ الناس، اما بسیاری از موارد و مصادیق حقّ الناس وجود دارد که برخی دانسته و یا ندانسته آن را رعایت نمی کنند؛ برخی از آن موارد، به شرح ذیل است:

ایجاد ترافیک، بدون هیچ گونه دلیل قانع کننده؛

بوق زدن های مکرر ماشین ها، به خصوص ماشین های حامل عروس و داماد و یا صدای بلند گویهای بارفروش ها، به ویژه هنگام استراحت مردم و یا سروصدای بیش از حد و آزاردهنده افراد و اعضای خانواده و یا صدای بلند و گوش خراش تلویزیون و یا ضبط صوت منازل، حتی صدای بلند گوی مساجد، حسینیه ها و هیئت های مذهبی در موارد غیر ضروری؛ به طوری که موجب اذیت و آزار همسایگان گردد؛

پارک نمودن ماشین جلوی درب منازل مردم که مانع رفت و آمد آنان گردد؛

عرضه مواد غذایی به مصرف کننده که تاریخ مصرف آن گذشته باشد. متأسفانه امروزه، کم و بیش افراد سودجو، حتی به قیمت جان مردم، در پی مال اندوزی و کسب ثروت بیشترند و مواد غذایی ناسالم را میان مردم توزیع می کنند.

تقدم حقّ الناس بر حقّ الله

شاید در ابتدا تصور شود که حقّ الله بر حقّ الناس مقدم باشد؛ زیرا حقّ

خداوند که خالق انسان و هستی است، اهمیتی دوچندان دارد؛ ولی در روایات، حقّ الناس بر حقّ الله مقدم شمرده شده است. علی (ع) فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ» ۲۵۶. عبدالواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۴۸۰. خداوند حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگانش را رعایت کند، حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.»

امام جعفر صادق (ع) فرمود: «لَهُمْ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا حُقُوقَهُمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بِخَيْرِ» ۲۵۷. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۹۷. مردم اگر حقوق و واجبات مالی خود را ادا می کردند، مسلماً همگی از زندگی مطلوب و رضایت بخشی برخوردار می شدند.»

قطع نماز برای پرداخت قرض:

اسلام نسبت به رعایت حقوق مردم توصیه فراوانی دارد؛ به گونه ای که اگر در اثنای نماز، کسی حقّ خویش را از نماز گزار مطالبه نماید و برای پرداخت آن، راهی جز قطع نماز نباشد، باید نماز خود را رها سازد ۲۵۸. البته مشروط بر آنکه نماز در آخرین وقت خود انجام نشود. و حقّ صاحب حق را پرداخت کند.

بر این اساس، از نگاه اندیشه دینی، حقّ الناس بسیار مهم است؛ به طوری که در صورت تعارض بین حقّ الناس و حقّ الهی، حقّ الناس مقدم می باشد.

بایستگی پرداخت حقّ الناس

تنها چیزی که آدمی را از حقّ الناس رها می سازد، پرداخت آن به صاحب حق است و هیچ راه دیگری، حتی شهادت در راه خدا نیز نمی تواند آن را جبران

کند. شخصی به نام «عمیر انصاری» می گوید در کربلا امام حسین (ع) به من فرمود: «نَادِ فِي النَّاسِ أَلَّا يُقَاتِلَنَّا مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دِينٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ دِينٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ ۲۵۹۱». گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۴۶۸. به مردمی که برای یاری من آماده شده اند، بگو: کسی که به مردم بدهکار است و حقّ الناس به ذمه دارد و برای پرداخت آن چاره ای نیندیشیده، اگر کشته شود، اهل دوزخ خواهد بود.»

همچنین، در روایتی دیگر، موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند: «أَمَرَ الْحُسَيْنَ مُنَادِيًا فَنَادَى: لَا يَقْبَلُ مَعَنَا رَجُلٌ عَلَيْهِ دِينٌ. فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ امْرَأَتِي ضَمِنَتْ دِينِي، فَقَالَ: الْحُسَيْنُ (ع): وَمَا ضَمِنَ امْرَأَتًا ۲۶۰». همان، ص ۷۹۵. امام حسین (ع) به منادی فرمان داد تا ندا دهد: «کسی که بدهکار است، پذیرفته نیست که در این سفر با ما باشد.» شخصی از میان یاران امام اظهار داشت: «همسر من پرداخت بدهی مرا برعهده گرفته است.» امام فرمود: «ضمانت زن، [از نظر فقهی] مورد پذیرش نیست.»

دفن بدن شهدا در زمین مباح:

از نگاه آموزه های دینی، رعایت حقّ الناس اختصاص به زمان حیات و زندگی دنیوی ندارد؛ بلکه بعد از مردن انسان نیز باید رعایت گردد؛ از جمله اینکه نباید بدن شخص مُرده در زمین غیر غصبی دفن شود. به همین دلیل، امام حسین (ع) در روز سوم محرم، بخشی از زمین کربلا را که قبر شریف آن حضرت و شهدا در آن واقع شده، از اهل نینوا و غاضریه به ازای شصت هزار درهم خریداری نمود ۲۶۱. محمدجواد طبسی، با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۳۱. هدف امام از این کار، دو چیز بوده است: اوّل اینکه بدن

مطهرشان در زمین غضبی دفن نگردد. دوم آنکه سرزمین خریده شده را به خود آنان بخشید و با آنها شرط کرد که بعد از شهادت آن حضرت و یارانش، مردم را برای زیارت قبرش راهنمایی نموده و زوّار حضرت را تا سه روز مهمانی و پذیرایی نمایند و در قبال این شرط، زمین را دو مرتبه پس از پرداخت پولش، به آنها واگذار کرد.

شاید مهم ترین دلیل این کار، آن بوده که امام حسین (ع) می خواست بدن مطهر او و بقیه شهیدان، در زمین غضبی دفن نگردد و این، به روشنی حکایت از اهمیت حقّ الناس دارد.

روش های جبران حقّ الناس

اشاره

حال این پرسش اساسی مطرح است که چگونه و با چه روشی حقّ الناس را جبران نماییم؟ در پاسخ به این سؤال، به طور کلی می توان روش های ذیل را مطرح کرد:

۱. حلالیت طلبیدن

در گناهان مربوط به حقّ الناس، مانند: دزدی، رباخواری، غیبت، تهمت، زخم زبان و آبروریزی، علاوه بر استغفار و توبه، باید از مردم نیز حلالیت طلبید و حقوق آنها را جبران کرد و توجه داشت که حتی شهادت در راه خدا نیز این گونه گناهان را پاک نمی کند ۲۶۲. شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۷، ص ۲۴۸ ۲۴۹.

حلالیت به جهت خراش کتاب:

یکی از شخصیت ها می گوید: شبی در مجلس فرزند بزرگوار محدث قمی بودم. ایشان می فرمود: روزی که پدرم از دنیا رفت و او را در کنار مرقد مطهر امیر

مؤمنان (ع) دفن کردیم، شب آن روز برادرم پدر را در خواب دید که فرمود: یک جلد از کتاب بحار الأنوار علامه مجلسی متعلق به فلاّن عالم پیش من امانت بود؛ آن را به صاحبش نداده ام؛ هرچه سریع تر آن را به مالکش بدهید. صبح آن شب، درحالی که کتاب را برای تحویل به صاحبش می بردیم، کنار درب خانه از دست ما روی زمین افتاد، آن را برداشته و گردوغبار از روی جلدش زدودیم و سپس به صاحبش برگرداندیم. شب آن روز، پدر بزرگوارمان در عالم خواب به ما فرمود: امروز بحار الأنوار از دست شما افتاد و بر جلد آن خراش وارد شد. روزی که من آن را به امانت گرفتم، جلد آن سالم بود. مسئله خراش روی جلد را حتماً از صاحب آن حلالیت بطلبید ۲۶۳. پایگاه اینترنتی عرفان، نشانی: www.Erfan.ir

۲. عجله در جبران حقّ الناس

از دیگر روش های جبران حقوق مردم، عجله کردن و تأخیر نینداختن در ادای آن است. رسول خدا (ص) فرمود: «مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُؤَسِّرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِ» ۲۶۴. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲. سامحه و امروز و فردا کردن کسی که توانایی بر پرداخت بدهی دارد، ستم به مسلمانان است. «از این رو، اگر در جبران حقّ الناس تأخیر نماید، دچار عذاب می شود. امام صادق (ع) می فرماید: کسی که حق مؤمنی را حبس کند، خداوند وی را در قیامت پانصد سال سر پا نگاه می دارد؛ در حدّی که از رگ هایش خون بریزد. سپس، یک منادی از جانب حق ندا کند: این، ستمگری است که حق مؤمن را حبس کرده. آن گاه به مدت چهل روز او را توبیخ کنند و سپس به سوی آتش ببرند ۲۶۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۷.

مؤاخذه برای یک قلم:

شخصیت بزرگوار، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری، می فرمود: در محله ما

مردی زندگی می کرد که به حسنات اخلاقی آراسته بود و دارای زندگی سالم و بانشاطی بود؛ تنها چیزی که او را رنج می داد، نداشتن اولاد بود. سال ها به پیشگاه مقدس حضرت حق ناله کرد تا خداوند مهربان پسری به او عنایت کرد. از این نعمت، بسیار دلشاد شد. این پسر برای خانواده همچون چراغ روشنی بود که پدر و مادر در کنارش فوق العاده در خوشحالی بودند؛ ولی تقدیر آن طفل را به آستانه مریضی کشید و اطبای زمان از علاجه عاجز شدند. کودک در سن بین یازده و دوازده [سالگی] از دنیا رفت و او را در ابن بابویه نزدیک مرقد شیخ صدوق دفن کردند.

پدر بر اثر شدت علاقه به فرزند، یکی از قاریان قرآن را برای قرآن خواندن جهت شادی روح طفل اجیر کرد. پدر هر روز کنار مرقد فرزند می رفت و ساعتی را بر سر خاک طفل می گریست و سپس برمی گشت. یک روز وقتی به سر قبر فرزند رفت، قاری قرآن به او گفت: شب گذشته فرزندت را به خواب دیدم. گفت: «به پدرم بگو: در مدرسه یک خودنویس از یکی از بچه ها گرفتم؛ نه آن را به او دادم و نه پولش را. اکنون به جهت آن قلم مورد مؤاخذه ام. مرا نجات بده.»

پدر از شنیدن این خواب فوق العاده ناراحت شد و به سرعت به تهران آمد و به مدرسه کودک رفت و از مدیر مدرسه تقاضا کرد طفلی را که با فرزندش دوست بوده و خودنویس به کودکش داده، معرفی کند. پدر صاحب قلم را خواست و از حق آن قلم، کودک خویش را پاک کرد تا در آخرت از مؤاخذه راحت شود ۲۶۶. پایگاه اینترنتی عرفان، نشانی: www.Erfan.ir

۳. برگرداندن اموال

اگر کسی حقوق مالی بر ذمه خویش دارد، باید آن را به طور کامل پرداخت

نماید. علی بن ابی حمزه، از اصحاب امام صادق (ع) می گوید: دوستی داشتم که کاتب دیوان بنی امیه بود. به من گفت: از امام صادق (ع) برای من وقت بگیر. [برای او از امام] وقت گرفتم. وقتی رفتیم، سلام کرد و خدمت امام نشست. سپس گفت: فدایتان شوم! من در دیوان این قوم، کاتب هستم و مال فراوانی از دنیایشان نصیب شده و نپرسیده ام که آن اموال از کجا آمده است. امام فرمودند: اگر بنی امیه کسانی را که برایشان بنویسند و خراج جمع کنند یا بجنگند و در جماعتشان حاضر باشند، نداشتند، حقّ ما را غصب نمی کردند و اگر مردم آنان را با آنچه در دستشان است، رها کنند، چیزی جز آنچه را در دستشان است، نمی یابند.

جوان عرض کرد: فدایتان شوم! آیا راه خروجی [از این مهلکه] برای من هست؟ امام فرمودند: اگر بگویم، عمل می کنی؟ گفت: آری. امام فرمودند: از همه آنچه در دیوان آنان به دست آوردی، خارج شو. اگر صاحب مالی را می شناسی، به او بازگردان و اگر نمی شناسی، صدقه بد ۷۲۶۷. در این باره، شایسته است به موضوع «ردّ مظالم عباد» که در احکام شرعی آمده، اشاره شود. و من برای تو نزد خدا بهشت را ضمانت می کنم. راوی می گوید: جوان، مدتی سرش را پایین انداخت و بعد سرش را بلند کرد و گفت: انجام می دهم.

علی بن ابی حمزه می گوید: جوان با ما به کوفه برگشت و از هر چه داشت، خارج شد و حتی در مورد لباسی که در بدن داشت، طبق دستور امام رفتار کرد. ما دوستان چیزی روی هم گذاشتیم و لباسی برایش خریدیم و پولی برای مخارج زندگی به او دادیم. چند ماهی بیشتر طول نکشید که مریض شد. به عیادتش رفتیم که در حال جان دادن بود. چشمش را باز کرد و به من گفت: علی! به خدا قسم! دوست شما (امام)، به وعده شان وفا کردند. پس از مدتی، مُرد و ما او را به خاک سپردیم.

وقتی در مدینه خدمت امام صادق (ع) رسیدم، تا نظر حضرت به من افتاد، فرمودند: ای علی! به خدا قسم! به وعده مان نسبت به دوستت عمل کردیم. گفتم: راست گفتید ای پسر رسول خدا! خود او نیز هنگام مرگ به من چنین گفت ۲۶۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

۴. وصیت

از دیگر راه های جبران حق الناس، وصیت کردن است. اهمیت حق الناس، نه تنها در سیره و سخن امام حسین (ع) در کربلا کاملاً مشهود است، بلکه در وصیت و سخن یاران آن حضرت نیز وجود دارد. حضرت مسلم، پس از نبرد شجاعانه دستگیر شد و زمانی که شهادت خود را قطعی دانست، از عبیدالله بن زیاد خواست تا عمر بن سعد را به جهت خویشاوندی، وصی خود قرار دهد؛ اما عمر بن سعد، نپذیرفت. ابن زیاد، عمر بن سعد را خطاب کرد و گفت: «وصیت عموزاده ات را بپذیر.» عمر بن سعد برخاست و نزد مسلم رفت. مسلم گفت: اول آنکه هفتصد درهم به شخصی در کوفه بدهکار هستم، زره مرا بفروش و آن را ادا کن. دوم اینکه جنازه ام را از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسپار و سوم نیز پیکی را به سوی حسین (ع) بفرست و او را از پیمان شکنی مردم کوفه باخیر ساز تا به کوفه نیاید ۲۶۹. www.Erfan.ir

پرداخت هفده ریال:

حجت الاسلام والمسلمین آقای انصاریان می گوید: دوستی داشتم دارای کمالات ایمانی و فوق العاده عاشق حضرت سیدالشهداء (ع) که نزدیک عید

ص: ۹۱

غدیر از دنیا رفت. خودم متکفل کفن و دفن و غسل او بودم. با وصیت جالبی که داشت، تصور می کردم در عالم برزخ از هر جهت آزاد است؛ ولی چند روز پس از مرگش، به خواب یکی از عاشقان حق که وصی او نیز بود، آمد و به او گفت: گوشه یکی از دفاتر مغازه ام، هفده ریال مربوط به حساب فلان شخص است که از قلم افتاده، آن را بپردازید. دفاتر را بررسی کردند، همان طور بود که گفته بود؛ هفده ریال را به صاحبش برگرداندند و او را از رنج آن راحت کردند ۲۷۰. پایگاه اینترنتی عرفان، نشانی: www.Erfan.ir

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. ۱۳۵*. پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

اهمیت وفای به عهد

واژگانی چون: «عهد»، «میثاق» و «وعده»، از نظر مفهوم به یکدیگر نزدیک اند و در موارد فراوانی به جای یکدیگر به کار رفته اند. برخی معتقدند این واژه ها در عین حالی که به یکدیگر شباهت دارند، معانی متفاوتی دارند؛ به طوری که «عهد»، به معنای نگهداری و مراعات پی در پی چیزی است و پیمان را از آن جهت عهد گویند که تعهد آور است و مراعات آن، لازم است: ۲۷۱ «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۲۷۲». اسراء، آیه ۳۴. به عهد [خود] وفا کنید که از عهد سؤال می شود. اما میثاق، پیمان محکمی است که با سوگند و عهد تأکید شده باشد ۲۷۳. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۸۵۳. برخی معتقدند که عهد، به معنای پیمان بستن و تعهد کردن است؛ اما میثاق، تأکید همان عهد است و یک طرفه است؛ درحالی که عهد، دوطرفه و میان دو نفر [و بیشتر] است. (سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۳۵۶) برخی از مفسران نیز حکم عمل به وفای به عهد را متفاوت از وفای به وعده دانسته اند و گفته اند: وفای به عهد، واجب است؛ ولی وفای به وعده، واجب نیست؛ بلکه بهتر است. (شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۸۹)

امیرمؤمنان، علی (ع) می فرماید: «هیچ یک از فرایض الهی، همانند وفای به عهد، در میان مردم، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست؛ حتی مشرکان نیز پیمان ها را در میان خود محترم می شمردند؛ زیرا عواقب پیمان شکنی را دریافته بودند. ۲۷۴. شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

در آموزه های اسلامی، وفای به عهد، جزئی از ایمان دانسته شده و یکی از راه های شناخت ایمان و صداقت اشخاص، سربلندی در آزمون وفای به عهد

است؛ چنان که رسول اکرم (ص) می فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ» ۲۷۵. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲. هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هر گاه وعده می دهد، باید وفا کند.» به عکس، پیمان شکنی و وفانمودن به وعده، از ویژگی های منافق است؛ پیامبر اکرم (ص) در این باره می فرماید: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ خَلَفَ [أَخْلَفَ] وَإِذَا أَوْثَمَنَ خَانَ» ۲۷۶. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۴۳۸. نشانه منافق، سه چیز است: هر گاه سخن گوید، دروغ گوید و هر گاه وعده دهد، وفا نکند و هر گاه به او اعتماد شود، خیانت کند.»

انسان می بایست نه تنها به عقد و عهدی که می بندد، وفادار باشد، بلکه حتی به قول و قرارهایی که به طور شفاهی می گوید و دیگران با اعتماد به او، کارهای خویش را بر اساس آن قول و قرار سامان می دهند، وفادار باشد و هرگز بدقولی نکند و پایبند قرار و مصادرهایش باشد. بنابراین، لازم است انسان از توانایی خویش برای انجام وعده اطمینان داشته باشد؛ در غیر این صورت، نباید زیر بار آن برود؛ چنان که امام علی (ع) می فرماید: «لَا تَعِدَنَّ عِدَّةً لَا تَتَّقُ مِنْ نَفْسِكَ يَا نَجَازِهَا» ۲۷۷. عبدالواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۳. وعده ای نده که از وفای به آن اطمینان نداری.»

امروزه، جامعه ما بیش از هر زمان دیگری نیازمند توجه و عمل به این گونه روایات است؛ زیرا کم نیستند کسانی که با علم به ناتوانی خود در وفای به وعده، وعده های فراوان می دهند یا تعهدات غیرعملی را می پذیرند. روشن است که هر فردی باید تنها به مقدار توان و استطاعت خود تعهد بدهد و از قول هایی که بیرون از توانایی اوست، پرهیز نماید. متأسفانه، برخی کاندیداها در ایام انتخابات

وعده هایی می دهند که استطاعت انجام آن را ندارد و نیز کم نیستند کسانی که وام هایی دریافت می نمایند که درآمد کافی برای بازپرداخت آن را ندارند. همچنین، افرادی که اموری را تعهد و ضمانت می نمایند که توان کافی برای انجام آن ندارند. چنانچه در تعاملات مالی و اقتصادی به روایت فوق جامه عمل بپوشیم، بسیاری از افراد، بدهکار نخواهند شد و پرونده های مالی و قضایی گوناگون تشکیل نخواهد شد.

وعده دادن و پیمان بستن، نوعی پذیرش مسئولیت است و هنگامی که انسان بار این مسئولیت را به عهده گرفت، عمل به آن لازم است؛ امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: «الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعْتَدَ وَمُسْتَرْقُّ الْمَسْئُولُ حَتَّى يُنْجِزَ» ۲۷۸. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳. انسان تا وعده نداده، آزاد است؛ اما وقتی وعده می دهد، زیر بار مسئولیت می رود و تا به وعده اش عمل نکند، رها نخواهد شد.»

مراتب عهد و پیمان

اشاره

عهد و پیمان را می توان به انواع مختلفی تقسیم بندی نمود که مهم ترین آنها عبارت اند از:

۱. عهد و پیمان با خدا

وفای به عهد، یک اصل عقلایی است و انسان ها به حکم عقل عملی، وفای به عهد و عقد را جزء بایدها و نیکی ها دانسته، بدان تشویق و ترغیب می کنند و شریعت اسلام نیز مطابق با عقل و فطرت، بر این احکام عقلانی مهر تأیید زده، آن را امضا کرده است.

مهم ترین و عالی ترین شکل تعهد، عهد و پیمانی است که میان خدا با انسان

ص: ۹۵

بسته شود. این نوع از عهد، در میان ادیان مختلف از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و منشأ پیدایش بسیاری از احکام، آداب و رسوم و فرهنگ هاست. در میان ادیان ابراهیمی، آیین یهود بیش از سایر ادیان، از آموزه عهد متأثر بوده و مفهوم عهد، آینه تمام نمای آیین یهود است. از این رو، شکل گیری بسیاری از آموزه ها و نیز افتخارات پیروان دین یهود، ارتباط تنگاتنگی با این آموزه دارد. همچنین، مسیحیت نیز با تأثیر پذیری از آیین یهود، برای آموزه عهد، نقش برجسته ای قائل شده و تورات را به عنوان جزئی از کتاب مقدس پذیرفته و آن را «عهد عتیق» و انجیل را «عهد جدید» نام نهاد.

در آیات متعددی از آیات قرآن کریم، از وفای به عهد سخن گفته شده است ۲۷۹. مؤمنون، آیه ۸؛ معارج، آیه ۳۲: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.» از جمله مراتب عهد و پیمان که در قرآن نیز به آن اشاره شده، پیمان بستن با خدا و وفای به آن است: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يُعَلِّمُ مَا تَفْعَلُونَ ۲۸۰. نحل، آیه ۹۱. و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید؛ درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر [سوگند] خود قرار داده اید. به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است.»

«عهدالله»، هرگونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل می شود و پیمان با پیامبر خدا نیز در حقیقت، پیمان با خداست. گفتنی است تکالیف تشریحی، که وسیله پیامبر (ص) اعلام می شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی همراه است، و تکالیف عقلی که به خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهده ضمنی توأم می باشد، همه در این پیمان

وسیع و عهد الله داخل خواهند بود ۲۸۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۷۷.

۲. عهد و پیمان با دشمن

از نگاه قرآن، وفای به عهد، به طور مطلق واجب است؛ خواه عهد و پیمان های الهی باشد یا مردمی، در برابر دوست باشد یا دشمن. از آیه شریفه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استفاده می شود که وفای به عهد، بدون هیچ قیدی، لازمه ایمان است و عهدشکن، از ایمان واقعی برخوردار نیست. قرآن کریم پیمان بستن با مشرکان و کافران به شرط رعایت حرمت و عزت اسلام و مسلمانان جایز دانسته است ۲۸۲. توبه، آیه ۴ و ۷؛ نساء، آیه ۹۰ و ۹۲. بنابراین، هرگونه عهد و پیمانی که زمینه سلطه دشمنان را فراهم نماید، نامشروع است ۲۸۳. نساء، آیه ۱۴۱. پس از انعقاد پیمان نیز در صورت وفاداری دشمن به مفاد پیمان، پایبندی مسلمانان نیز واجب است ۲۸۴. توبه، آیه ۴. اما در صورت ظهور نشانه های پیمان شکنی، خیانت و یا توهین به مقدسات مسلمانان، پیمان باید نقض شود ۲۸۵. انفال، آیه ۵۸.

پس از آنکه امام حسن (ع) معاهده صلح را امضا کرد، برخی افراد نزد امام حسین (ع) آمدند و از حضرت خواستند با پشتیبانی آنان، به جنگ با معاویه مبادرت ورزد. حضرت به آنان فرمود: «إِنَّا قَدْ بَايَعْنَا وَعَاهِدْنَا وَلَا سَبِيلَ لِنَقْضِ بَيْعَتِنَا» ۲۸۶. دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۲۰. همانا ما بیعت کردیم و عهد نمودیم و هیچ راهی برای شکستن پیمان ما وجود ندارد.»

نمونه عهد و پیمان با دشمن، در عصر حاضر، پیمانی است که به «برجام» شهرت دارد و روشن است تا زمانی که دشمن آن را نقض ننماید، جمهوری اسلامی به مفاد آن پایبند خواهد بود. رهبر معظم انقلاب با اشاره به اهمیت وفای به عهد در قرآن کریم، در این باره فرمودند: «جمهوری اسلامی، ابتدائاً برجام را نقض نخواهد کرد؛ زیرا وفای به عهد، دستور قرآنی است؛ اما اگر تهدید نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا مبنی بر پاره کردن برجام عملی شود، جمهوری اسلامی برجام را آتش خواهد زد که این کار هم دستوری قرآنی در باره نقض عهد متقابل است. ۲۸۷. - <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=۳۳۳۵۲>

۳. عهد و پیمان با مسلمانان

وفای به عهد، به عنوان سرمایه اجتماعی در یک جامعه اجتناب ناپذیر است. در جامعه اسلامی نیز مسلمانان باید به عهد و پیمان های خویش وفادار باشند؛ چنان که در احادیث اسلامی آمده است: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمَا ۲۸۸». کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۰۴. مسلمانان، به عهد خود پایبند هستند.» و یا فرموده اند: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمَا ۲۸۹». شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۲۷. «ؤمنان، به عهد خود پایبند هستند.» عمل به عهد و پیمان و نیز قول و قرار با برادران دینی، شرط ایمان است. ماجرای ذیل، نمونه و الگویی روشن از عمل به وفای عهد است.

حضرت آیت الله سید اسدالله مدنی، از بزرگان نجف و مورد اعتماد مراجع عظام بود. مدتی امام جمعه همدان و مورد توجه خاص و عام بود. سپس، به تبریز منتقل شد و در آنجا شربت شهادت نوشید و در زمره شهدای محراب نام خود را ثبت کرد.

معظم له در آن منطقه، محبوبیت بسیاری داشت و موقعیتی خاص پیدا کرده بود. آوازه او به شهرهای اطراف هم رسیده بود و از خارج همدان زیاد خدمت ایشان می رسیدند و کسب فیض می کردند؛ چنان که یکی از تجار کرمانشاه و از علاقه مندان آقای مدنی به همدان می آید و از ایشان دعوت می کند که شب جمعه آینده، شام در خدمتتان باشیم که عده ای از طرف داران شما مشتاق زیارتتان هستند. قبول می کنند و در دفتر یادداشت خود ثبت می نمایند.

این پیشنهاد میهمانی، اوایل هفته و اواخر تابستان بوده است. ایشان گذرنامه خود را به اداره گذرنامه داده بودند تا آماده شود و به نجف برگردند. اواسط هفته، گذرنامه آماده را می آورند و ایشان هم بدون توجه به دعوت کرمانشاه، اثاث را جمع می کند و به عراق می رود. به نجف که وارد می شود، مؤمنان و بزرگان اهل علم به دیدن ایشان می آیند. اواخر شب دفترش را باز می کند تا چیزی یادداشت نماید که دعوت شب جمعه به کرمانشاه را می بیند. به شدت ناراحت می شود و برمی خیزد و سراسیمه به بیت مرحوم آیت الله حکیم می رود. در می زند و خادم بیرون می آید. می فرماید: «من باید آقا را ملاقات کنم.» خادم می گوید: «آقا در حال استراحت اند.» می فرماید: «او را بیدار کنید که من کار واجب دارم.»

ناچار آقا را از خواب بیدار می کنند. آقا ایشان را می پذیرد. وارد می شود، دست او را می بوسد، از مزاحمت [پیش آمده] عذرخواهی می کند و می گوید: «چاره ای نداشتم. من امروز از ایران آمدم و پس فردا به مجلس مهمی در کرمانشاه دعوت دارم که اگر نباشم، به موقعیت من و در نتیجه روحانیت لطمه می خورد و ثمره تمام تبلیغات من در آن نواحی، از بین می رود. خروج از کشور برای من قانوناً به این زودی امکان ندارد. تقاضای من این است که دستور

فرمایید، سریع ترتیب برگشتن مرا به ایران بدهند.» ایشان با هماهنگی آقای حکیم صبح روز بعد، از عراق به ایران وارد می شود و به کرمانشاه می رود.

از آن طرف، در همدان و کرمانشاه منتشر می شود که آقای مدنی به عراق رفته اند. خبر به گوش آن حاجی می رسد و ناراحت می شود؛ ولی می گوید بیش از صد نفر از رجال محترم منطقه را دعوت کرده ام و پس گرفتن دعوت، صحیح نیست. آقایان تشریف می آورند؛ آقای مدنی نباشد، چه مانعی دارد؟

جلسه تشکیل می شود و همه میهمان ها تشریف می آورند و همه اعتراض داشتند که آقای مدنی اگر می خواست برود، چرا قول داد؟ این آقا چقدر زحمت کشیده و همه آنها را ایشان نادیده گرفته و رفته؛ عجیب است! دیگر انسان چگونه از دیگران انتظار داشته باشد؟ همه نشستند و علیه آقای مدنی صحبت می کردند که آیت الله مدنی از در وارد می شوند. همه صلوات می فرستند و ابراز احساسات می کنند.

ایشان پس از صرف چای، به منبر تشریف می برند و درباره وفای به عهد و عمل به وعده از نظر اسلام سخن می گویند. بعد، داستان مسافرت به عراق را برای آقایان شرح می دهند و می گویند: «اگر قدرت حضرت آیت الله حکیم نبود، من هرگز نمی توانستم به قول خود عمل کنم؛ لذا مزاحم شدم و به برکت ایشان به زیارت برادران و دوستان محترم نایل آمدم.»

به قدری این عمل آقای مدنی در آن ناحیه اثر مثبت گذاشت که شاید از ده سال تبلیغ ایشان در آنجا مؤثرتر بود! همه از دل و جان آفرین گفتند و چهره روحانیت، نورانی تر شد و علاقه توده مردم به آنها قوت گرفت ۲۹۰. شیخ عباس محقق کاشانی، بر منبر خاطره، ص ۲۱۶ ۲۱۸.

وفای به عهد و عمل به وعده هایی که افراد به اعضای خانواده خود می دهند

نیز یکی دیگر از مواردی است که عمل به آن در اسلام بسیار سفارش شده است؛ رسول اکرم (ص) می فرماید: «أَجِبُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمِيهِمْ، وَإِذَا وَعِدْتُمُوهُمْ شَيْئًا، فُقُوعُوا لَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ لَمَأْيُورُونَ إِلَّا أَنْكُمْ تَرْزُقُونَهُمَا ۲۹۱». کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۹. کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید و هرگاه به آنان وعده دادید، به آن وفا کنید؛ زیرا آنان، روزی دهنده خود را کسی غیر از شما نمی دانند.»

عهد یاران امام (ع) در شب عاشورا

از مهم ترین مصادیق وفای به عهد، وفاداری به عهد و پیمان با ولایت و امامت است که نمونه بارز آن، در نهضت امام حسین (ع) تجلی یافت. امام حسین (ع) نزدیک غروب تاسوعا، یاران خود را فراخواند و پس از حمد و سپاس خداوند، فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَصِيحَابًا أَوْفَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصِيحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا... ۲۹۲». ابی مخنف کوفی، وقعه الطف، ص ۱۹۷؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱. اما بعد، همانا من یارانی باوفاتر [به عهد خود] از یاران خویش سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی شناسم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود ندیده ام. خدایتان از جانب من پاداش نیکو دهد.

فردا کار ما با این مردم به جنگ خواهد انجامید. اینها تنها با من کار دارند. اگر به من دست یابند، کاری به شما ندارند. من بیعت خود را از شما برداشتم. از سیاهی شب استفاده کنید و هریک از شما دست یک نفر از اهل بیت مرا بگیرد و از اینجا برود تا خداوند فرجی برساند. سخنان امام که تمام شد، ابتدا حضرت ابوالفضل (ع)، سپس سایر برادران و برادرزادگان و اقوام برخاستند و وفاداری خود

را اعلام کردند و گفتند: خدا نیاورد لحظه ای را که ما بعد از شما زنده باشیم. پس از خاندان اهل بیت، اصحاب حضرت وفاداری خود را اعلام نمودند. مسلم بن عوسجه گفت: «به خدا سوگند! من در هر شرایطی به عهد خود وفادارم و از تو جدا نمی‌گردم تا با نیزه خویش، سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان می‌جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ بجنگشان می‌روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.»

بی‌شک، باوفاترین یار امام حسین (ع)، حضرت ابوالفضل (ع) است که نام پرآوازه او در خصوص وفای به عهد، برای همیشه در تاریخ ماندگار شده است؛ او که تا لحظه شهادت بر سر عهد و پیمانی که با امام خود بسته بود، وفادار ماند و جاودانه شد.

عالم همه مات از وفایت عباس *** مروه متحیر از صفایت عباس

با آنکه به حق جان جهان است حسین *** فرمود که جان من فدایت عباس*. پژوهشگر حوزه علمیه قم. ۱۴۷*. پژوهشگر حوزه علمیه قم. پژوهشگر حوزه علمیه قم. ۲۹۳. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

ص: ۱۰۲

کربلای حسینی و قیام عاشورا است؛ زیرا امام حسین (ع) و اهل بیت ایشان، همه زندگی خود را، صادقانه برای پاسداری از دین و ارزش های معنوی فدا کردند و غیورانه در این راه ایستادگی نمودند.

مجلس نهم

چیستی غیرت

واژه «غیرت» به فتح «غین و راء»، در لغت به معنای حمیت و غضباً ۲۹۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۵۶ و ۳۴۸؛ مرتضی حسینی زبیدی واسطی، تاج العروس، ج ۷، ص ۳۳۳. ناموس پرستی و رشک بردن است و به انسان بسیار غیرتمند و ناموس پرست، «غیور» می گویند ۲۹۵. حسن عمید، فرهنگ عمید، ص ۸۹۶. و در اصطلاح، صفتی است که انسان را به دفاع شدید از دین و آیین، عرض و ناموس، مال و کشور خود وادار کند؛ به ویژه، این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی حق اختصاصی شخص یا گروهی است و دیگران می خواهند حریم آن را بشکنند و به همین جهت، صاحب آن حق، به دفاع شدید برمی خیزد ۲۹۶. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۴۳۱.

بایستگی غیرت

غیرت، از صفاتی است که ریشه در فطرت آدمی دارد؛ چنان که علامه طباطبایی می گوید: «این صفت، صفتی است که هیچ انسانی از آن بی بهره نیست. ۲۹۷. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۷۵.

بنابراین، غیرت، یک واکنش طبیعی و فطری انسان است. به همین جهت، امام علی (ع) بی غیرتان را افرادی بیمار و غیرطبیعی خوانده: «إِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ

ص: ۱۰۳

فَهُوَ مَنكُوسُ الْقَلْبِ؛...۲۹۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶. اگر انسانی غیرت نداشته باشد، قلب و فکرش وارونه است؛ زیرا چنین فردی، در واقع، از حالت طبیعی خود خارج شده است. غیرت تا آنجا اهمیت دارد که شارع در تشریح احکام نیز به آن عنایت داشته است. رسول اکرم (ص) فرمود: «أَلَا - وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَحَيْدَ الْحُدُودِ وَ مَا أَحْيَدُ أَعْيَرَ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ۲۹۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۳۲. آگاه باشید که خداوند، محرمات را حرام و حدود را وضع کرد و هیچ کس غیورتر از خدا نیست که از روی غیرت، زشتی‌ها را حرام کرده است و خدا غیرتمندان را دوست دارد.» علی (ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُفْلَ غَيُورٍ ۳۰۰. کلینی، فروع الکافی، ج ۵، ص ۵۳۵. خداوند، غیور است و غیرتمند را دوست دارد.» به جهت اهمیت غیرت بود که رسول خدا (ص) با بی غیرتان به شدت برخورد می نمود. روزی پیامبر (ص) در یکی از حجره هایش با علی (ع) نشست. حکم بن ابی العاص (پدر مروان و عموی عثمان)، از شکاف در به داخل آن حجره نگاه می نمود و دزدانه به سخنان پیامبر (ص) و دیگر افراد داخل حجره گوش می کرد. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: برو او را بیاور. حضرت بیرون آمد و گوش حکم را گرفت و او را به داخل برد. پیامبر (ص) نیز او را به طائف تبعید کرد ۳۰۱. عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۴۳.

عرصه های غیرت ورزی

۱. غیرت ناموسی

غیرت، ابعاد مختلفی دارد. یکی از ابعاد بسیار مهم آن، غیرت ناموسی است و آن، دفاع از ناموس در برابر هر چیزی است که قصد تعرض یا لطمه زدن

ص: ۱۰۴

جسمی و روحی به همسر انسان را داشته و حریم او را مورد سوء قصد قرار دهد. از نگاه دین، زن و خانواده، امانتی است گران قدر و ارزشمند که خداوند آن را به مرد سپرده و او نیز باید با تمام وجود، از این امانت پاسداری کند. از سوی دیگر، «غیرت مداری» در برابر ناموس، ضامن حفظ بنیان خانواده و عاملی جهت حفظ امنیت روانی جامعه خواهد بود. این پاسداری و غیرت در عرصه حفظ جان و عفت ناموس و خانواده، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از همین روست که امام حسین (ع) در طول سفر و در کربلا- به نگرهبانی از حریم اهل بیت (ع) پرداخت و حتی برای این امر، تاکتیک نظامی در نظر گرفت؛ چنان که حضرت پس از رسیدن به کربلا، دستور داد تمام خیمه ها را متصل به هم نصب کنند و خیمه های بانوان را در وسط قرار دهند و اطراف آن را خندق بکنند و از آتش پُر کنند تا مبادا دشمن از پشت سر به خیام اهل بیت (ع) حمله کند ۳۰۲. خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، ج ۱، ص ۲۴۸.

حضرت تا آنجا که توان داشت، از حریم خانواده خویش دفاع کرد و در آخرین لحظات عمر نیز در این خصوص از دیگران کمک خواست؛ تا ندای او در تاریخ بماند که برای پاسداری و صیانت از حریم خانواده خویش، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد ۳۰۳. ابن اَثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷. حضرت فرمود: «هَلْ مِنْ رَاحِمٍ يَرْحَمُ آلَ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ الذَّرِيَةَ الْأَطْهَارِ هَلْ مِنْ بَحِيرٍ لِأَبْنَاءِ الْبُتُولِ، هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ الرَّسُولِ» ۳۰۴. باقر شریف القرشی، حیاة الامام حسین (ع)، ج ۳، ص ۲۷۴. آیا رحم کننده ای هست که به خاندان پیامبر برگزیده ترحم کند؟ آیا یاری کننده ای هست که فرزندان پیامبر را یاری دهد؟ آیا کسی هست که به فریاد فرزندان [زهرای] بتول برسد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از خانواده رسول خدا دفاع کند؟»

در لحظه های سرخ غروب عاشورا که پیکر خونین امام حسین (ع) در گودال قتلگاه در خون نشسته بود، آل ابوسفیان به سوی خیمه های امام یورش آوردند. ناگاه صدای گریه کودکان و ناله زنان به گوش امام (ع) رسید. حضرت بر زانوی خود برخاست و خطاب به دشمنان فرمود: «وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، لااقل آزادمرد باشید.» ۳۰۵

البته غیرت ورزی اهل بیت (ع) اختصاص به کربلا نداشت؛ بلکه ایشان همیشه و در همه زمان و شرایطی، این خصلت را رعایت می نمودند.

یحیی مازنی، یکی از اهالی مدینه، می گوید: من در شهر مدینه و در همسایگی امیر مؤمنان، علی (ع) بودم و منزلم پهلوی منزلی بود که زینب، دختر علی (ع) در آنجا زندگی می کرد. به خدا سوگند! هیچ گاه کسی قد و قامت او را ندید و صدای او را هم نشنید. او هرگاه می خواست به زیارت جدّ بزرگوارش پیامبر خدا (ص) برود، در دل شب و به همراه پدرش امیر مؤمنان (ع) و برادرانش حسن و حسین (می رفت. علی (ع) در مورد این گونه تشرّف زینب (ع)، خطاب به امام حسن (ع) می فرمود: «أَخْشَى أَنْ يَنْظُرَ أَحَدٌ إِلَى شَخْصِ أُخْتِكَ زَيْنَبُ ۳۰۶۱. عبدالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف والأحوال، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۹۵۵. بیم دارم که کسی به اندام خواهرت زینب نگاه کند.»

گفتنی است که امام (ع)، نه تنها نسبت به ناموس و خانواده خود غیرتمند بود، درس غیرتمندی و شرافت به ناموس دیگران را نیز به انسان ها آموخته است. یزید در زمان ولایت عهدی خود، با اینکه همه نوع وسایل شهوت رانی و کام جویی و کامروایی برایش فراهم بود، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عقیقی دوخته بود. پدرش معاویه، به جای اینکه در برابر این رفتار، واکنش نشان دهد، با

حیله‌گری و دروغ و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن آن مسلمان را از شوهرش جدا کند و به بستر گناه آلود پسرش یزید بکشد. حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد و در برابر این تصمیم زشت، ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت. امام (ع) زن را نزد شوهرش عبدالله بن سلام بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده آن مسلمان و پاکیزه، قطع نمود. ایشان با این کار، همت و غیرت الهی اش را نمایان کرد و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه اسلامی ابراز داشت. این رفتار که در زمره مفاخر آل علی (ع) و گویای ستمگری بنی امیه بود، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند ۳۰۷. دینوری، الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۵۳ به بعد.

۲. غیرت دینی

منظور از غیرت دینی، این است که انسان مسلمان نسبت به کیان اسلام و آنچه به دین او مربوط می شود، حساس باشد و با تمام توان در حفظ و اجرای آن بکوشد و از کوچک ترین خدشه و تعرضی نسبت به آن جلوگیری کند. بر این اساس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، سفارش به حق و صبر، تعلیم و تعلم، همگی می تواند در راستای غیرت دینی قرار گیرد؛ چراکه هر یک از موارد یادشده، از یک سو در تحکیم احکام اسلام مؤثر است و از سوی دیگر، با ضد آن سرستیز دارد. با توجه به این نکته، علی (ع) می فرماید: «وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ ۳۰۸۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶. هنگامی که حادثه ای پیش آمد [که دین یا جان شما را تهدید می کند]، جان خویش را فدا کنید؛ نه دینتان را.» عظمت و ارزش دین، تا حدی است که برای بقای آن، حتی عزیزترین انسان ها و حجّت های الهی باید فدا شوند.

در حادثه عاشورا نیز امام حسین (ع) جهت پاسداری از دین و سنت رسول خدا (ص) به شهادت رسید و اهل بیت حضرت هم به اسارت رفت؛ یعنی پس از درگذشت رسول اکرم (ص)، اوضاع جهان اسلام دگرگون شد، دین و ارزش ها تحریف گردید و بدعت ها ظهور نمود. اوج این کج روی، در عصر یزید به ظهور رسید؛ چنان که منکر وحی و دیانت گشت. مصیبت بدتر آن بود که یزید تمامی این کردار را در موقعیت خلافت از رسول خدا انجام می داد! از این رو، امام حسین (ع) هنگامی که یزید از او بیعت خواست، فرمود: «... یزید مردی بد کردار، شراب خوار، قاتل افراد بی گناه است و آشکارا گناه و تباهی می کند. ۳۰۹. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۸۱.

در چنین فضایی، امام با تمام توان از دین و ارزش ها پاسداری می نماید و با شعار امر به معروف و نهی از منکر در صدد از بین بردن حکومت یزید برمی آید؛ چنان که فرمود: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطْرًا وَلَا أَشْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِي مُحَمَّدٍ أُرِيدُ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ...»... ۳۱۰. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۸۹. از سوی دیگر، امام به مسائلی مانند: حاکمیت رهبری ظالم، منکرات و دین زدایی امویان اشاره می نماید که حکایتگر از بین رفتن دین و ارزش های انسانی است؛ «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ...»... ۳۱۱. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۷۲.

امام حسین (ع) با وجود اینکه می دانست در جنگی نابرابر شرکت می نماید، اما اهل بیت را با خود می برد تا ثابت کند که حفظ دین، از اهل بیت هم مهم تر است. اهل بیت امام (ع) که به این امر شناختی عمیق داشتند، به شایستگی وظیفه خود را محقق ساختند و تهدید ها را به فرصت تبدیل کردند و هیچ گاه زانوی غم

در بغل نگرفتند؛ بلکه مانند امام حسین (ع) غیرت دینی را به نمایش گذاشتند و شهادت امام را قربانی و زیبایی خواندند: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ. ۳۱۲. عبدالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم والمعارف والأحوال، ج ۱۱، ص ۹۵۸.

غیرت دینی سیدالشهداء (ع)، در غیرت پیروان آن حضرت نیز در طول تاریخ نقش داشت؛ چنان که امام راحل (ره) غیورانه و شجاعانه، حکم ارتداد سلمان رشدی را صادر نمود و این در حالی بود که این فتوا ممکن بود در ارتباطات و معاملات ایران با کشورهای دیگر تأثیر داشته باشد و امام را به ضد آزادی بیان متهم کنند.

بی غیرتی در پوشش و آرایش

اشاره

متأسفانه، امروزه بی غیرتی، بیشتر در عرصه پوشش و آرایش نمود پیدا کرده است که در ادامه به توضیح هریک می پردازیم.

۱. پوشش

به نظر می رسد در حجاب زنان ما، غیرت حلقه گمشده ای است که کمتر مورد توجه قرار گرفته و این روزها در جامعه، غیرت خیلی کم رنگ شده است. این بی غیرتی و بی توجهی به ارزش های اسلامی، عواقب شومی دارد که شاهد آن هستیم؛ مانند: افزایش وحشتناک آمار طلاق، بالا رفتن سن ازدواج، افزایش روابط نامشروع در بین مردم، از هم پاشیدگی بنیان خانواده ها.

آیا دشمن فقط حیا و حجاب را نشانه گرفته است که بتوان با دفاع در برابر آن، شیوع بی حجابی را درمان کرد؟ آیا وقت آن نرسیده است که بفهمیم غیرت، هدف اولی است که دشمنان نشانه گرفتند تا در گام بعدی، حجاب را هدف قرار دهند؟

ص: ۱۰۹

بدحجابی و بی حجابی، با فقدان یا ضعف غیرت رابطه دارد و ریشه های عمده آن، ضعف غیرت پدران یا شوهران است که در پیشگاه خداوند مسئول خواهند بود و در گناهانی که دختران و همسران آنها مرتکب می شوند، شریک خواهند بود. پیامبر (ص) فرمودند: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيْرًا وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَأَرْغَمُ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَمَّا يَعَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» ۳۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸. پدرم ابراهیم، باغیرت بود و من باغیرت تر از اویم. خداوند بینی مؤمنی را که غیرت ندارد، به خاک می مالد.»

در برخی خانواده ها، غیرت به همان اندازه حجاب و حتی بیش از آن، مغفول مانده است. علی (ع) ضمن نکوهش بعضی مردم عراق که زنانشان در بیرون منزل به صورت زننده ای با مردان اختلاط داشتند، فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يَعَارُ» ۳۱۴. همان، ج ۷۶، ص ۱۱۵. خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد! همچنین، فرمودند: «يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ بُبْتُ أَنْ نِسَاءَكُمْ يُؤَافِينَ الرَّجَالَ فِي الطَّرِيقِ أَمَا تَسْتَحْيُونَ» ۳۱۵. احمد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۵. به من خبر رسیده که زنانتان در بازار تنه شان به تنه مردان بی ایمان و لاابالی می خورد؛ آیا حیا نمی کنید؟»

کسی که غیرت ندارد، در واقع، خیری در او نیست و از ایمان بویی نبرده است. از این رو، یک انسان مؤمن غیور هرگز نمی پذیرد که همسر یا دخترش بدون حجاب مناسب و با لباس های زننده، تنگ، نازک، محرک و نیمه عریان به خیابان بیاید؟ درحالی که رسول اکرم (ص) می فرماید: «غیرت، از ایمان است و بی بندوباری، از نفاق.» ۳۱۶. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

بر این اساس، علمای ما در برابر همسر و دختران خود، غیرتمند بودند.

آیت الله شهید مصطفی بهشتی، پدر شهید حجت الاسلام والمسلمین حسن بهشتی که از علمای اصفهان بود، تصمیم گرفت با همسرش به زیارت کربلا برود. در مرز ایران و عراق، مسئول گذرنامه ها اصرار کرد که باید به چهره همسران نگاه کنم و با عکس گذرنامه، تطبیق نمایم. ایشان گفت: یک زن این کار را انجام دهد؛ ولی مسئول گذرنامه نپذیرفت و تأکید کرد که: نه، من خودم می خواهم تطبیق دهم! آن بزرگ مرد امتناع کرد. ایشان سه روز آنجا ماند و تمام زوآر کنترل شدند و به زیارت امام حسین (ع) رفتند؛ ولی ایشان موفق نشد. سرانجام به کرمانشاه برگشت و چند روزی در منزل آیت الله اشرفی اصفهانی اقامت نموده و به اصفهان بازگشت. مردم از ایشان پرسیدند: چرا به زیارت مشرف نشدید؟ آقای بهشتی پاسخ داد: امام حسین (ع) ما را نطلبید! این قضیه گذشت. بعد از چند روزی، زائران از سفر آمدند و به خدمت ایشان رفتند و گفتند: آقا! ما آمدیم معامله کنیم و آن اینکه تمام ثواب زیارات خود را به شما بدهیم و در عوض، شما ثواب کربلای نرفته را به ما بدهید! حالا چه سزی بوده و اینکه امام حسین (ع) چه صحنه ای را برای این زائران به وجود آورده و آن زائران را منقلب کرده که حاضر شده اند این گونه بگویند، خدا می داند ۳۱۷. ر.ک: علیرضا حاتمی، داستان هایی از علما.

۲. آرایش

زیباگرایی، امری فطری است. از این رو، در روایات متعددی خوشبو کردن زنا ۳۱۸. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۰. آراستن ناخنا ۳۱۹. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۴. توجه به زیبایی چهر ۷۳۲۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰. و رنگ موی ز ۷۳۲۱. همان، ج ۷۶، ص ۱۰۲. از یک سو، و لزوم

آراستگی شوهر برای زن از سوی دیگر، مورد توجه قرار گرفته است؛ اما درباره آرایش زنان باید دو مطلب از هم تفکیک شود: اول، آرایش زن در محیط خانه و برای همسر، و دوم، آرایش خود برای نشان دادن به دیگران. در خصوص مطلب نخست، اسلام با خودآرایی و زینت زنان مخالفتی ندارد و آنان را به این مسئله سفارش کرده است؛ ولی درباره مطلب دوم، اسلام با خودآرایی در مکان های عمومی مخالف است. مجله فرانسوی «اکو مُد» درباره آرایش زنان ایرانی می نویسد:

«صورت ها، دیگر واقعی و دلنشین نیستند. زنان ایرانی، چهره خود را پشت نقاب سنگینی از آرایش و عمل زیبایی مخفی می کنند. جای تعجب دارد که زنان این کشور، باوجود آموزه های دینی خود، شبیه ستاره های فیلم های پورنو آمریکایی آرایش می کنند. ما در خیابان های اروپا بسیار کم با چنین مواردی روبه رو می شویم. در ایران، صورت زنان بیشتر از آنکه حس خوبی القا کند، حس شهوت را برمی انگیزاند... ۳۲۲. برگرفته از پایگاه شبکه خبری تحلیلی تیتر ۱، نشانی:

<http://titre1.ir/fa/news>

روش نهادینه سازی غیرت

غیرت، حکم سیستم دفاعی بدن را دارد که هرگاه به عللی از بین برود، ساختار دین و ارزش های انسانی آسیب می بیند؛ زیرا بی غیرتی و بی تفاوتی در برابر بدعت گزاران و کسانی که درصدد مخدوش ساختن فرهنگ دینی و سنت های الهی هستند، زمینه جرئت و جسارت به گناه را بیشتر می کند و موجب زدودن ارزش ها در سطوح مختلف جامعه می شود.

بر این اساس، باید فرهنگ غیرت ورزی را نهادینه نمود. یکی از راه های این امر، غیرت افزایی است که می تواند هم با احساس افزایی صورت گیرد و هم با

تنبيه. جوانی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهید، زنا کنم؟ با گفتن این سخن، مردم به او اعتراض کردند؛ ولی پیامبر، با خون سردی و ملایمت فرمود: «نزدیک بیا!» جوان نزدیک تر آمد و در برابر پیامبر نشست. حضرت با محبت از او پرسید: «آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟» گفت: نه، فدایت شوم! پیامبر ادامه داد: «همین طور، مردم نیز راضی نیستند با مادرشان چنین شود.» آن گاه حضرت فرمود: «آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟» جوان گفت: نه، فدایت شوم! حضرت فرمود: «همین گونه، مردم درباره دخترانشان راضی نیستند.» سپس حضرت از جوان پرسید: «آیا این کار را برای خواهرت می پسندی؟» جوان مجدداً انکار کرد. جوان درحالی که شدیداً از سؤال خود پشیمان شده بود، از پیامبر خواست تا در حقش دعا کند. حضرت دست بر سینه او گذاشت و چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ وَحَصِّنْ فَرْجَهَا ۳۲۳. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۲. خدایا! گناه او را بیخس و قلب او را پاک گردان و دامان او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار!» بدین ترتیب، پیامبر اکرم (ص) با تحریک و شکوفاسازی غیرت آن جوان، او را از این عمل زشت پشیمان ساخت؛ به طوری که از آن پس، منفورترین کار نزد آن جوان، فحشا بود.

همچنین، گاهی لازم است با شخص بی غیرت، به شدت برخورد نمود. علی (ع) درباره غیرت در مقابل گناهان فرمود: «أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ ۳۲۴. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۹. رسول خدا (ص) ما را امر نمود که با اهل معاصی و گناهکاران با روی گرفته و خشمگین برخورد کنیم.»

یک روز، بانوی مسلمانی در بازار بنی قینقاع نشسته بود. یک یهودی پایین پیراهن وی را بدون اینکه متوجه شود، به بالا سنجاق کرد. وقتی آن زن برخاست،

قسمتی از بدنش آشکار شد. یهودیان حاضر با خنده های خود به مسخره کردن زن مسلمان پرداختند. فریاد آن زن مسلمان بلند شد. از آنجا که این کار، نوعی تحقیر و دهن کجی به عفت مسلمانان محسوب می شد، یکی از مسلمانان غیرتمند، به آن یهودی حمله کرد و او را کشت. یهودیان حاضر نیز به آن مرد مسلمان هجوم بردند و او را به شهادت رساندند ۳۲۵. سید عبدالحجت بلاغی، حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۶، ص ۳۳۲.

اهل بیت (ع) ، الگوی عفت و غیرت

کرامت انسانی زن، در سایه عفاف او تأمین می شود. حجاب نیز یکی از احکام دینی است که برای عقیف ساختن و پاکدامنی زن و حفظ جامعه از آلودگی های اخلاقی تشریح شده است؛ چنان که نهضت عاشورا نیز برای احیای ارزش های دینی بود. در سایه آن، حجاب و عفاف زن مسلمان نیز جایگاه خود را یافت و امام حسین (ع) و زینب کبری (و دودمان رسالت، چه با سخنانشان، چه با شیوه عمل خویش، یادآور این گوهر ناب گشتند. زینب کبری (و خاندان امام حسین (ع) ، برای زنان الگوی حجاب و عفاف اند. اینان در عین مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حساس و خطیر اجتماعی خود، متانت و عفاف را هم مراعات کردند و اسوه همگان شدند؛ هرچند دشمن سعی کرد با غارت خیمه ها، به اسارت گرفتن زنان و دختران و گرداندن آنان در شهرهای مختلف به صورت توهین آمیز، شخصیت آنان را تحقیر نماید.

اعتراض حضرت زینب (به یزید برای هتک حرمت خاندان رسالت و به معرض تماشا گذاشتن اهل بیت و شهر به شهر گرداندن آنان در برابر نگاه نامحرمان، شاهدهی روشنی بر این مقاومت بر سر اصول و ارزش هاست ۳۲۶. عبدالله بحرانی اصفهانی، العوالم (امام حسین (ع)) ، ص ۴۰۳. زنان

اهل بیت، با آنکه اسیر بودند و لباس هایشان به غارت رفته بود و با وضع نامطلوب در معرض دید مردم بودند، بر هتاک‌های دشمنان اعتراض کردند؛ چنان که امّ کلثوم در کوفه بر سر مردم فریاد کشید که: «آیا شرم نمی‌کنید برای تماشای اهل بیت پیامبر (ص) جمع شده‌اید؟» ۳۲۷. عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین (ع)، ص ۴۰۰. در دوران اقامت چندروزه در کوفه هم، زینب کبری (اجازه نداد کسی جز کنیزان، وارد آن خانه شود ۳۲۸. همان، ص ۴۲۴. هنگام ورود به شام، ام کلثوم (شمر را طلبید و از او خواست تا آنان را از دروازه‌ای وارد کنند که اجتماع کمتری باشد و سرهای مطهر شهدا را دورتر نگه دارند تا مردم به تماشای آنها پرداخته، کمتر به چهره اهل بیت پیامبر (ص) نگاه کنند ۳۲۹. سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۵. اما شمر برعکس عمل کرد و اسیران را از دروازه ساعات وارد دمشق کرد ۳۳۰. باقر شریف القرشی، حیا الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۳۷۰.

عفت‌مداری و حجاب اهل بیت (ع)، برای همگان اسوه کاملی است تا به شایستگی نسبت به نگرهبانی از حریم خانواده خویش قیام کنند؛ البته همان‌گونه حفظ جان و ناموس بر انسان واجب است، حفظ عفت نیز لازم است؛ اما برخی مردان محدوده ابراز غیرت خود را صرفاً در برخی از روابط خاص و فسادهای آن چنانی می‌بینند و گمان می‌کنند که شوخی و مزاح زن با نامحرم، ربطی به غیرت ندارد! به همین دلیل، حساسیتی نسبت به رفتارهای همسر خود ندارند و به او اجازه می‌دهند جلوه‌های زنانه خود را در معرض دید نامحرم قرار دهد و با نامحرم به مزاح و شوخی بپردازد! غافل از اینکه هیچ مرد غیوری، نمی‌تواند بپذیرد ناموسش در معرض نگاه‌های نفسانی نامحرم قرار گیرد.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. ۱۶۱*. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. ۳۳۱. علیرضا مختارپور قهرودی، ۷۲ سخن عاشورایی، ص ۶۰ ۶۱*. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

معنای شقاوت و اقسام آن

«شقاوت» در لغت، از ماده «شَقِيَ» به معنای حالتی سخت و دشوار است که انسان را از پیمودن راه خیر، شایسته و کمال مادی و معنوی باز می دارد ۳۳۲. لویس معروف، المنجد فی اللغة والاعلام، ذیل واژه «شَقِيَ»، در مقابل، «سعادت»، از ماده «سَعِدَ» است که بر سُرور و شادی قلبی دلالت دارد ۳۳۳. احمد بن فارس، معجم اللغة، ج ۳، ص ۵۷، ذیل واژه «سعد»، شقاوت، به دو نوع دنیوی و اخروی تقسیم می شود. آنچه در اینجا مورد نظر است، شقاوت اخروی است که در اصطلاح قرآن، به معنای ورود به دوزخ و چشیدن عذاب الهی است؛ «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَبِئْسَ الْوَجْدُ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ۳۳۴. هود، آیه ۶۵. آن روز که [قیامت] فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید. گروهی، بدبخت اند و گروهی، خوشبخت؛ اما آنها که بدبخت شدند، در آتش اند و برای آنان در آنجا، زفیر (فریاد های بلند) و شهیق (نال های طولانی) است.»

در قرآن کریم، سعادت اخروی به معنای نیل به بهشت و بهره مندی از نعمات آن است؛ «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا ۳۳۵. هود، آیه ۱۰۸. اما آنها که خوشبخت و سعادت مند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند.»

شقاوت و سعادت اخروی، پیامد باورها، کارها و سبک زندگی انسان در این دنیا است؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۳۳۶. زلزله، آیه ۸۷. پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد، آن را می بیند و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کند، آن را می بیند.»

پرسشی که در اینجا مطرح می شود، این است که چرا برخی باوجود ایمان به خدا و پیامبر (ص) و روز قیامت، همانند دشمنان امام حسین (ع)، گمراه و بدبخت می شوند؟

علل شقاوت انسان، بر دو نوع کلی است که عبارت اند: درونی و بیرونی.

علل درونی، اموری است که در درون انسان ریشه دارد و شامل جهان بینی و اخلاق، یعنی اوصاف و ملکات درونی او می شود. این علل، نقش مهمی در انتخاب سبک زندگی دارد و در واقع، افراد آن گونه که می اندیشند و اخلاقیات و ملکات درونی شان اقتضا می کند، عمل می کنند؛ «از کوزه برون همان تراود که در اوست.»

اما علل بیرونی، یعنی اموری که از بیرون بر انسان تحمیل می شود و او را به کاری وادار می کند؛ مانند فشار و اجبار دستگاه حکومتی عبیدالله بن زیاد که با تهدید به زندان، شکنجه، قتل و تطمیع به پول و مقام، کوفیان را روانه نبرد با امام حسین (ع) کرد.

در این میان، آنچه نقش اساسی در شقاوت انسان دارد، عوامل درونی است؛ یعنی ضعف ایمان و اخلاق؛ زیرا فردی که ایمان قوی و مبانی اعتقادی محکمی داشته و از فضایل اخلاقی برخوردار باشد، هرگز دچار گمراهی و شقاوت نخواهد شد و می تواند با همه عوامل شقاوت مقابله نماید: «فَمَنْ أَتَّبِعْ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ۚ ۳۳۷۱. طه، آیه ۱۲۳. هرکس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می شود و نه در رنج خواهد بود.» چنان که امام حسین (ع) با شجاعت در برابر دستگاه فاسد یزید

ایستاد و خط عزتمندی را برای همه ترسیم نمود: «وَمِثْلِي لَمَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ ۳۳۸۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵. هرکسی مانند من باشد، با فردی مانند یزید بیعت نمی کند.» امام خمینی (ره) نیز با الگوپذیری از حسین بن علی (ع) در برابر حکومت شاهنشاهی و فاسد پهلوی قیام کرد و به پیروزی رسید. به دلیل اهمیت عوامل درونی، دشمنان اسلام امروز در تلاش اند تا از طریق جنگ نرم، ایمان، بینش و اخلاق پاک جوانان مؤمن را نابود سازند. آنها به خوبی می دانند اگر مردم و به ویژه جوانان یک مملکت، از درون سست و توخالی شوند، به راحتی می توانند به درون کشور نفوذ کرده، همه ثروت های معنوی و مادی آن را چپاول کنند ۳۳۹. ر.ک: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، نشانی: www.Khamenei.ir

در ادامه، به بررسی مهم ترین عوامل شقاوت می پردازیم:

۱. ترس

ترس، یکی از رذایل اخلاقی است. این صفت نکوهیده، مایه ذلت و زبونی و عقب افتادگی انسان می شود. نقطه مقابل ترس، شجاعت و شهامت است که مهم ترین کلید پیروزی و اساسی ترین پایه سربلندی و عظمت انسان هاست و نه تنها در میدان جنگ که در میدان های سیاسی و اجتماعی و حتی علمی، نقشی کلیدی دارد ۳۴۰. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۲۹. قرآن درباره راز شجاعت و استقامت یاران پیامبر (ص) می فرماید: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ ۳۴۱. توبه، آیه ۵۱. بگو آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی (پیروزی یا شهادت) را انتظار دارند؟»

ص: ۱۱۸

یاران پیامبر (ص) بر پایه معرفت و ایمان به اینکه در عالم هستی، تنها پناهگاه و مؤثر حقیقی، خداست و دیگران در برابر قدرت او ناچیز و بی اثرند، به خوبی می دیدند که در میدان نبرد بر سر دو راهی قرار دارند که سرانجام هر دو، بهشت و خشنودی حق تعالی است؛ راهی به سوی شهادت که نهایت آن، سعادت است و راهی به سوی زنده ماندن و پیروزی که آن هم باعث افتخار در دنیا و آخرت است. خداوند در ستایش ایمان و شهادت اهل ایمان می فرماید: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۝۳۴۲». آل عمران، آیه ۱۷۳. اینها کسانی بودند که [بعضی از] مردم، به آنان گفتند: «مردم (لشکر دشمن) برای [حمله به] شما اجتماع کرده اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.»

امام حسین (ع) نیز یارانی شجاع و باایمان داشت که مورد ستایش بودند. شب عاشورا، وقتی زینب کبری (س) از امام (ع) پرسید: آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای؟ حضرت در پاسخ فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَيِّتِ دُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمَّهَا ۝۳۴۳». عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسين (ع)، ص ۲۱۹. به خدا سوگند! آنها را از خود راندم و آزمودم؛ در آنها جز دلاوران و والاگهران باصلابت و استوار ندیدم. آنان به کشته شدن در رکاب من، همانند کودک به شیر مادر مأنوس و مشتاق اند.»

بنابراین، همان گونه که ایمان قوی، عامل شجاعت و سعادت است، ضعف ایمان نیز عامل اصلی ترس از دشمنان خدا و شکست و شقاوت است؛ چنان که ترس کوفیان از زندان، شکنجه، مرگ و بیوه شدن زنان و یتیمی فرزندان، زمینه

همکاری آنها با عییدالله بن زیاد شد. کوفیان باوجود ارسال هزاران نامه به امام (ع) و دعوت از ایشان برای عزیمت به کوفه، وقتی با تهدیدهای عییدالله مواجه شدند، با چرخشی عجیب، از مواضع قبلی خود عدول کرده، عازم جنگ با ولی خدا شدند.

آری، ترس، موجب خفت است و شجاعت و شهادت طلبی، سبب سربلندی، استقلال و افتخار یک ملت می شود؛ «یک ملت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمان ها چگونه می شود رفت و جان فدا کرد، آن وقت می تواند بی دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ، دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولت ها و بعضی از ملت هایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان می دهند. ۳۴۴. علیرضا مختارپور قهرودی، ۷۲ سخن عاشورایی، ص ۱۵۱.

۲. دنیاطلبی

دنیاطلبی، از عوامل شقاوت است؛ «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقِيَا ۳۴۵. اعلی، آیه ۱۶ ۱۷. ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید؛ درحالی که آخرت، بهتر و پایدارتر است.» امام علی (ع) می فرماید: «مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى الدُّنْيَا فَهُوَ الشَّقِيُّ الْمَحْرُومًا ۳۴۶. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۶۰۶. هرکس به دنیا تکیه کند، بدبخت و بی بهره است.»

مطابق برخی روایات، دنیاطلبی ریشه همه گناهان است؛ چنان که امام صادق (ع) فرمود: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا ۳۴۷. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶. سرچشمه همه گناهان، دوستی دنیا است.»

ص: ۱۲۰

دنیاطلبی، مراتبی دارد و انسان‌ها با توجه به شرایط خود، در گرایش به دنیا و ترجیح آن بر آخرت، سطوح مختلفی دارند؛ برخی چنان شیفته دنیا شده‌اند که تنها همین زندگی دنیوی را زندگی حقیقی به شمار آورده، آخرت را انکار می‌کنند؛ مانند کفار و منافقان؛ اما برخی دیگر، ممکن است به جهان دیگر اعتقاد داشته باشند، ولی این اعتقاد، هیچ تأثیری در عملکرد آنها ندارد و چنان سرگرم دنیا شده‌اند که گویی هیچ باوری به قیامت ندارند؛ اما گروه سوم، کسانی هستند که ایمان به آخرت دارند، ولی گرایش آنان به آخرت، کمتر از گرایش به دنیا و یا در حد آن است. از میان این مراتب، مرتبه سوم برای مؤمنان نیز ممکن است و آنها باید مراقب این مرتبه از دنیاگرایی باشند و نیز مواظبت کنند تا از این مرتبه به مراتب بالای دنیاطلبی نرسند. ۳۴۸. حسن صادقی، اخلاق اسلامی (برگرفته از آثار آیت الله محمدتقی مصباح یزدی)، ص ۱۳۹.

بر این اساس، یکی از عوامل مهم بدبختی دشمنان امام حسین (ع)، دنیاطلبی بود. عمر بن سعد، نمونه بارزی از این افراد است. او سخت شیفته قدرت و مقام بود و برای از دست ندادن حکومت ری، به جنگ با امام حسین (ع) رضایت داد. عبیدالله بن زیاد، به عمر بن سعد دستور داد تا به جنگ امام برود و این در حالی بود که ولایت ری را به او واگذار کرده بود؛ ولی عمر بن سعد در ابتدا عذر آورد. ابن زیاد گفت: پس، فرمان حکومت ری را به ما برگردان. عمر بن سعد، درخواست مهلت کرد و روز بعد، از ترس اینکه مبادا ولایت ری را از دست بدهد، پذیرفت. ۳۴۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴.

فرزدق در پاسخ امام حسین (ع) درباره مردم کوفه می‌گوید: «قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَأَسْيَافُهُمْ عَلَيكَ ۳۵۱. همان، ص ۳۶۵. قلب هایشان همراه تو، ولی شمشیرهایشان علیه تو است.»

استاد مطهری (ره) در توضیح پاسخ فرزدق می نویسد:

«فرزدق نظر عامه مردم را گفت؛ عامه ای که محکوم روش کبرا و رؤسا بودند و از خود اراده ای نداشتند... در حقیقت، معنای جمله فرزدق این است که دل اینها با تو است، ولی دلشان هیچ کاره است، حاکم معزول است؛ ولی شکمشان با دشمنان تو است. اینها بنده شکم اند و به امر شکم، با دل خودشان می جنگند، قبل از اینکه با تو بجنگ اند. ۳۵۱. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲ (یادداشت ها)، ص ۹۳.

امام (ع) روز عاشورا درباره آثار دنیاگرایی فرمود:

«ای مردم! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرار داد... که اهل خویش را تغییر داده و وضعشان را دگرگون می سازد. مغرور و گول خورده، کسی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت، کسی است که مفتون آن گردد. ای مردم! دنیا شما را نفریب که هر کس بدو تکیه کند، ناامیدش سازد و هر آن که بر وی طمع کند، او را به یأس و ناامیدی کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است. ۳۵۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵.

۳. پیمان شکنی و بی وفایی

یکی از بدیهی ترین ارزش های اجتماعی، پایبندی به تعهدات است. اعتماد متقابل افراد جامعه، از سرمایه های مهم زندگی جمعی به شمار می رود و پیمان شکنی، گناهی است که رشته اطمینان و اعتماد عمومی را پاره نموده، زیربنای روابط اجتماعی را سست می کند. قرآن کریم یکی از اوصاف ابرار و نیکان را وفای به عهد می داند؛ «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ۗ» ۳۵۳. بقره، آیه ۱۷۷. کسانی که به

ص: ۱۲۲

عهد خود، هنگامی که عهد بستند، وفا می نمایند.»

همچنین، از ویژگی های مؤمنان رستگار، رعایت امانت و عهد است: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» ۳۵۴. مؤمنون، آیه ۸ و آنان که امانت ها و عهد خویش را رعایت می کنند.»

پیامبر اعظم (ص) می فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهَا» ۳۵۵. علی بن حسن طبرسی، مشکاه الأنوار، ص ۴۶. کسی که به عهد و پیمان خود پایبند نیست، دین ندارد.» این تعبیر، نشان می دهد دست کم یکی از ارکان مهم دین، وفای به عهد است ۳۵۶. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۲۵۴. علی (ع) نیز می فرماید: «أَضِلُّ الدِّينَ إِذَا وَعَدْتُ أَنَّهُ وَالْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ» ۳۵۷. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۹۴. اساس دین، ادای امانت و وفای به پیمان است.» و نیز در فرازی دیگر می فرماید: «مَنْ كَانَ يَوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَيْفَ إِذَا وَعَدَ» ۳۵۸. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳. کسی که به خدا و قیامت باور دارد، باید به عهد خود وفا نماید.» کسی که دارای منش و خصلت وفاداری باشد، هیچ گاه به خود اجازه پیمان شکنی نمی دهد و آن را نشانه ضعف و زبونی می داند ۳۵۹. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۲۵۹ ۲۶۰.

یکی از اوصاف مشهور کوفیان، پیمان شکنی بود. حدود هیجده هزار نفر از آنها با حضرت مسلم (ع) بیعت و اعلام وفاداری کردند؛ اما در نهایت، حضرت را تنها گذاشتند ۳۶۰. گروه مؤلفان، پیشوایان هدایت، ج ۵، ص ۲۲۵؛ سید جعفر شهیدی، قیام حسین (ع)، ص ۱۴۱. امام حسین (ع) در روز عاشورا کوفیان را به سبب نقض بیعت و پیمان شکنی نکوهش کرده، فرمود:

ص: ۱۲۳

«... تَبَّأَ لَكُمْ أَتَيْتُهَا الْجَمَاعَةَ وَتَرَحَّا! حِينَ اسْتَصِيرَ رَحْمَتُنَا وَالْهَيْبِ، فَأَصِيرَ رَحْمَتَكُمْ مُوجِفِينَ؛ سَلَّمْتُمْ عَلَيْنَا سَيِّفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ! وَحَسَبْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَيْدُونَا وَعَيْدُوكُمْ!... أَحِيلُ وَاللَّهِ! الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَجَّتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَتَوَارَتْ عَلَيْهِ أُصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ، وَنَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، وَعَشَّيْتِ بِهِ صُدُورَكُمْ فَكُنْتُمْ أَحَبَّ ثَمَرِهِ شَجِي لِّلنَّاسِ وَأَكْلَهُ لِلْغَاصِبِ... ۳۶۱۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸. ای مردم! ننگ و خواری و حسرت بر شما که با اشتیاق ما را به سوی خود خواندید و هنگامی که درخواستتان را اجابت کردیم و به سوی شما آمدیم، شمشیرهای خویش را به روی ما کشیدید... چرا عهد و پیمان خود را شکستید؟ آری، به خدا سوگند که این پیمان شکنی، عادت دیرینه شماست که رگ و ریشه تان بر آن استوار شده، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده، دل هایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است. به آن میوه نامبارک شبیه هستید که در گلوی باغبان رنج دیده اش گیر کند و در کام غاصب ستمگر، شیرین و گوارا باشد.»

برخلاف کوفیان بی وفا، یاران و اصحاب امام (ع) تا آخرین لحظه بر سر پیمان خود ماندند و جان خویش را عاشقانه فدای حضرت کردند. امام (ع) در شب عاشورا درباره یاران خود فرمود: «همانا من یارانی باوفاتر [به عهد خویش] از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی شناسم. ۳۶۲. ابن نما، مشیر الأحزان، ص ۵۲.

یاران امام (ع) در شب عاشورا با سخنانی استوار، وفاداری خود را اعلام کردند؛ چنانکه سعد بن عبدالله گفت: «به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر را درباره تو مراعات نمودیم. به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده

و خاکسترم را زنده می کنند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم و پس از هر بار زنده شدن، به یاریت می شتابم؛ در صورتی که می دانم این مرگ، یک بار بیش نیست و پس از آن، نعمت بی پایان خدا است. ۳۶۳. همان.

در میان یاران امام حسین (ع)، حضرت عباس (ع)، مظهر بارز ایثار و وفاداری است. در زیارت نامه ایشان می خوانیم:

«أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ... ۳۶۴. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس (ع). گواهی می دهم برای تو که نسبت به حسین (ع)، فرزند پیامبر (ص)، مقام تسلیم و تصدیق و وفاداری و خیرخواهی را در حد کمال داشتی.»

عباس، یعنی تا شهادت یکه تازی **** عباس، یعنی عشق، یعنی پاک بازی

عباس، یعنی با شهیدان هم نوازی **** عباس، یعنی یک نیستان تک نوازی

عباس، یعنی رنگ سرخ پرچم عشق **** یعنی مسیر سبز پُر پیچ و خم عشق

جوشیدن بحر وفا، معنای عباس **** لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس ۳۶۵. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۹۵.

۴. لقمه حرام

اشاره

مرحوم ملا احمد نراقی، مال حرام را از بزرگ ترین عوامل هلاکت انسان و مهم ترین مانع رسیدن به سعادت دنیوی و اُخروی معرفی می کند و می فرماید: «بیشتر کسانی که به هلاکت رسیده اند، به سبب خوردن مال حرام بوده و اکثر مردمی که از فیوضات و سعادات محروم مانده اند، به واسطه آن است... کسی که تأمل کند، می داند که خوردن حرام، اعظم حجابی است که بندگان را از وصول به درجه ابرار [بازداشته] و قوی تر مانعی است برای اتصال به عالم انوار.»

ص: ۱۲۵

ایشان در ادامه می فرماید: «آری، دلی که از لقمه حرام روییده شده باشد، کجا و قابلیت انوار عالم قدس کجا؟ و نطفه را که از مال مردم به هم رسیده باشد، با مرتبه رفیعه اُنس با پروردگار چه کار؟ چگونه پرتو لمعات عالم نور، به دلی تابد که بخار غذای حرام، آن را تاریک کرده؟ و کی پاکیزگی و صفا از برای نفس حاصل می شود که کثافات مال مشتبه آن را آلوده و چرک نموده باشد؟ ۳۶۶. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۴۲۸.

در شرح حال رسول خدا (ص) آمده است: «پس از روزی بس سوزان، امّ عبدالله ظرف شیری برای افطار رسول خدا (ص) فرستاد. حضرت ظرف را به وی بازگرداند و به وی پیغام فرستاد که: این شیر را از کجا آورده ای؟ امّ عبدالله گفت: از گوسفند خویش. سپس فرمود: این گوسفند را از کجا آورده ای؟ امّ عبدالله گفت: از مال خود خریده ام. سپس، ایشان شیر را آشامید. فردای آن روز، امّ عبدالله نزد پیامبر خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! به جهت گرمی هوا و درازی روز، ظرف شیری برایتان فرستادم؛ اما شما آن را همراه پیکی بازگردانید؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: «بَدَلِكَ أُمْرَتِ الرَّسُولِ أَنْ لَا تَأْكُلَ إِلَّا طَيِّبًا وَلَا تَعْمَلَ إِلَّا صَالِحًا» ۳۶۷. اسماعیل حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۸۸. به سبب همین، پیامبران فرمان یافته اند که جز حلال نخورند و جز کار نیک، انجام ندهند.»

گویند: «یکی از پادشاهان، آهویی برای یکی از علمای بزرگ فرستاد و پیام داد که این آهو، حلال است؛ از گوشت آن بخور؛ زیرا من آن را با تیری که به دست خودم ساخته ام، صید کرده ام و هنگام صید آن، بر اسی سوار بودم که آن اسب را از پدرم ارث برده ام.

آن عالم در پاسخ گفت: به یاد دارم، یکی از پادشاهان به حضور استادم آمد و دو پرنده دریایی به او تقدیم کرد و گفت: از گوشت این دو بخور؛ من این دو

پرنده را با سگ شکاری خودم صید کرده ام. استادم گفت: سخن درباره این دو پرنده نیست؛ سخن در غذایی است که به سگ شکاری خود می دهی؟ آن سگ، مرغ کدام پیره زنی را خورده تا برای صید، نیرومند شده است؟ بنابراین، اگر فرض بگیریم این آهو را با تیر ساخته خودت و سوار بر اسب به ارث رسیده از پدرت صید کرده باشی، باز مهم آن است که این اسب، علف کدام ستم کشیده را خورده است که نیروی حمل تو را برای صید یافته است؟ ۳۶۸. محمد محمدی اشتهااردی، سرگذشت های عبرت انگیز، ص ۶۶.

از نظر معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام، غیرقابل انکار است. در ذیل به برخی از این آثار و پیامدها اشاره می شود:

عدم قبولی عبادات:

پیامبر اعظم (ص) فرمود: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ يُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَلَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَكُلُّ لَحْمٍ يُنْتَبَهُ الْحَرَامُ فَالْنَارُ أَوْلَىٰ» ۳۶۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۱۴. نماز کسی که لقمه اش حرام است، تا چهل شب قبول نمی شود و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد و هر مقدار که بدن انسان از لقمه حرام پرورش یافته باشد، سزاوار آتش و سوختن است.»

تأثیر بر نسل انسان:

امام باقر (ع) می فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ حَرَجٌ، وَلَا عُمْرَةٌ، وَلَا صَلَاةٌ رَحِمَ، حَتَّىٰ إِنَّهُ يَفْسِدُ فِيهِ الْفُرْجَا» ۳۷۰. شیخ طوسی، الأموال، ص ۶۸۰. کسی که مال حرام به دستش آمده، نه مکه اش، نه عمره اش، نه صله رحمش، هیچ کدام از آنها مقبول نیست و این لقمه، حتی روی نطفه اش اثر می گذارد.»

ص: ۱۲۷

امام حسین (ع) خطاب به دشمنان خویش فرمود: «وَيَلِكُمْ مَيَا عَلَيْنُكُمْ أَنْ تُنْصَبُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلَأْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ... ۳۷۱۱. خوارزمی، مقتل الحسين (ع)، ج ۲، ص ۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸. وای بر شما! چرا خاموش نمی شوید تا گفتارم را بشنوید؟ من شما را به راه رشد فرامی خوانم؛ هر که از من پیروی کند، از راه یافتگان و هر که سرپیچی کند، از هلاک شوندگان خواهد بود و همه شما سرپیچی دارید و ناشنواید؛ زیرا بخشش هایتان در حرام، منحصر شده و شکم هایتان از حرام پُر گشته و خدا بر دل های شما مهر زده است.»

. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۱۷۵. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. *. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۳۷۲. ابن سعد کاتب واقدی، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۶*. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

حکومت و رفع مشکل مسائل جهان اسلام می پرداخته است؛ با این تفاوت که این امر برای جامعه در قالب دعا و عبادت نمود می یافته است.

این بحث در محورهای زیر سامان می یابد:

مجلس یازدهم

۱. وضعیت جهان اسلام در عصر امام سجاد (ع)

حیات امام زین العابدین (ع) مصادف با دوران رعب و وحشت ناشی از واقعه کربلا و حکومت ظالمانه بنی امیه واقع شده است؛ به نحوی که مردم به این باور رسیده بودند که هرگونه قیام علیه یزید محکوم به شکست است. از طرفی شکست مردم مدینه در «فاجعه حرّه» و شکست مردم مکه در قیام علیه یزید، موجب تغییر رویکرد مسلحانه علیه حاکم ظالم شد. مسعودی در تشریح اوضاع زمان امام می گوید: حضرت سجاد (ع) در زمانی دشوار امامت را بر عهده گرفتند و به صورت مخفی و با تقیه شدید به تربیت انسان ها همت گماردند تا بتوانند مسیر اصلی اسلام و تشیع را در راه خود حفظ کنند. ۳۷۳ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۶.۲۱ سال ۲۱ سا ۷۳۷۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴: راوی می گوید امام سجاد (ع) فرمود: «مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا؛ در مکه و مدینه، بیشتر از بیست نفر از دوستان ما وجود نداشت.» از امامت حضرت با خلافت عبدالملک بن مروان مصادف شده بود ۳۷۵. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۲۴۱. این حاکم ظالم از طریق کشتار و قتل فضایی ترسناک برای دوستداران اهل بیت (ع) به وجود آورده بود و با گماردن حاکمان جابر، انگیزه هرگونه دادخواهی و ندای عدالت خواهی را در دل مردم مظلوم آن زمان خفه کرده بود. دورانی بسیار سخت که در پی شهادت امام حسین (ع) و یارانش به وجود آمده بود، به این سادگی از

ذهن مردم پاک نمی شد. سخت گیری های هشام بن اسماعیل، حاکم وقت مدینه بر خاندان اهل بیت (ع) و دوستدار نش چنان بود که ولید بعد از مرگ پدرش ناچار به برکناری او شد ۳۷۶. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۷. لذا در این شرایط امام سجاد (ع) به ناچار از روش دیگری برای تبیین، توسعه و ترویج فرهنگ دینی در تقابل با حاکمان جائر بهره می برد.

۲. دعا؛ بهترین شیوه مبارزه

در اسلام، عبادت دارای ابعاد مختلفی است که متأسفانه فقط به جنبه فردی آن همچون نماز و روزه اشاره شده است؛ در حالی که عبادت در یک نگاه عمیق و موشکافانه علاوه بر بعد فردی، دارای ابعاد فراوان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... است. سیره امامان (ع) سرشار از معارف بلند الهی است که در همه جای زندگی ایشان به چشم می خورد. مناجات با حضرت رب و دعای انسان نیازمند به درگاه آن بی نیاز، خدمت به مردم با هدف رضای پروردگار، همه از سلوک معنوی ایشان در برابر قادر متعال حکایت دارد.

دعا و نیایش برای ائمه معصومین (ع) به مثابه انسان های کامل و نقطه اتصال عالم ناسوت به عالم لاهوت، حلقه وصلی به سوی محبوب است که در هر زمانی برای این ارتباط عاشقانه بهره می بردند. امام کاظم (ع) زندان تاریک را به روشنایی دنیای بیرون برای عبادت ترجیح می داد و این نشان دهنده میل ذاتی ایشان به نقطه نهایی عبادت یعنی بندگی و عبودیت است. دعا و نیایش و عبادت و معنویت برای امام سجاد (ع) نیز بهترین روش برای معرفی معارف اسلامی و مبارزه با طاغوت زمان بوده است.

ایشان با درک عمیق و با شناختی که از مقتضیات عصر خود داشت، به این نتیجه رسید که بهترین شیوه برای افشاگری فسق و ظلم حاکمان و روشن کردن دیدگان عمومی مردم و آشکار کردن عملکرد ظالمانه حکومت، استفاده از سلاح دعا به جای مبارزه مسلحانه است. حضرت در قالب دعا و نیایش، مفاهیم ارزشمندی را برای مردم بازگو می کردند. از جمله روشنگری های حضرت درباره غاصبانه بودن حکومت و بدعت های نامشروع آن، دعای چهل و هشتم صحیفه سجادیه است؛ آنجا که از فرصت روز عید قربان مصادف با روز جمعه استفاده می کند و می فرماید: پروردگارا! این مقام [حکومت] که مخصوص خلفای تو و برگزیدگان تو و جایگاه امنای تو در درجه بلندی است که ایشان را به آن اختصاص دادی، غاصبان آن را به غارت برده اند و تقدیر آن به دست توست، و این تقدیر توست و فرمان تو مغلوب نمی شود و از تدبیر محتومت، به هر گونه که بخواهی و هر جا که بخواهی، کس را یارای تجاوز نیست و تو به هر کاری که اراده کنی داناتری و در آفرینش خود متهم نیستی. پس، برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور شدند و حقشان از کف بشد. اکنون می نگرند که احکامات دگرگون شده و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو به روش تو به جای آورده نمی شود و سنت های پیامبر متروک مانده است ۳۷۷. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸، ص ۲۳۸.

حضرت در جای دیگر از دعاهای خود به صراحت حکومت وقت را حکومت ظالم می خواند و از خداوند می خواهد تا دستانش را برای برقراری عدل و انصاف در جامعه باز کند تا بتواند سنت متروکه پیامبر اسلام (ص) را با حاکمیت دینی احیا کند. ایشان در دعای ۴ (ع) صحیفه سجادیه در محضر پروردگار عرضه می دارد:

ص: ۱۳۱

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا: بار الها! ولی خود را به سپاس آنچه بر او انعام کرد، الهام کن و ما را نیز به شکر نعمت وجود رهبر بر حق ملهم کن و از نزد خویش قدرتی یاری دهنده به او ببخش و درهای کامیابی را سهل و آسان به رویش باز کن؛ وَ اعِنهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِكَ وَ انصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ: او را به قوی ترین تکیه گاه خود مدد ده و او را پشت گرم کن و بازویش را توان بخش و به نظر لطف و عنایت خود مراقبت و به حفظ خویش حمایت کن و او را به وسیله ملائکه خود یاری ده؛ وَ اَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ، وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْلُ بِهِ صِدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ أَبْنِ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أزلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغَاءَ قُصْدِكَ عَوَجًا وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ: به نیرومندترین سپاهت مدد رسان و کتاب و حدود و شرایعت و سنت های رسولت را به وسیله او بر پادار و آنچه از علائم آئینت را که اهل تجاوز می رانده اند، به وسیله او زنده کن و از برکت وجودش زنگار ستم از طریقت خود پاک فرما و ناهمواری را از جاده خود برطرف کن و به وسیله او آنان را که انحراف از راهت گزیده اند، از سر راه بردار و آنان را که قصد ایجاد کجی دارند، از عرصه حیات ریشه کن فرما و دلش را در حق دوستانت نرم و دستش را بر دشمنات گشوده کن ۳۷۸ همان، دعای ۴۷، ص ۲۳۸.

رعب و وحشت از دستگاه حکومت ظالم بنی امیه در دوران امامت حضرت زین العابدین (ع) به گونه ای بوده است که حتی حضرت برای تذکر اشتباه اعتقادی برخی گمراهان، ناچار از تقیه بودند. در روایتی منقول است که روزی

حضرت در مسجد رسول خدا (ص) مشغول عبادت بودند که شنیدند: مردمی خداوند عالم را به بندگانش شبیه کرده اند. ایشان از سخن این گروه گمراه به هراس افتادند و به خود لرزیدند. برخاسته و نزد قبر مطهر رسول خدا (ص) آمدند و با صدای رسا با پروردگار خویش این گونه به مناجات پرداختند: «بار خدایا! قدرت تو آشکار گشته؛ در حالی که هیبت جلال تو پدیدار نیست؛ از این رو تو را نشناخته و تو را با اندازه گیری های مادی اندازه گیرند و بدان چه تو آن گونه نیستی، تو را شبیه سازند. بار خدایا! همانا من از کسانی که تو را به مانند مادیات شبیه سازند، بیزارم، خداوندا! چیزی همانند تو نیست و تو را درک نموده اند... ۳۷۹. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۳.

با دقت در این دعا درمی یابیم که چگونه حضرت برای موعظه و ارشاد مجبور به تقیه بوده و مواعظ خود را در قالب دعا بیان می فرموده اند.

۳. معرفت و انگیزه عبادت در سیره عبادی امام (ع)

بالا-ترین درجه عرفان برای یک انسان کامل ارتباط با خالق بی همتا و خوف از محضر پروردگار در تمامی لحظات زندگی است؛ زیرا اگر قلب انسان منور به نور ایمان شود، آثار آن نیز در صورتش ظاهر می شود؛ لذا در هر حالی خود را در محضر ربوبیش حاضر و خداوند را ناظر به کردارش می بیند و قلب و زبانش همیشه در ذکر اوست و از یادش یک لحظه غافل نمی شود. امام سجاد (ع) در تمامی لحظات زندگی اش چنین بود. حلقه گمشده وصال خویش به سوی معبود را در عبادت او می دید و از هر فرصتی برای رسیدن به آن دریغ نداشت. ایشان عبادت را از کور کورانه و با ترس از عقاب یا شوق به نعمات بهشتی انجام

نمی دادند؛ بلکه خداوند را شایسته بندگی می دانستند. ایشان از انگیزه خود برای عبادت و پرستش خدای متعال چنین می فرمایند: من دوست ندارم که عبادتم را به انگیزه و اغراض شخصی خود و برای رسیدن به ثواب های آن انجام دهم که مانند بنده طمعکار باشم که اگر خواسته اش تأمین شود، عملش را انجام می دهد؛ وگرنه رها می کند نیز دوست ندارم که مانند بنده بد، وظیفه شناس باشم که اگر ترس از مواخذه و کیفر نداشته باشد، هیچ کاری نمی کند. از حضرت سؤال شد: پس شما به چه انگیزه ای خدا را عبادت می کنید؟ فرمود: این نعمت ها و الطاف فراوان باعث می شود که او را مستحق عبادت و سزاوار پرستش بدانم ۳۸۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۹۸.

۴. سیره امام سجاد (ع) در عبادت

اشاره

امام سجاد (ع) را آقا و سرور عبادت کنندگان می خوانند؛... ۳۸۱. همان، ج ۴۶، ص ۷. افظ رجب برسی می سراید:

هَذَا بَقِيَّةُ آلِ اللَّهِ سَيِّدُ أَهْلِ الْأُ... * * * * * رُضِ زَيْنُ عِبَادِ اللَّهِ كُلُّهُمْ

او باقی مانده آل الله و بزرگ اهل ولاست * * * * * سید زمینان زینت تمام بندگان خدا

نَجَلِ الْحَسَيْنِ الْفَتَى الْبَاقِي وَ وَاوْرَثِهِ * * * * * وَالسَّيِّدِ الْعَابِدِ السَّجَادِ فِي الظُّلَمِ... ۳۸۲. حافظ برسی، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، ص ۳۷۵.

فرزند جوانمرد باقیمانده و وارث امام حسین * * * * * و سرور و عابد و سجاد در تاریکی های شب

ص: ۱۳۴

در حالات آماده شدن ایشان برای نماز آورده اند که آن حضرت هرگاه می خواست اراده نماز کند و برای وضو مهیا می شد؛ رنگش زرد می شد؛ عرض کردند که یابن رسول الله! چرا در موقع وضو حال شما تغییر می کند؟ می فرمود: می دانید، برای رسیدن به خدمت چه کسی خود را مهیا می کنما ۳۸۳. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۸. در روایت دیگر نقل شده است که حضرت سجاد (ع) در اوقات نماز، رنگ مبارکش متغیر و اثر طپش و لرزه در بدن مبارک او هویدا می شد. سبب این حالت را از او جويا شدند، فرمودند: خداوند در قرآن فرموده است: فَاسْتَيْقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ۳۸۴. هود، آیه ۱۱۲. به یاد آر نماز و سایر عبادات را آن چنان که به آن امر شدی.» می ترسم که آن نمازی که من به جا می آورم، موافق رضای پروردگار عالم نباشد ۳۸۵. شهید ثانی، شرح مصباح الشریعه، ص ۱۸۷. امام باقر (ع) در وصف نماز پدر بزرگوارشان می فرماید: موقعی که علی بن حسین (ع) به نماز بر می خاست، رنگ صورت او دگرگون می شد و چون به سجده می رفت تا از فشار سجده، سر و جانش در عرق نمی شد، سر بر نمی داشت ۳۸۶. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۱۱.

حضرت زین العابدین (ع) در اوصاف نمازگزاران، روایتی را از جد بزرگوار خود علی (ع) نقل می فرمایند: روزی ایشان نماز گزاردند و در جای خود نشستند [و مشغول عبادت شدند] تا آن گاه که آفتاب طلوع کرد؛ بعد از آن متوجه مردم شد و فرمود: به خداوند سوگند! گروهی قبل از ما گذشتند که همواره خدا را سجده می کردند. آنها در حال قیام و سجده، خدا را پرستش می کردند [در حالی که] چهره ها و زانوهای خود را بر زمین می گذاشتند، گویا صدای آتش در گوش

آنها نواخته می شد، هنگامی که نام خدا به میان می آمد، مانند درختان می لرزیدند. ۳۸۷ عزیزالله عطاردی قوچانی، ایمان و کفر (ترجمه جلد ۶۴ بحار الأنوار)، ج ۱، ص ۳۰۱.

روایات فراوانی بر اهمیت بوی خوش و معطر بودن وارد شده است؛ تا آنجا که آن را از اخلاق پیامبران دانسته اند. ۳۸۸. کلینی، الکافی، ج ۱۱، ص ۳۱۰. عبد الله بن حارث می گوید:

علی بن الحسین (ع) شیشه مشکی در نمازخانه خود داشت. هر گاه برای ادای نماز به آنجا داخل می شد، اندکی از آن برمی داشت و به خود می مالید. ۳۸۹. همان، ج ۱۳، ص ۲۰۳. ایشان بنا به فرمایش امام صادق (ع) در هنگام نماز خشن ترین لباس ها را بر تن می کرد. ۳۹۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۴۲. شدت علاقه حضرت به عبادت به خصوص فریضه نماز چنان بود که عمرو بن شمر از جابر جعفی از امام باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت (ع) فرمود: علی بن حسین (ع) در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و [هنگام نماز چنان از خود بیخود می شد که] باد او را همانند خوشه گندم به این سو و آن سو می برد. ۳۹۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳. عبدالله بن علی بن حسین می گوید: پدرم در شب آن قدر نماز می خواند که دیگر از خستگی نمی توانست به روی پای خود بایستد؛ آن گاه به طرف رختخواب می رفت. ۳۹۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰. در روایت دیگر امام باقر (ع) می فرماید: پانصد درخت خرما داشت که کنار هر کدام دو رکعت نماز می خواند. ۳۹۳. همان، ج ۴۶، ص ۸۰.

حضرت بر عبادت علاقه وافری داشته است؛ اما ایشان همه اینها را در برابر عبادت جد بزرگوارشان علی (ع) ناچیز می دانستند. روزی فرزند بزرگوارشان امام

باقر (ع) بر او وارد شدند؛ مشاهده کردند: پدرش از فرط عبادت کاملاً چهره اش تغییر کرده و از بیداری شب‌ها صورتش زرد شده و از گریه کردن چشم‌هایش ورم کرده و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه بسته و پاهایش از اثر قیام برای نماز ورم کرده است. حضرت امام باقر (ع) فرمود: من هنگامی که پدرم را در این حال مشاهده کردم، از مشاهده وضعیت او متأثر شدم و گریه کردم. پدرم در این حال در فکر فرو رفته بود؛ پس از مدتی متوجه من شد و گفت: ای پسرک من! بعضی آن اوراق را به من بده که در آنها عبادت علی (ع) را نوشته‌اند. من کتاب‌ها را به پدرم دادم و او مقداری از آنها را قرائت کرد؛ پس از این کتاب را با ناراحتی کنار گذاشت و فرمود: کدام شخص توانایی دارد، عبادت علی بن ابی طالب (ع) را انجام دهد؟ ۳۹۴. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۷.

روزه در سیره عبادی امام (ع)

یکی از ویژگی‌های خاص امام سجاد (ع) امساک و روزه داری ایشان در طول زندگیشان بود. علاقه وافر ایشان به عبادت به خصوص در حال گرسنگی از خصوصیات و سیره همیشگی عبادی ایشان به شمار می‌رفت. از کنیز حضرت پرسیدند: امام را در طول سال‌های زندگی چگونه یافتی؟ گفت: خلاصه بگویم یا طولانی؟ گفتند: نه؛ مختصر. گفت: هرگز روز برایش غذا نیاوردم [پیوسته روزه داشت] و هرگز شب برایش رختخواب نگستردم [شب‌ها پیوسته به عبادت مشغول بود] ۳۹۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۶۷. امام صادق (ع) می‌فرماید: جد بزرگوارم، امام زین العابدین (ع) خیلی زیاد عبادت می‌کرد. روزها روزه داشت و شب‌ها به قیام به سر می‌برد؛ به

گونه ای که باعث بیماری حضرتش شد ۳۹۶. همان، ص ۶۱.

امام صادق (ع) در بیان روزه داری ایشان می فرماید که جد بزرگوارشان امام سجاد (ع) روزه دو ماه شعبان و ماه رمضان را موجب توبه در پیشگاه خداوند متعال می دانستند. ۳۹۷ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۵: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) يَصِلُ مَا بَيْنَ شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ وَيَقُولُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةٌ مِنَ اللَّهِ.»

امام سجاد (ع) با فرارسیدن ماه مبارک رمضان از آن با اوصاف کریمه ای همچون ماه توبه، ماه مغفرت و رحمت، ماه آزادی از آتش جهنم و ماه رسیدن به بهشت یاد می کردند و از خداوند متعال می خواستند که ایشان را در این ماه مبارک به عبادت و طاعت موفق بدارد. ۳۹۸. همان، ص ۴۰۳. ایشان در این ماه به دعا و مناجات و کثرت استغفار سفارش می کردند و می فرمودند: «فَأَمَّا الدُّعَاءُ فَيُدْفَعُ بِهِ عَنْكُمْ الْبَلَاءُ وَ أَمَّا الْإِسْتِغْفَارُ فَيَمْحَى ذُنُوبَكُمْ» ۳۹۹. همان، ص ۴۴۰. دعا بلاها را از شما دور و استغفار گناهان شما را محو می کند. «

درباره حالات آن حضرت در ماه مبارک رمضان آورده اند که وقتی این ماه فرا می رسید، ایشان جز به دعا و تسبیح و استغفار لب به سخن نمی گشودند: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) إِذَا كَانَ شَهْرَ رَمَضَانَ، لَمْ يَتَكَلَّمْ إِلَّا بِالِدُّعَاءِ وَ التَّسْبِيحِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ التَّكْبِيرِ، فَإِذَا أَفْطَرَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ شِدَّتْ أَنْ تَفْعَلَ، فَعَلْتُ؛... ۴۰۰. همان، ص ۴۴۱. و وقتی افطار می کردند، به پیشگاه باری تعالی این گونه دعا می کردند که بار خدیا! هر آنچه به صلاح می دانی، در حق بنده خود روا دار.»

ص: ۱۳۸

در فضیلت اطعام روزه داران همین بس که پیامبر عظیم الشان اسلام سفارش بسیاری بر آن کرده و ثواب آن را معادل با آزاد کردن بنده و آمرزش گناهان گذشته دانسته اند ۴۰۱. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۷۳. حضرت زین العابدین (ع) با تمسک بر سیره جد بزرگوارشان هنگامی که روزهای روزه داری فرا می رسید، می فرمود تا گوسفندی را ذبح می کردند و اعضایش را تقطیع می کردند و آن را می پختند؛ پس شامگاهان به روی دیگ ها خم می شد تا در حال روزه داشتن بوی آن را بیابد و آن گاه می فرمود: کاسه ای بیاورید، برای خانواده فلان از این غذا بکشید؛ برای خانواده فلان غذا بکشید تا همگی آن به پایان می رسید؛ پس آن گاه نانی و خرمایی می آوردند و شام آن امام همان بود ۴۰۲. همان، ص ۴۷۲.

حج در سیره عبادی امام (ع)

حج یکی از عباداتی است که بسیار بر آن سفارش شده است. امام سجاد (ع) بسیار بر این امر تأکید و سعی فراوان برای به جا آوردن آن داشته اند. ایشان درباره اهمیت برپایی حج می فرمایند: حج و عمره به جای آورید تا بدن هایتان سالم و روزی تان وسیع و ایمانتان شایسته شود ۴۰۳. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۴۷. اهمیت سفر حج آن قدر زیاد بوده است که حضرت به کسانی که توفیق تشریف نداشتند، می فرمایند: ای گروه کسانی که حج نکرده اید، حاجیان را چون از سفر بازگردند با آغوش و روی باز و چهره خندان استقبال کنید، دستشان را بفشارید و ایشان را بزرگ دارید ۴۰۴. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۶۹. در این صورت در پاداش آنان شریک و سهم خواهید شد ۴۰۵. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۱. دت علاقه امام زین

ص: ۱۳۹

العابدین (ع) به سفر معنوی حج چنان بود که زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که امام سجاد (ع) ماده شتری داشت که ۲۲ سفر بر او به حج رفته و یک تازیانه به او نزده بود ۴۰۶. همان، ج ۲، ص ۵۱۵.

تشریف به سفر حج آن قدر برای ایشان دارای اهمیت بود که هرگاه مهیای سفر حج یا عمره می شد، وضو می ساختند و دو رکعت نماز می گزاردند و بعد از قرائت سوره های حشر، الرحمن، مُعوذتین و توحید به بارگاه ربوبی مناجات می کردند و خیر دنیا و آخرت را از محضر پروردگار مسألت می داشتند. ۴۰۷ همان، ج ۶، ص ۶۰۳.

در حالات معنوی حضرت در ایام حج آورده اند که هنگام محرم شدن با قرائت تلبیه و ندای «لیبک» از هوش رفتند و از بالای ناقه به زمین افتادند. وقتی علت را از ایشان جویا شدند، فرمودند: از ترس آنکه پروردگار عالم در جواب لبیکم بگوید: «لالیبک و لاسعدیک» ۴۰۸. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۳۷.

سعی حضرت بر آن بود که هنگام سفر حج بهترین توشه ها را به همراه خود بر دارد. عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) روایت می کند: چون امام سجاد (ع) به سفر و حج عمره می رفت، از بهترین توشه ها مانند بادام و شکر و آردهای نرم محمص و محلی برمی داشت ۴۰۹. کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۶۸۱.

محمد بن ابی حمزه درباره گریه های ایشان در نماز از پدرش نقل می کند: شبی حضرت علی بن الحسین (ع) را در کنار خانه کعبه دیدم که نماز می خواند و قیام آن را طول داد؛ تا به حدی که گاهی بر پای راستش و گاهی بر پای چپ تکیه می داد؛ سپس شنیدم با صدایی مانند شخص گریان می گفت:

ص: ۱۴۰

ای آقای من! آیا مرا عذاب کنی با اینکه دوستی تو را در دل دارم؟ هر آینه به عزتت سوگند! اگر چنین کنی میان من و مردمی جمع کنی و مرا با مردمی گرد آوری که دیر زمانی به خاطر تو با آنان دشمنی ورزیده ام ۴۱۰. همان، ج ۴، ص ۵۴۹.

طاوس یمانی گوید: در شبی وارد حجره شدم. در این هنگام علی بن حسین (ع) وارد شد. وی مدتی نماز خواند و پس از آن به سجده رفت. گفتم: اینک مرد صالحی از خاندان نبوت به سجده رفته و لازم است، گوش دهم تا وی در سجده چه می گوید. پس از این گوش فرا دادم. حضرت می گفت: «عَبِيدُكَ بِفِنَائِكَ مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ يَسْأَلُكَ؛ بنده کوچکت به در خانه ات آمده، بیچاره آستانت به درگاه تو آمده، فقیر تو به سویت آمده، درخواست کننده در گاهت سر به آستانت نهاده است.» ابن طاوس گوید: من این جملات را در هر گرفتاری که خواندم، خداوند او را رفع کرد. ۴۱۱. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۸۹.

در وصف هیبت و عظمت حضرت سیدالسادین (ع) در سفر حج روایات فراوانی داریم. برای نمونه هنگامی که ایشان حج به جا می آورد، تمام دیدگان مردم مکه محو تماشای شخصیت بزرگ و باعظمت ایشان شده بود. نقل است که هشام به عبدالملک روزی در مسجد الحرام در حال طواف بود و کثرت جمعیت مانع طواف وی شد. ناگاه دید، امام سجاد (ع) طواف می کند و مردم برای وی راه باز می کنند. وی در پاسخ همراهان خویش که از هویت امام سجاد سؤال می کردند، خود را به نادانی زد و پرسید: نمی دانم، این جوان کیست؟ فرزدق، شاعر معروف اهل بیت (ع) در آنجا بود؛ پس در همان لحظه برای معرفی آن بزرگوار اشعاری بسیار پر معنا و مفهومی در وصف ایشان سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبُطْحَاءَ وَطَأْتَهُ *** وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِجْلَ وَ الْحَرَمَ

این مرد کسی است که سنگریزه های مکه جای پای او را می شناسند، خانه کعبه و بیابان های حجاز از حل و حرم او را می شناسند.

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ *** هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزند بهترین همه بندگان خدا است، این همان مرد پرهیزکار و پاکیزه و پاکی است که نشانه [خداوند در زمین] است.

يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانَ رَاحَتِهِ *** رُكْنَ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ

هنگامی که برای دست مالیدن و بوسیدن حجر الاسود می آید، نزدیک است رکن حطیم [که میان حجر الاسود و درب کعبه است] به خاطر آشنایی با آن دست، آن را نگهدارد.

إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا *** إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكُرَمِ

هرگاه قریش او را دیدار کنند، گوینده ایشان گوید: به جوانمردی ها و بزرگواری های این مرد کرم و جوانمردی پایان پذیرد ۴۱۲. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۹.

ص: ۱۴۲

پیوست های تبلیغی*. پژوهشگر حوزه علمیه قم. ۱۹۳.* پژوهشگر حوزه علمیه قم. ۱.* پژوهشگر حوزه علمیه قم. ۴۱۳. سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۳۳۶.* پژوهشگر حوزه علمیه قم.

ص: ۱۴۳

انتساب به چیزهای مقدس و با عظمت مانند جلد و قاب قرآن و مشاهد مشرفه معصومین (ع).

۲. تبرک جستن به نام های امامان، با نوشتن بر کفن مستحب است ۴۱۴. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۲۵؛ محمدکاظم یزدی عروه الوثقی، ج ۱، ۴۱۷۱. محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۲۷۱.

۳. نامگذاری فرزندان به نام های ائمه و انبیاء و اوصیای الهی به جهت تبرک مستحب است ۴۱۵. همان، ج ۳۱، ص ۲۵۴.

۴. تبرک جستن به دفن جنازه در مشاهد مشرفه، هر چند با انتقال میت به آن مکان ها مستحب است ۴۱۶. سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۱، ص ۸۵.

۵. تبرک جستن به مشاهد مشرفه معصومین (ع) مستحب است.

۶. تبرک جستن به نیم خورده مؤمن مستحب است ۴۱۷. محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۲۷۱.

۷. تبرک جستن به قرآن با نوشتن آن بر کفن و مس کلمات و حروف آن مستحب است ۴۱۸. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۲۷؛ محمدکاظم یزدی، عروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۸. تبرک جستن به مهر، بعد از نماز مستحب است ۴۱۹. سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۳۳۷.

۹. تبرک جستن به آب زمزم با نوشیدن و همراه بردن، مستحب است ۴۲۰. همان.

۱۰. تبرک جستن به کعبه و ارکان آن، به ویژه رکن حجرالأسود و رکن یمانی مستحب است ۴۲۱. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۶۱.

ص: ۱۴۴

۱۱. تبرک جستن به غذاهای اهل بیت (ع) مستحب است ۴۲۲. «إِذَا وُضِعَتْ مَوَائِدُ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ... وَ لِمَنْ أَكَلَ مِنْ طَعَامِهِمْ...» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۲۹)

روضه خوانی

روضه ورود کاروان به کربلا

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ عَلِيٍّ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ۷۵۰۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۸.

کاروان اهل بیت (ع) روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یک هجری وارد سرزمین کربلا شد ۵۰۳. شیخ مفید، الإرشاد، ص ۳۸۶.

امام پرسید: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: «طفّ». ساحل فرات سپس پرسید آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: کربلا! پس آن حضرت فرمود: خدایا پناه می برم به تو از کرب و بلا (غم و مشقت) سپس فرمود: «هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَسِيْفُكَ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا» ۵۰۴. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۵. اینجا (واپسین) منزلگاه ها و محل ریختن خون ما و محل قبر ما است که جدم رسول خدا (ص) من را چنین حدیث کرده است.

بار بگشاید اینجا کربلا است *** آب و خاکش با دل و جان آشنا است

ص: ۱۴۵

بار بگشاید خوش منزل گهی است **** تا به جنت زین مکان اندک رهی است

ام کلثوم نزد برادر آمد و عرض کرد: برادرم این بیابان، خوفناک است، امام فرمود: خواهرم! هنگام رفتن به غزوه صفین در همین جا با پدرم فرود آمدیم، پدرم سرش را روی دامن برادرم حسن (ع) گذاشت، و ساعتی خوابید و من حاضر بودم، پدرم بیدار شد و گریه کرد، برادرم حسن (ع) پرسید: چرا گریه می کنی؟ پدرم فرمود: گویا در خواب دیدم این بیابان دریایی از خون است، و حسین (ع) در آن غرق شد و فریادش می طلبید و کسی به فریاد او نمی رسید. سپس پدرم به من رو کرد و فرمود: هنگامی که چنین حادثه ای رخ داد، چه کار می کنی؟ گفتم: صبر می کنم، که جز صبر چاره ای نیست ۵۰۵. حائری طبرسی، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۸۶.

آری، روز دوم وارد کربلا شدند. عقيله بنی هاشم می خواست پیاده شود همه محرم ها دور و برش را گرفتند؛ عباس، قاسم و همه برادرانش آمدند یا بقیه الله! این یک فرود بود، یک خروج هم صبح روز یازدهم این قافله خواست از کربلا حرکت کند. زینب یک به یک کودکان را سوار کرده اما وقتی نوبت به خودش رسید، محرمی نبود تا او را سوار نماید، و جوانان بنی هاشم همه شهید شده بودند و حضرت علی بن الحسین (ع) هم در غل و زنجیر بود. پس با زبان حال به برادر خطاب کرد و گفت:

محرم زینب، رسیده وقت سواری **** بر شتر من نه محمل و نه عماري

یا که خودت خیزی یا که اکبر و عباس **** یا که به لشکر بگو روند کناری

هنگامی که کاروان اسیران وارد شام شدند، یزید آنها را در محل خرابه ای جای داد.

زنان اهل بیت، جریان شهادت امام حسین (ع) و یاران و جوانان بنی هاشم و اصحاب را از کودکان مخفی نگاه داشته به آنها می گفتند: پدرانتان به مسافرت رفته اند.

امام حسین (ع) دختری خردسال داشت: شبی از خواب بیدار شد و در حالی که سخت پریشان بود، جویای پدر شد و گفت: پدرم کجاست که من اکنون او را دیدم؟

زنان و اسیران وقتی سخن او را شنیدند، گریستند و دیگر کودکان ناله سر دادند. صدای ناله و شیون آنان بلند شد و یزید از خواب بیدار شد و پرسید: این صدای گریه از چیست و این ناله و زاری از کجاست؟

گفتند: کودکی از کاروان اسیران اهل بیت (ع) پدر را در خواب دیده و او را طلب می کند.

دستور داد تا سر پدرش حسین (ع) را نزد او ببرند. پس آن سر مقدس را در طبقی قرار داده و روپوشی بر آن کشیدند و نزد آن کودک بردند. کودک پرسید این چیست؟ گفتند: این همان مقصود و مراد توست آن کودک روپوش را برداشت و چون دیدگانش به سر مبارک پدر افتاد، ناله ای از عمق دل کشید و بی تاب شد.

بابا چرا دیر آمدی در کنج ویران *** کردی فراموش ای پدر حال یتیمان

ای رأس پرخون پدر منزل مبارک *** کردی در این ویران گذر منزل مبارک

دارم خجالت از تو ای شاه حجازی **** باید که در ویرانه ام امشب بسازی

نه شمع و فرشی تا کنم مهمان نوازی **** جز خشت خاکی زیر سر منزل مبارک

سر مبارک را در بغل گرفت می گفت: «یا اَبْتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَيْكَ؛ چه کسی رگ های گردنت را برید.»

«یا اَبْتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؛ بابا چه کسی موی تو را به خونت رنگین کرد؟!»

«یا اَبْتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي أَيَّمَنِي عَلَى صِغَرِ سِنِّي؛ بابا چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد. ۵۰۶. کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹.

آنگاه لب کوچک خود را بر لب های پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت، هر چه کوشش کردند به هوش نیامد و این کودک یتیم خردسال در شام از دنیا رفت ۵۰۷. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۴۵۶.

روضه حُرّ

زمانی که حُرّ از کوفه بسوی کربلا روانه شد، شنید هاتفی صدا می زند: حُرّ، مژده بهشت برای توست. با تعجب گفت: من به جنگ امام حسین (ع) می روم و این بشارت برای چیستا ۵۰۸. شیخ محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۰۳. آری، آن زمان رسید، حُرّ خود را بین بهشت و جهنم می بیند.

ص: ۱۴۸

نزد امام حسین (ع) آمد عرض کرد: فدایت گردم ای پسر پیغمبر (ص) من بودم تو را از بازگشت منع کردم، و گمان نمی کردم کار به اینجا بکشد، من از کار خود پشیمانم و به سوی خدا توبه می کنم.

این در تو مقصد و مقصود ما ***وی رخ تو شاهد و مشهود ما

یار شو ای مونس غمخوارگان ***چاره کن ای چاره بیچارگان

چاره ما ساز که بی یاوریم ***گر تو برانی به که رو آوریم

امام (ع) توبه حرّ را پذیرفت، حرّ به سوی میدان رفت و در برابر لشگر عمرسعد ایستاد، خطبه ای خواند و آنها را سرزنش کرد و خطاب به لشگر گفت: رفتار بدی با ذریه پیامبر (ص) کردید، خداوند در روز عرش قیامت، سیرابتان نکند. دشمن او را هدف تیر قرار داد، و حرّ بسوی امام بازگشت و در محضر امام ایستاد ۵۰۹. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۲۹؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۲.

تا اینکه به اذن امام (ع) وارد نبرد شد آن قدر جنگید تا دشمن او را از اسب به زمین اندخت آن لحظه آخر چشم باز کرد مولای خود را بالای سرش دید. امام (ع) خون صورت حرّ را پاک می کرد و می فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَيَمَّكَ أُمَّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ۵۱۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴ ۱۵. تو آزاده ای همانگونه که مادرت تو را آزاد نامید، تو در دنیا و آخرت آزاد هستی.»

روضه حضرت قاسم (ع)

السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، الْمَضْرُوبِ هَامَتُهُ، الْمَسْلُوبِ لَأُمَّتِهِ،

ص: ۱۴۹

حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ فَجَلَى عَلَيْهِ عَمُّهُ كَالصَّقْرِ ٧٥١١. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ٤٩٠.

قاسم، برادر زاده امام (ع) اذن میدان خواست، ولی امام (ع) به او اذن نداد. قاسم دست و پای عموی خود را بوسید تا اذن گرفت. اما هنگامی که خواست به سوی میدان برود، امام (ع) بر او نظری انداخت و برادر زاده اش را در بغل کرد هر دو گریستند تا از هوش رفتند.

قاسم وارد میدان شد. حمید بن مسلم گوید: نوجوانی را دیدم سوار بر مرکب که پای او به رکاب نمی رسید و بند یکی از کفش هایش باز بود و فراموش نمی کنم که بند کفش چپ او باز بود و صورت او همانند پاره ماه بود. حمله ای به طرف دشمن کرد و بین او و دشمن جنگ در افتاد تا اینکه مردی از قبیله ازد به نام عمرو بن سعد کنار من بود، گفت: من اکنون رفته و این نوجوان را به قتل می رسانم. من او را از این کار منع کردم، اما نپذیرفت و بر او حمله کرد و قاسم را از اسب بر زمین افکند.

در این لحظه عمویش را صدا زد و امام (ع) همانند پرنده شکاری به سرعت به سوی قاسم آمد. اما هنگامی که بر بالین او رسید، آن مرد ازدی را دید که قصد کشتن قاسم را دارد. پس بر او حمله کرد و شمشیری بر او زد که دستش قطع شد. آن مرد فریاد زد و از سپاه کوفه استمداد کرد و آنها هم به یاری او شتافتند. در ادامه حمید بن مسلم می گوید. وقتی غبار میدان فروکش کرد دیدم: امام (ع) بر بالین قاسم ایستاده و قاسم پاها را به زمین می زند و در حال جان دادن بود. پس گوش دادم و شنیدم که خطاب به قاسم (ع) می فرمود: «يَعزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ ٥١٢». محمدا باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٣٥. بر عمویت سخت است که او را بخوانی و او تو را پاسخ ندهد و یا اجابت کند وقتی که سودی برای تو نداشته باشد.»

ص: ١٥٠

مزد حسن را به تو پرداختند *** اسب به گلگون بدنت تاختند

کاش نمی دید عمو پیکرت *** تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی دید تو را این چنین *** جان دهی و پای زنی بر زمین

حمید بن مسلم می گوید: سپس امام (ع) قاسم را به سینه چسباند و او را برداشت. من با خود گفتم! حسین (ع) بدن قاسم را کجا می برد؟ دیدم او را آورد و در کنار جسد جوانش علی بن الحسین قرار داد.

روضه حضرت علی اصغر (ع)

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الطُّفْلِ الرِّضِيِّ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيحِ الْمُتَشَحِّطِ دَمًا الْمُضَيَّعِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ ۷۵۱۳. همان، ص ۶۶.

امام حسین (ع) پس از شهادت انصار و اهل بیتش نزد اهل حرم آمد و به خواهر فرمود: «وَقَالَ لِرَازِيَةَ نَوَالِيْنِي وَلَعْدِي الصَّغِيرَةِ حَتَّى أُودِعَهَا ۵۱۴. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۷. فرزند کوچک من را بیاور تا با او وداع کنم.» زینب (ع) کودک خردسال را نزد امام (ع) آورد، اما تا خواست آن کودک را بیوسد تیری بر گلوی آن کودک خورد و به شهادت رسید ۵۱۵. همان.

«فَذَبَحَ الطُّفْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» تیر حرمله بن کاهل گوش تا گوش او را برید. و امام (ع) خون گلوی آن طفل را گرفته و به آسمان پاشید ۵۱۶. حائری طبرسی، معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۲۴.

و فرمود: «هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» آسان کرد بر من این مصیبت را اینکه در محضر و دید خدای تعالی است ۵۱۷.
شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۴۹.

سپس ندایی شنید از آسمان: «دَعُهُ يَا حُسَيْنُ؛ فَإِنَّ لَهُ مُرَضِعًا فِي الْجَنَّةِ» ۵۱۸. ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۴۳. بگذار او را
که شیردهنده ای در بهشت برای او می باشد.»

سپس امام (ع) آن کودک به خون آغشته را نزدیک خیمه آورد و قبر کوچکی را حفر کرد و او را با همان حالت به خاک
سپرد ۵۱۹. مقتل امام حسین (ع) و یاران، ترجمه نفس المهموم، علی نظری منفرد، ص ۴۲۵.

غم مخور ای بهترین همراز من *** غم مخور ای آخرین سرباز من

غم مخور ای کودک خاموش من *** قتلگاہت می شود آغوش من

غم مخور ای اصغر نیکو و شَم *** من خودم تیر از گلویت می کشم

مخفی از چشم زنان دل پریش *** می کنم قبر تو را با دست خویش

می گذارم صورتت را روی خاک *** تا ز خاک آید ندای عشق پاک

روضه حضرت علی اکبر (ع)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ

الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَوْلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ ۷۵۲۰. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۸۷.

پس از شهادت یاران و اصحاب امام (ع) نوبت به فداکاری و ایثار بنی هاشم رسید هنگامی که بنی هاشم در رفتن به میدان نبرد، با یکدیگر وداع می کردند علی اکبر از ایشان پیشی گرفت و نزد پدر آمد از امام (ع) اجازه میدان خواست. امام حسین (ع) بدون درنگ به فرزندش اجازه میدان داد.

که دلم پیش تو و گه پیش اوست *** رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست

آنگاه امام (ع) در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، رو بسوی آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ (ص) ۵۲۱۱. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۳. بار خدایا تو بر این گروه گواه باش به راستی جوانی به سوی آنها رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و رفتار و گفتار به رسول تو بود.»

و هر گاه دیدن پیامبر (ص) را اشتیاق می نمودیم، به او نظر می کردیم. پس نگاهی مأیوسانه بر او نمود و فرمود: ای پسر سعد! خدا رحم تو را قطع نماید چنان که رحم مرا قطع کردی آنگاه علی به سوی میدان آمد.

پس جنگ شدیدی کرد و دلاورانه نبرد نمود ولی پس از چندی عطش بر او غلبه کرد و نزد پدر بازگشت و گفت: ای پدر! «الْعَطَشُ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي» ۵۲۲. ابن نما، مثير الأ-حزان، ص ۶۹. تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن مرا به تعب آورد. آیا ممکن است جرعه آبی به من بدهی که نیرو گرفته و بازگشته مقابله کنم؟

ص: ۱۵۳

امام (ع) فرمود: فرزندم باز گرد امیدوارم شام نشده از دست جدت سیراب گردی.

دوباره به سوی نبرد شتافت. او بر دشمن حمله کرد و گروهی از آنها را به قتل رساند تا اینکه فریاد مردم برخاست. آنگاه منقذ بن مره مرادی بر او حمله کرد و بر او ضربتی زد.

«اعْتَنَقَ فَرَسَهُ فَأَخْتَمَلَهُ الْفَرَسُ إِلَى عَشِيرَةِ الْأَعْدَاءِ فَقَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا ۝۲۳۱». محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۴. پس دست در گردن اسب آویخت، ولی اسب او را میان سپاه دشمن برد و دشمن او را با شمشیرهای خود پاره پاره کردند.

سپه کوفه همه ایستاده **** به تماشای شه و شهزاده

شه روی نعش علی افتاده **** همه گفتند حسین جان داده

به یقین جان حسین بر لب بود **** آن که جان داد به او زینب بود

روضه حضرت ابوالفضل (ع)

السَّلَامُ عَلَى الْعَبِيدِ الصَّالِحِ الْمُطِيعِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (ع) ۝۲۴. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۵۷.

هر لحظه عطش خاندان پیامبر و اصحاب امام (ع) شدت می یافت. امام (ع) برادر خود عباس بن علی (ع) را طلبید و به او مأموریت داد تا به همراه سی نفر از سپاه سواره و بیست نفر از پیادگان برای آوردن آب حرکت کنند در حالی که

ص: ۱۵۴

بیست مشک با خود داشتند. آنان شبانه آمدند تا به نزدیک فرات رسیدند. نافع بن هلال پیشاپیش آنها با پرچمی مخصوص حرکت می کرد... عمرو بن حجاج با سپاهیان زیادی مراقب بودند که کسی از طرف امام (ع) آب نتواند به خیمه های حضرت برساند. عباس (ع) به پیادگان دستور داد تا مشکها را پر کنند و آنها طبق دستور عمل کردند. عمرو بن حجاج و سپاه خواستند راه را بر آنان ببندند ولی عباس بن علی و نافع بن هلال بر آنها حمله ور شدند و آنها را به پیکار مشغول کردند؛ دیگر سواران هم راه را بر سپاه عمرو بن حجاج بستند تا پیادگان توانستند مشکهای آب را از آن منطقه دور کرده به خیمه برسانند.

عباس (ع) برای اهل حرم آب آورد و به منصب سقایت نائل شد. روز عاشورا هم آمد تا برای کودکان تشنه آب آورد، نزد امام حسین (ع) آمد و گفت: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَ سَمِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ ۵۲۵». محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱. سینه ام تنگ و از زندگانی ملول شده ام مرا اذن ده تا به نبرد دشمن بروم. فرمود: برو قدری آب برای اهل حرم بیاور.»

اما وقتی وارد شریعه شد و آب برداشت، تیر بر مشک او زدند و دستانش را جدا کردند و عمود آهن بر فرقش فرود آوردند و او را شهید کردند. امام (ع) بر بالین او آمد و آن منظره دلخراش را مشاهده کرد و فرمود: «الْمَانُ اِنْكَسَرَ وَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حَيَاتِي ۵۲۶». همان. الآن کمرم شکست و چاره ام کم شد.»

ای تشنه کنار آب دریا مانده *** دست و علمت بگو کجا جا مانده

خوش خفته ای و نظر کنی فاطمه را *** برخیز و ببین حسین تنها مانده

ای ساقی سر مست زیبا افتاده **** دنبال لب آب بقا افتاده

دست و علم و مشک سه حرف عشق است **** افسوس ز هم هر سه جدا افتاده

روضه شب عاشورا

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ، قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ وَ أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ ۷۵۲۷. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۲۴.

امام سجاد (ع) می فرماید: شب عاشورا پدرم آمد و کنار خیمه ما نشست و به جون غلام ابوذر فرمود: برو شمشیر من را بیاور! او هم شمشیر پدرم را آورد؛ دیدم پدرم شمشیرش را آماده می کند و می گوید:

يَا دَهْرُ أَفِ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ **** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ **** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ **** وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

حسین بن علی (ع) پسر پیغمبر و جگر گوشه رسول خدا، کسی که روی شانهِ و آغوش و دامان پیغمبر جایش بود، شب عاشورا در محاصره دشمن است.

امام سجاد (ع) می فرماید: وقتی من این اشعار را از پدرم شنیدم، حزن و اندوه و گریه بر من غالب شد، اما خودم را نگه داشتم و گریه نکردم ولی عمه ام زینب گریست و فریاد به ناله بلند کرد.

زینب شنید این گفته برادر **** گفتا که ای نور دو چشم حیدر

این گفتگویت زد به جانم آذر **** شه در جوابش گفت جان خواهر

وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

خواهر مشو آزرده زین بیانم **** یک امشبى من بر تو میهمانم

جان تو و هم جان کود کانم **** تنها نه من آواره زین جهانم

وَ كُلُّ حَيٍّ سَأَلَكَ سَبِيلِي

زینب (گفت: «لَيْتَ الْمَوْتُ أَعِيدَ مِنِّي الْحَيَاةَا ۵۲۸. ابن نما، مثير الأحزان، ص ۴۹. ای کاش مرگ به حیات و زندگی من خاتمه می داد.

امام سجاد (ع) نقل می کند: «فَنَظَرُ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ (ع) فَقَالَ يَا أُخْتِيَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ؛... ۵۲۹. سید بن طاووس، اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۸۳. خواهر مواظب باش شیطان شکیبایی را از تو نگیرد! حالا اول مصیبت است، چرا سبلی به صورت می زنی؟ چرا بی تابى می کنی؟

پدرم امام حسین (ع) این جمله را به زینب فرمود و او را از بی تابى بر حذر داشت، ولی آنکه یک نگاه به زینب (کرد و اشک میان چشمانش حلقه زد. در این حال امام حسین (ع) گریست و اشک از چشمانش جاری شد. «وَ خَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيْهَا»... ۵۳۰. همان دیدم عمه ام غش کرد و روی زمین افتاد.

روضه وداع امام حسین (ع)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّجَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَتِيلَ اللَّهِ وَ ابْنَ قَتِيلِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ تَارِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَتَرَ اللَّهِ الْمُؤْتُورَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ۷۵۳۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶.

ص: ۱۵۷

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند **** سوختگان غمت با غم دل خرمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت **** با خبران غمت بی خبر از عالمند

بعد از شهادت حضرت علی اصغر (ع)، امام حسین (ع) کنار در خیمه آمد و زن ها و بچه ها بیرون آمدند حضرت رو به آنها کرد و فرمود: «و نَادَى يَا سَيِّدِي يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كُلثُومٍ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ ۵۳۲». محمداقرا مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

برای خداحافظی، این دیدار آخر است. یک وقت انسان می گوید: «السلام علیکم» یک وقت می گوید: «علیکن منی السلام» یعنی این سلام، سلام آخر است.

بچه ها اطراف امام حسین (ع) جمع شدند و گفتند: بابا «رُدْنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا ۵۳۳». همان. ما را به حرم جدمان بازگردان، امام (ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَامِيكُمْ وَ مُنْجِيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ سَيَجْعَلُ آخِرَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ؛ مَنْ كَشْتَهُ مَي شوم، اما خدا شما را حفظ می کند و از شر دشمنان نجات می دهد. آخر این حرکت، پیروزی شما است ۵۳۴. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۵۵.

این بشارات را امام حسین (ع) داد که شما پیروزید و اگر چه الان شما را اسیر می کنند، اما آخر خط پیروزی شما است.

با بچه ها یک به یک وداع کرد: به زینب گفت: خواهر گریه نکن «أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ» مردم زمین می میرند، آسمانیان باقی

نمی مانند من از جدم رسول خدا بهتر نبودم از پدر و مادرم و برادرم بهتر نیستم. زینب (گفت برادر تو یادگار گذشتگان و باقی ماندگان هستی.

زینبم از بهر من زاری مکن **** با صدا بهرم عزاداری مکن

گر خورد سیلی سکینه دم مزن **** عالمی زین دم زدن بر هم مزن

فرمود: آرام باشید. بعضی گفته اند: زینب آرام نمی شد. «فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى قَلْبِ أُخْتِهِ» ابی عبدالله یک تصرف ولایتی در دل زینب کرد و با همان دست اشاره ولایتی کرد تا اینکه زینب (راضی شد. اما حضرت تا خواست حرکت کند، یک وقت دید یک صدایی از پشت سر می آید: «مهلا مهلا یابن الزهرا مهلا مهلا یابن الزهرا»

ای جان ما آهسته رو آهسته رو **** ای مونس طفلان ما آهسته رو آهسته رو

حضرت برگشت و صدا زد: خواهرم چه می گویی؟! خواهر مگر تو نگفتی من میدان بروم؟!

زینب صدا زد برادر: «لَيْتَ الْمَوْتَ أَعَدَّ مِنِّي الْحَيَوَةَ» ای کاش من مرده بودم و چنین حالتی را ندیده بودم.

حرم را در به در کردی و رفتی **** مرا بی بال و پر کردی و رفتی

خودت گفتی نکن گریه برادر **** چرا پس دیده تر کردی و رفتی

خواست اباعبدالله حرکت کند، دید اسب حرکت نمی کند، نگاه کرد و دید: دخترش سکینه ایستاده است و گویا سخنی با پدر دارد. امام حسین (ع) به سکینه علاقه و محبت زیادی داشت و شاید همین باعث شد که آقا پیاده شد و روی زمین نشست، سکینه را در آغوش گرفت؛ اشک های چشمش را پاک کرد.

من نمی دانم سکینه به پدر چه سخنی گفت که دل امام (ع) را سوزاند و به سکینه فرمود:

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

فَمَاذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالْعَذَى *** تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ ۷۵۳۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ، ص ۱۱۹؛ شیخ عباس قمی، ترجمه نفس المهموم، ص ۱۸۴.

دل مرا با افسوس، به سرشک خود مسوزان تا جان در بدن دارم، پس وقتی که کشته شدم تو بر هر کس نزدیکتر به بدن من می باشی که کنار آن بیایی و گریه کنی ای برگزیده بانوان.

روضه شهادت امام حسین (ع)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَدِيدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكُمْ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ ۷۵۳۶. ابن قولويه، کامل الزیارات، ص ۱۷۸.

امام حسین (ع) آماده برای شهادت شد و حمله به سوی دشمن کرد و آرایش آنها را درهم ریخت.

عمر بن سعد فریاد برآورد: «الْوَيْلُ لَكُمْ أَ تَدْرُونَ لِمَنْ تُقَاتِلُونَ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ ۵۳۷». محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰. وای بر شما! نمی دانید با چه کسی مقاتله می کنید؟! این فرزند علی و فرزند کشته عرب است.

پس یکباره بر او حمله برید. پس امام (ع) مقداری نبرد کرد «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ؛ پس آن حضرت ایستاد تا قدری استراحت نماید در حالی که از نبرد خسته و کم توان شده بود که ناگهان سنگی به پیشانی آن بزرگوار اصابت کرد.

چو زد از کینه آن سنگ جفا را *** شکست آئینه ایزد نما را

به دامان کرامت خواست آن شاه *** که خون از چهره بزداید به ناگاه

دل روشن تر از خورشید روشن *** نمایان شد ز زیر ابر جوشن

«إِذْ أَتَاهُ سَيْهٌ مَحْدِدٌ مَسِيْمٌ وَلَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ وَقَعَ فِي صِدْرِهِ وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ فِي قَلْبِهِ فَأَخَذَ السَّيْهَ وَأَخْرَجَهُ مِنْ قَفَاهُ وَجَرَى الدَّمُ كَالْمِزَابِ ۵۳۸». همان، ص ۵۳. ناگهان تیری سه شعبه و مسموم بر سینه و در بعض روایات به قلب آن حضرت اصابت کرد و تیر را گرفته از پشت سرش بیرون آورد و خون همانند ناودان جاری گردید، پس دست مبارک خود را زیر خون ها گرفت و چون پر شد به سوی آسمان ریخت و قطره ای از آن باز نگشت و باز دست زیر خون ها گرفت و به سر و صورت خود مالید و فرمود: می خواهم این گونه جدم رسول خدا (ص) را ملاقات

کنم. پس از این زخم امام(ع) دیگر نتوانست سوار بر مرکب بماند و از روی اسب بر زمین افتاد و در آن حال گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»

در این وقت شمر با سپاه پیاده به خیام امام(ع) هجوم آوردند؛ امام به آنها خطاب کرد و فرمود: «يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ؛ ای پیروان آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد و قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاده باشید.»

شمر نزدیک آمد و گفت: ای پسر فاطمه چه می گویی؟

فرمود: «إِنِّي أَقَاتِلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ؛ من با شما می جنگم و شما با من، اما زنان را گناه و جرمی نیست پس تا من زنده هستم، متجاوزان خود را از نزدیک شدن به خیمه ها بازدارید. شمر پاسخ داد: چنین کنم. پس رو به سپاه خود کرد و گفت: به خیام حسین(ع) نزدیک نشوید، او مردی غیور و کریم است لکن اول کار خود او را تمام کنید ۵۳۹. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰.

ای سپه دون به کجا می روید *** جانب ناموس خدا می روید

تا نرود بر سر نیزه سرم *** کس به اسیری ببرد خواهرم

زینب(آمد و رو به سپاه فریاد زد: «وَيُحَكِّمُ أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٍ؛ وای بر شما در میان شما مسلمان نیستا ۵۴۰. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

امام خطاب به خواهر کرد و فرمود: به خیمه برگرد و زینب(به خیمه بازگشت.

سوی خیمه برگرد خواهر حزینم *** زیر تیغ دشمن ننگری چنینم

ص: ۱۶۲

یا برو به خیمه تا مرا نبینی *** یا ببند چشمم تا تو را نبینم

روضه شام غریبان

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَدَدْتُكَ يَدُ الرَّحْمَةِ وَرُضِعَتْ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ، وَرُئِيَتْ فِي حِجْرِ الْإِسْلَامِ، وَالنَّفْسُ غَيْرُ رَاضِيَةٍ بِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكَّةٍ فِي حَيَاتِكَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ ۷۵۴۱. سید بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۲، ص ۶۳.

دشمن پس از شهادت امام و یارانش خود را مهیا برای یورش به خیمه های آل الله کرد تا دست به غارتگری بزند و با این کار نهایت ظلم و بیدادگری و اوج تجاوز و طغیان را نسبت به خاندان وحی نشان داد.

وَتَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَقَرَّهَ عَيْنِ الْبُتُولِ ۵۴۲. همو، اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۳۱. لشکر برای چپاول خیمه های اهل بیت پیامبر(ص) از هم پیشی می گرفتند.

فاطمه بنت الحسین دختر اباعبدالله راوی این نقل است. او می گوید: «كُنْتُ وَأَقْفَهُ بِبَابِ الْخَيْمَةِ ۵۴۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰. من در خیمه ایستاده بودم که دشمن هجوم آورد، و گوشواره ها را می گرفت و از گوش ها می کشید.»

دخترها را می زدند و بچه ها فرار می کردند و نیزه به کتفشان می زدند «وَهُنَّ يُلْدَنَ بَعْضُهُنَّ بِبَعْضَةٍ ۵۴۴. همان، ص ۶۱. برخی از آنها به برخی دیگر پناه می بردند.»

ص: ۱۶۳

بچه ها را زدند و اموالشان را غارت کردند. بعد عمرسعد دستور داد: «أَحْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ؛ خانه ستمگران را آتش زنید! یک مرتبه بچه ها دیدند آتش از خیمه ها بالا می رود.

زینب دوید و خطاب به امام سجاد(ع) صدا زد: پسر برادر با این بچه ها میان این خیمه ها و آتش چه کنیم؟ صدا زد: عمه «عَلَيْكُمْ بِالْفَرَارِ؛ بگو: بچه ها سر به بیابان بگذارند.»

شد اطفال تو آواره بدان وادی و دشت **** تازیانه به غموم دلشان تسکین است

اکنون که طبل خاتمه جنگ می زند **** دیگر چرا به خیمه ما سنگ می زند

غارتگران درون خیام اند و کودکان **** زاری کنان بدامن من چنگ می زند

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

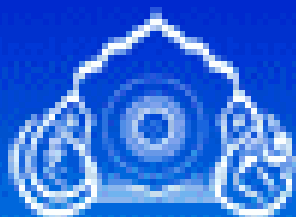
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

